

انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام / عدد (۹۴)

گفتگوی داستانی

دربارہی دعوت مبارک یمانہ

(قسمت اول)

مؤلف

شیخ عبد العالی منصورہ

ترجمہ: خادمین آل محمد علیہم السلام

چاپ اول

۱۴۳۱ھ - ۲۰۱۰م

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارك سيد احمد الحسن عليه السلام

انر سايت ما بانرديد فرماييد:

<https://mahdyeen.org/>

<https://mahdyeen.org/ir>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به

... علت وجود، کسی که اگر نبود خداوند افلاک مرا نمی آفرید،

محمد بن عبد الله ﷺ

به سرور موحدین و یعسوب دین و مرهبر سالکان نور،

علی بن ابیطالب ﷺ

به سرور نرنان جهانیان، قرین امیر مومنان؛

فاطمه الزهرا علیها السلام

به سرورمان جوانان بهشت،

حسن و حسین ﷺ

به ذریه ی پاک و سرورمان خلق امر آغانر تا پایان

علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و

علی بن محمد و حسن بن علی ﷺ

به صاحب وصایا و محافظ آنچه به او سپرده شده،

محمد بن حسن مهدی ﷺ

و به فرزندش مجمع البحرین و صاحب درفش سیاه و بنده حکیم،

امام احمد المحسن یمانئ ﷺ

این تلاش اندک و متواضعانه مرا به ساحت مقدس شما تقدیم می کنم امید و امرم که با

فضل و کرم خویش آنرا پذیرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه :

حمد و ستایش در ابتدا قبل از آفرینش و در انتها بعد از زوال و فنا از آن خداوند است،
علیمی که یادکننده خود را فراموش نمی کند واز سپاسگذاری او نمی گاهد و دعا کننده ی درگاه
خود را بی پاسخ نمی گذارد و امید به خود را قطع نمی کند.

درد و سلام بر سرور فرستادگان ، و پیامبر رحمت محمد و بر خاندانش ائمه و مهدیین ،
چراغهای روشن و عروه الوثقی .

من نفس خویش را در سپاس و قدردانی از نعمت های الهی عاجز می یام خداوندی که به
من توفیق داده تا نوشته هایی هرچند قلیل برای یاری حق و نصرت سرور و مولایمان قائم آل محمد
ﷺ یمانی موعود احمد الحسن علیه السلام بنویسم .

اما من در حقیقت آن را توفیقی بزرگ می دانم که مستحقش نیستم ، بلکه این الطاف الهی
نسبت به بندگان است که هرگز پایان نمی یابد و عطاء و بخشش او بر همگان چه مستحق و چه
غیر مستحق افزه می کند و چیزهای زیاد را در برابر چیز اندک عطاء می کند ، پاک و منزّه است
خداوندی که همه ی زبان ها از ادای شکرش قاصرند . و در اینجا سخنان مولایم زین
العابدین علیه السلام در مناجات متوسلین رابه یاد می آورم :

(إلهي ليس لي وسيلة إليك إلا عواطف رأفتك، ولا لي ذريعة إليك إلا عوارف رحمتك وشفاعة
نبيك، نبي الرحمة، ومنقذ الأمة من الغمة فاجعلهما لي سببا إلى نيل غفرانك، وصيرهما لي وصلة إلى
الفوز برضوانك، وقد حل رجائي بحرم كرمك، وحط طمعي بفناء جودك، فحقق فيك أمني، واختم
بالخير عملي، واجعلني من صفوتك الذين أحللتهم بجبوحه جنتك، وبوأتمهم دار كرامتك، وأقررت
أعينهم بالنظر إليك يوم لقاءك، وأورثتهم منازل الصدق في جوارك. يا من لا يفد الوافدون على
أكرم منه، ولا يجد القاصدون أرحم منه، يا خير من خلا به وحيد، ويا أعطف من آوى إليه طريد.
إلى سعة عفوك مددت يدي، وبذيل كرمك أعلقت كفي، فلا تولني الحرمان، ولا تبلي بالخيبة
والخسران، يا سميع الدعاء يا أرحم الراحمين). خدایا مرا بسوی تو وسیله جز عواطف مهربانیت

نیست ، و دست آویزی غیر عطا‌های رحمانیت و شفاعت پیغمبر رحمت که نگهدار امت از رنج و آلام دو عالم است نخواهد بود ، پس تو این دو را برای من وسیله آمرزش و سبب وصول به مقام سعادت و بهشت رضوانت قرار ده ، قافله امید من وارد حریم کرمت گردیده و راحله طمعم به آستان احسانت فرود آمده پس تو ای خدا آرزویی که به کرمت دارم بر آور و کارم را ختم به خیر گردان ، و مرا از آن بندگان خاص باصفای خود قرار ده که در میان بهشت خود در آوردی و در منزل کرامت و عزت جایگاه بخشیدی ، و به مشاهده حسن و جمالت در روز ملاقات دیده‌هایشان روشن کردی و آنان را وارث منزلهای حقیقت در جوار خود گردانیدی ، ای خدایی که هیچکس وارد بر کسی کرمتر از تو نشده است و حاجتمندی شخصی رحیم و مهربانتر از تو نیافته است ، ای بهترین کسی که بکسان در خلوت عنایت راه یافتند و مهربانتر شخصی که گریختگان بسویت پناه گرفتند ای خدا من بسوی وسیع مقام عفو دست امید دراز کرده‌ام ، و به ذیل کرم و احسانت چنگ زده‌ام پس ای خدا مرا به ناامیدی بر مگردان و مبتلا مساز به زیان و حرمان ای شنوای دعای خلق ای مهربانترین مهربانان عالم .)

واما بعد:

امروز بر اهل بصیرت پوشیده نیست که امت‌ها در آستانه‌ی خطری بزرگ و آتشکده عمیق و فتنه‌هایی تاریک قرار گرفته‌اند که راه نجاتی برای هیچکس نیست، جز کسانی که ثقلین را راهنمای مسیر خود قرار داده‌اند و فرمایشات خاندان محمد صلی الله علیه و آله پیروی نموده و آنها را میزانی برای قبول حقایق یا نفی آنها قرار می‌دهد، زیرا اهل بیت علیهم السلام عاقبت نیکو و پیروزی و رستگاری را برای تابعان کلام خود تضمین کرده‌اند .

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: **(تزاروا فإن فی زیارتکم إحياء لقلوبکم و ذکرراً لأحاديثنا، وأحاديثنا تعطف بعضکم علی بعض، فإن أخذتم بها رشدتم ونجوتم وإن ترکتموها ضللتهم وهلکتهم ، فخذوا بها وأنا بنجاتکم زعيم)** (به دیدار یکدیگر بروید زیرا زیارت شما از یکدیگر زنده کننده‌ی دلهای شما و یاد نمودن احادیث ماست ، و احادیث ما شما را بهم متوجه می‌سازد، پس اگر به آنها عمل کنید، هدایت و نجات یابید. و اگر آنها را ترک کنید گمراه و هلاک شوید، پس به آنها عمل کنید و من ضامن نجات شمایم .)

و در این دوره از زمان که قرآن و عترت مهجور و مطرود شده اند و هیچ مونس و مرهمی ندارند، آل محمد علیهم‌السلام که امت‌ها ادعای کردند منتظر قدم قائمشان علیهم‌السلام با شوق و اشتیاق هستند، آمدند، اما هنگامیکه به نزدشان آمدند تکذیبشان کردند و بر آنان تهمت زدند همانطور که اقوام پیشین پیامبران خود را متهم ساختند بلکه با آنان هم مبارزه کردند.

و قال تعالی: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^(۱) ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^(۲) ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ﴾^(۳) ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِيحَادِي الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مِمَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا﴾^(۴) ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بَأْيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ﴾^(۵)

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^(۶)

پس هنگامیکه آنچه را می شناختند به نزدشان آمد به آن کفر ورزیدند پس لعنت خدا بر کافران) و نیز فرمود: (پس هنگامیکه حق از سوی ما نزدشان آمد گفتند: این سحری آشکار است) (مشرکان عرب محکم ترین قسم به نام خدا یاد میکردند که اگر پیغمبری از جانب خدا برای هدایت آنها بیاید از هر یک از امم یهود و نصاری بهتر هدایت یابند و آنگاه که رسول آمد بر آنها چیزی جز مخالفت و نفرت نیفزود) (چون آیات ما را بر آنها آورد او را مسخره کرده و بر او خندیدند) (و هنگامی که عیسی بن مریم به اسرائیل گفت: من همانا رسول خدا بسوی شما هستم و به حقایق تورات که مقابل من است تصدیق می کنم و نیز شما را بشارت می دهم که بعد از من رسول بزرگواری که نامش احمد است بیاید چون آن رسول با آیات و معجزات برایشان آمد گفتند: این سحری آشکار است)

۱- بقره: ۸۹.

۲- یونس: ۷۶.

۳- قصص: ۴۸.

۴- فاطر: ۴۲.

۵- زخرف: ۴۷.

۶- صف: ۶.

با تأسف و افسوس فراوان این امت پا در جای پای امتهای گذشته قرار داده و با وجود دلایلی آشکار و اتمام حجت گام به گام با آن ها حرکت نمودند، و این امت همه حجت ها و دلایل را منکر شدند، همانطوری که امت های گذشته منکر بودند.

و به شبهات متمسک شده و آن را عذری برای سقوط خود قرار دادند، و آن را بهانه ای برای عدم پیروی از حق روشن و آشکار که همان دعوت کننده بسوی خدا احمد الحسن یمانی موعود علیه السلام قرار داده اند، وصی که آل محمد علیهم السلام هیچ چیز راجع به ایشان و شخصیتش فرونگذاشتند، مگر اینکه آن را بطور آشکار در روایات و بیانات متعدد بیان کردند، و آنچه سبب شبهات می شود را از چهره ی این شخصیت مبارک زدودند، گاهی با استفاده از قانون معرفت حجت الهی که همان وصیت، علم و بیعت برای خدا و گاهی با بیان نامش و صفات جسمی و غیره که در این گفتگوی مجازی خواننده محترم آن ها را خواهد یافت .

سید احمد الحسن، یمانی آل محمد علیهم السلام می فرمایند: (والله ما أبقى رسول الله صلى الله عليه وآله، وآبائي الأئمة عليهم السلام شيئاً من أمري إلا بينوه، فوصفوني بدقة، وسموني، وبينوا مسكني، فلم يبق لبس في أمري، ولا شبهة في حالي، بعد هذا البيان. وأمري أبين من شمس في رابعة النهار، وأني: أول المهديين واليماني الموعود). (به خداوند سوگند رسول الله صلى الله عليه وآله و پدرانم ائمه اطهار عليهم السلام هیچ چیز از امرم را فرو نگذارده اند جز اینکه با دقت مرا وصف کرده اند و نام و مسکنم را بیان کردند و هیچ چیز از امرم را مخفی نکردند و بعد از این همه بیانات هیچ شبهه ای در من نیست و امر من از خورشید در میان روز آشکار تر است و من اول مهدیین و یمانی موعود هستم) .
لیک اقتضای حکمت این بود که این مرد از جانب بد سرشتان مورد تکذیب قرار گیرد.

امام صادق علیه السلام در باره ی امتحان امت در زمان حضرت نوح علیه السلام در حدیثی طولانی می فرمود: (وكذلك القائم عليه السلام فإنه تمتد غيبته ليصرح الحق عن محضه ، ويصفوا الايمان من الكدر بارتداد كل من كانت طينته خبيثة من الشيعة الذين يخشى عليهم النفاق إذا أحسوا بالاستخلاف والتمكين والامن المنتشر في عهد القائم عليه السلام)^(۱)

(همان گونه قائم علیه السلام چنین است که ایام غیبتش طولانی شود تا حق محض عیان شود و ایمان از کدورت جدا گردد بواسطه ارتداد آن کس از شیعیان که بد طینت باشند و نفاقی از آنها در موقعی که استخلاف و تمکین و امن در زمان قائم منتشر گردد، احساس می شود) .

و این چنین است که امروز یمانی به قومی گرفتار شده که انگشتانشان را در گوششان قرار داده و از کسی که خواهان نجاتشان است می‌گیرند و از کسی که شیطان او را گمراه کرده، پیروی می‌کنند، و او را وسیله ایدر دستش قرار داده تا بندگان خدا را با او گمراه کند، همانطور که جدش علی علیه السلام در گذشته چنین گرفتار شده بود.

و سید احمد الحسن علیه السلام به آن اشاره کردند و فرمود: (**لقد ابتلي أمير المؤمنين علي عليه السلام معاوية بن هند (لعنه الله) ، وجاءه بقوم لا يفرقون بين الناقة والجمل، وقد ابتليت اليوم كما ابتلي أبي علي بن أبي طالب عليه السلام، ولكن بسبعين معاوية (لعنه الله) ، ويتبعهم قوم لا يفرقون بين الناقة والجمل، والله المستعان علي ما يصفون**) ^(۱) (همانا امیر المومنین علیه السلام به معاویه بن هند (لع) و قومی که توانایی تشخیص شتر ماده و نر را ندارند، گرفتار شد و من امروز همانند پدرم علی علیه السلام گرفتار شدم اما به هفتاد معاویه بن هند (لع) و پیروشان قومی است که فرق بین شتر نر و ماده را نمی‌دانند و خداوند از آنچه که وصف می‌کنند پاک و منزّه است) .

و این چنین صاحب درفش سیاه رنگ هدایت به بت‌هایی گرفتار شده اند که قرآن را به رای خود تأویل می‌کنند و جلوی ایمان آوردن مردم را می‌گیرند و آنها همانند فراعنه در هر عصر و زمان هستند.

پس انصار امام مهدی علیه السلام که خداوند توفیقشان دهد کتاب‌های زیادی برای روشن نمودن حقیقت دعوت الهی احمد الحسن علیه السلام نوشته مبنی بر این که ایشان قائم و یمانی موعود است، و من هم تصمیم گرفتم که مناظره‌ای تخیلی (فرضی) بین پدری و فرزندانش بنویسم، در این گفتگو از صفت پدراستفاده نمودم و تنها به آوردن نام فرزندان که سه تن هستند بسنده کردم،: واثق فرزند بزرگ و بعد از ایشان محمود و احمد هستند.

بخش اول از این مناظره‌ها را به ده قسمت تقسیم کردم و بعد از بیان این بخش‌ها حول وقوه‌ی الهی به بخش دوم خواهیم پرداخت انشاء الله.

و از خداوند سبحان و کریم خواستارم که این کتاب اندک را به عنوان سهمی در بیان دعوت حق قرار دهد و آن را جزء کتاب‌هایی که در کشف حقیقت برای مردم مشارکتی داشته‌اند، قرار دهد.

وبعد از این ،خود را در پیشگاه پروردگار قاصر می بینم و هیچ لفظی را برای بیان شکر از خداوند نمی یابم و زبانه در وصف این نعمت ها بسته می شود.

و همچنین از سید و سرورم یمانی آل محمد علیهم السلام به خاطر کوتاهی در امرایشان پوزش می خواهم واز خداوند

می خواهم که ایشان را حفظ کند -جانم فدایش- ودر زمین تمکینش دهد و وعده ی حق را برایشان محقق سازد که خداوند هرگز خلاف میعاد (عهد) عمل نمی کند .

و از زحمات تمامی برادران انصاری که برای بیان دعوت حق کتاب ها نوشتند، که باعث شد نوشتن این مناظره را برایم بسیار آسان سازد ، تشکر کنم و از خداوند می خواهم که آنها را حفظ و پایدار گرداند.

والحمد لله رب العالمین و افضل الصلاه والسلام علی محمد وآل محمد الائمة والمهدیین وسلم تسلیما.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

پیش درآمد:

لزوم رستگاری امتبارگشت آن به حجج الهی که خداوند آنان علیهم‌السلام را، راهنمایی برای اطاعت خود قراردادهاست و دوری از چیزهایی که در دین از طریق علوم ناشناخته وارد شده‌که هیچ صله و ارتباطی با دین ندارند، و این همان چیز است که منجر به انقلاب موازین و اختلاف آن‌ها از حالتی به حالت دیگر شده است، که گویی خداوند سبحان آنان را قائمان بر دین خود قرار داد و به این دین نظر می‌کنند و قوانین و قواعد موروثی از یونان را دری برای فهم دین خدا قرار می‌دهند، بلکه کلام ثقلین را با این موازین که نتیجه‌ی ذهن ناقص بشر است که از ادراک علل و حکم الهی عاجز است، مورد سنجش قرار می‌دهند، که باعث شده‌آن‌ها را از ثقلین بی‌نیاز کند، پس در مقدماتی که مدعی شدند فهم دین بر آن‌ها استوار است، سرگردان ماندند و به حقیقت دینی که بر ثقلین استوار است پناه نبردند، پس ثقلین مهجور گشته و از آنها چیزی جز اسم و خط باقی نماند.

و این همان سرگردانی است که امام علی علیه‌السلام آن را در عالم غیب می‌دید و در وصف آن فرمودند: (... لکن تهم كما تاهت بنو إسرائيل علی عهد موسی [بن عمران] علیه‌السلام ولعمري لیضاعفن علیکم التیه من بعدی أضعاف ما تاهت بنو إسرائيل) ^(۱). (... اما سرگردان شدید همانطور که بنی اسرائیل در عهد موسی بن عمران علیه‌السلام سرگردان شدند، و بدانید که بعد از من سرگردانی شما نسبت به بنی اسرائیل مضاعف خواهد بود).

امید است خداوند تبارک و تعالی بر بندگانش در رحمت خود را بگشاید، و مردم به اصالت و فطرتشان و کلمات سروران خلق، محمد و خاندان محمد علیهم‌السلام - که بهترین سلام‌ها بر آن‌ها باد- بعد از آن هجرت طولانی باز گردند، خواستم که خطبه‌ای از خطبه‌های امیر المومنین علیه‌السلام در مورد این سرگردانی ذکر کنم که امید است در آغاز این بحث ساده برای اهلس سود مند باشد. فرمودند: (إنه سیأتی علیکم من بعدی زمان لیس فی ذلك الزمان شیء أخفی من الحق ولا أظهر من الباطل ولا أكثر من الکذب علی الله تعالی ورسوله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و لیس عند أهل ذلك الزمان سلعة أبور من الکتاب إذا تلی حق تلاوته ولا سلعة أنفق بیعاً ولا أغلی ثمناً من الکتاب إذا حرف

عن مواضعه وليس في العباد ولا في البلاد شيء هو أنكر من المعروف ولا أعرف من المنكر وليس فيها فاحشة أنكر ولا عقوبة أنكى من الهدى عند الضلال في ذلك الزمان فقد نبذ الكتاب حملته، وتناساه حفظته حتى تمالى بهم الأهواء وتوارثوا ذلك من الآباء وعملوا بتحريف الكتاب كذباً وتكديباً فباعوه بالبخس وكانوا فيه من الزاهدين، فالكتاب وأهل الكتاب في ذلك الزمان طريدان منفيان وصاحبان مصطحبان في طريق واحد لا يأويهما مؤو، فحبذا ذاك الصاحبان وأهلاً لهما ولما يعملان له، فالكتاب وأهل الكتاب في ذلك الزمان في الناس وليسوا فيهم ومعهم وليسوا معهم وذلك لان الضلالة لا توافق الهدى وان اجتماعاً، وقد اجتمع القوم على الفرقة وافترقوا عن الجماعة، قد ولوا أمرهم وأمر دينهم من يعمل فيهم بالمكر والمنكر والرشا والقتل كأنهم أئمة الكتاب وليس الكتاب إمامهم، لم يبق عندهم من الحق إلا اسمه ولم يعرفوا من الكتاب إلا خطه وزبره، يدخل الداخل لما يسمع من حكم القرآن فلا يطمئن جالساً حتى يخرج من الدين ينتقل من دين ملك إلى دين ملك، ومن ولاية ملك إلى ولاية ملك، ومن طاعة ملك إلى طاعة ملك، ومن عهد ملك إلى عهد ملك، فاستدرجهم الله تعالى من حيث لا يعلمون وإن كيدته متين بالأمل والرجاء حتى توالدوا في المعصية ودانوا بالجور والكتاب لم يضرب عن شيء منه صفحاً ضلالاً تائهيين، قد دانوا بغير دين الله عز وجل وأدانوا لغير الله. مساجدهم في ذلك الزمان عامرة من الضلالة، خربة من الهدى [قد بدل فيها من الهدى] فقراؤها وعمارها أخائب خلق الله وخليقته، من عندهم جرت الضلالة وإليهم تعود، فحضور مساجدهم والمشي إليها كفر بالله العظيم إلا من مشى إليها وهو عارف بضلالهم فصارت مساجدهم من فعالمهم على ذلك النحو خربة من الهدى عامرة من الضلالة قد بدلت سنة الله وتعديت حدوده ولا يدعون إلى الهدى ولا يقسمون الفيء ولا يوفون بذمة، يدعون القتل منهم على ذلك شهيدا قد أتوا الله بالافتراء و الجحود واستغنوا بالجهل عن العلم ومن قبل ما مثلوا بالصالحين كل مثله وسموا صدقهم على الله فرية وجعلوا في الحسنة العقوبة السيئة وقد بعث الله عز وجل إليكم رسولا من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم ﷺ وأنزل عليه كتاباً عزيزاً لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد قرآناً عربياً غير ذي عوج لينذر من كان حياً ويحق القول على الكافرين فلا يلهينكم الأمل ولا يطولن عليكم الأجل، فإنما أهلك من كان قبلكم أمد أملهم وتغطية الآجال عنهم حتى نزل بهم الموعد الذي ترد عنه المعذرة وترفع عنه التوبة وتحل معه القارعة والنقمة وقد أبلغ الله عز وجل إليكم بالوعد وفصل لكم القول و علمكم السنة وشرح لكم المناهج ليزيح العلة وحث على الذكر ودل على النجاة وإنه من

انتصح الله واتخذ قوله دليلاً هداة للتي هي أقوم ووقفه للرشاد وسدده ويسره للحسنى، فإن جار الله آمن محفوظ وعدوه خائف مغرور، فاحترسوا من الله عز وجل بكثرة الذكر واخشوا منه بالتقى وتقربوا إليه بالطاعة فإنه قريب مجيب قال الله عز وجل: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^(۱)، فاستجيبوا لله وآمنوا به وعظموا الله الذي لا ينبغي لمن عرف عظمة الله أن يتعظم فإن رفعة الذين يعلمون ما عظمة الله أن يتواضعوا له وعز الذين يعلمون ما جلال الله أن يذلوا له وسلامة الذين يعلمون ما قدره الله أن يستسلموا له، فلا ينكرون أنفسهم بعد حد المعرفة ولا يضلون بعد الهدى، فلا تنفروا من الحق نفار الصحيح من الأجر والبارئ من ذي السقم. واعلموا أنكم لن تعرفوا الرشده حتى تعرفوا الذي تركه ولم تأخذوا بميثاق الكتاب حتى تعرفوا الذي نقضه، ولن تمسكوا به حتى تعرفوا الذي نبذه، ولن تتلوا الكتاب حق تلاوته حتى تعرفوا الذي حرفه، ولن تعرفوا الضلالة حتى تعرفوا الهدى، ولن تعرفوا التقوى حتى تعرفوا الذي تعدى، فإذا عرفتم ذلك عرفتم البدع والتكلف ورأيتم الفرية على الله وعلى رسوله والتحريف لكتابه ورأيتم كيف هدى الله من هدى فلا يجهلنكم الذين لا يعلمون، إن علم القرآن ليس يعلم ما هو إلا من ذاق طعمه، فعلم بالعلم جهله وبصر به عماه وسمع به صممه وأدرك به علم ما فات وحيي به بعد إذ مات وأثبت عند الله عز ذكره الحسنات ومحى به السيئات وأدرك به رضوانا من الله تبارك وتعالى فاطلبوا ذلك من عند أهله خاصة فإنهم خاصة نور يستضاء به وأئمة يقتدى بهم وهم عيش العلم وموت الجهل هم الذين يخبركم حكمهم عن علمهم وصمتهم عن منطقتهم وظاهرهم عن باطنهم لا يخالفون الدين ولا يختلفون فيه فهو بينهم شاهد صادق وصامت ناطق فهم من شأنهم شهداء بالحق ومخبر صادق لا يخالفون الحق ولا يختلفون فيه، قد خلت لهم من الله السابقة ومضى فيهم من الله عز وجل حكم صادق وفي ذلك ذكرى للذاكرين فاعقلوا الحق إذا سمعتموه عقل رعاية ولا تعقلوه عقل رواية فإن رواة الكتاب كثير ورعاته قليل والله المستعان..^(۲)

(همانا پس از من روزگاری بر شما فرا خواهد رسید که چیزی پنهانتر از حق، و آشکارتر از باطل، و فراوانتر از دروغ به خدا و پیامبرش، نباشد، و نزد مردم آن زمان، کالایی مهجورتر از قرآن نخواهد بود اگر آن را درست بخوانند و تفسیر کنند، و متاعی پرسودتر از قرآن یافت نمی‌شود آنگاه که آن را تحریف کنند و معانی دلخواه خود را رواج دهند. در شهرها چیزی ناشناخته‌تر و مجهول‌تر

۱- بقره: ۱۸۶.

۲- الکافی: ج ۸/ص ۳۸۷، بحار الأنوار: ۷۴/ص ۳۶۶.

از معروف و نیکی، و شناخته‌تر از منکر نخواهد بود، و در آن زمان زشتی آشکار و عقوبت و (بدبختی) بدتر از هدایت در اوج ضلالت نیست، در آن زمان حاملان کتاب کم شوند، و حافظان قرآن، آن را فراموش می‌کنند، و به هوی و هوس میل می‌کنند و آنرا از پدران خود به ارث برده و با دروغ و افترا به تحریف کتاب عملی کنند و آن را با کمترین قیمت فروختند در حالیکه در آن از پرهیزکاران بودند و پس در آن روز قرآن و پیروانش از میان مردم رانده و مهجور می‌گردند، و هر دو غریبانه در یک راه ناشناخته سرگردانند، و پناهگاهی میان مردم ندارند، پس قرآن و پیروانش در میان مردمند اما گویا حضور ندارند، با مردمند ولی از آنها بریده‌اند، زیرا گمراهی و هدایت هرگز هماهنگ نشوند گرچه کنار یکدیگر قرار گیرند. مردم در آن روز، در جدایی و تفرقه همداستان، و در اتحاد و یگانگی، پراکنده‌اند، و مردم به فرقه‌گرایی اجتماع می‌کنند و از اجتماع جدا می‌شوند، و امر و دین خود را به کسی که آنان به مکر و حیله و منکر و رشوه و قتل دعوت می‌کند؛ رها کردند، گویی آنان پیشوای قرآن بوده و قرآن پیشوای آنان نیست، پس از قرآن جز نامی نزدشان باقی نماند و آنان جز خطی از قرآن نشناسند، کسی که داخل دین می‌شود و حکم قرآن را بشنود مطمئن نیست که از دین خارج شود که از دین پادشاهی به دین پادشاه دیگر منتقل می‌شود و از اطاعت حکومت پادشاهی به اطاعت حکومت دیگر در آید، پس خداوند آنان را عذاب افکند بدون آنکه احساس کنند و چاره خداوند در امید و آرزو محکم است تا اینکه به معصیت و جور و ستم گرفتار شدند و کتاب هرگز در صفحه‌ای در مورد چیزی به ضلالت و گمراهی مثل نمی‌زد پس آنان به دین غیر از دین خدا تمسک می‌کنند و برای غیر خدا دیانت می‌کنند، مساجدشان در آن زمان از گمراهی آباد ولی از هدایت و حق خالی است و بدترین خلق خدا در آنها چیده شدند که ضلالت از آنان نشأت می‌گیرد و بسوی آنان باز می‌گردد پس حضور و رفتن به مساجدشان کفر به خداوند است مگر کسی بسوی آنها می‌رود به گمراهی آنان داناست پس مساجدشان از افعالشان به ضلالت آباد و به هدایت خراب گشته و سنت خدا تبدیل شده و حدود او را پایمان شده به هدایت دعوت نمی‌کنند. اموال را درست تقسیم نمی‌کنند و به عهد خود وفا نمی‌کنند، و کشته‌ی خود را شهید می‌نامند و به خداوند افترا می‌بندند و از این پیش چه کیفرها که بر نیکوکاران روا نداشتند، و سخن راست آنان را بر خدا دروغ پنداشتند، و کار نیکشان را پاداش بد دادند. و خداوند عزوجل رسولی بر شما از خودتان مبعوث کرد که نسبت به هدایت شما حریص است و به مومنان بسیار مهربان است و بر او کتابی

عزیز نازل کرد که باطل از میان دستانش و پشت سرش نمی آید چیزی که از خداوندی حکیم نازل شده و آن قرآنی عربی که در آن هیچ کجی نیست تا کسی را که زنده است را اناذار دهد و سخن حق را بر کافران القا کند پس آرزو ها شما را سرگرم نکند و بر مرگ بر شما طولانی نشود و همانا آنان که پیش از شما زندگی می کردند، به خاطر آرزوهای دراز، و پنهان بودن زمان اجلها، نابود گردیدند، تا ناگهان مرگ وعده داده شده بر سرشان فرود آمد، مرگی که عذرها را نپذیرد، و درهای باز توبه را ببندد، و حوادث سخت و مجازاتهای پس از مرگ را به همراه آورد. و خداوند وعده را به شما ابلاغ کرده و سخن را بر شما اتمام کرده و به شما سنت را یاد داده و دین ها را برای شما شرح داده تا علت را کنار بگذارد، و به ذکر (قرآن) تأکید کرد و به راه نجات راهنمایی کرده و هر کس از خدا خیرخواهی طلبد، توفیق یابد، و آن کس که سخنان خدا را راهنمای خود قرار دهد به راست ترین راه، هدایت شده است، پس همانا همسایه خدا در امان، و دشمن خدا ترسان است، پس با ذکر بسیار به خداوند حریص باشد و با تقوی از او بترسید و با اطاعت و بندگی به او نزدیک شوید چرا که او نزدیک است و اجابت می کند و خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ (۱)

(و هنگامی که بندگان من، از تو در باره من سؤال کنند، (بگو) من نزدیکم! دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می خواند ، پاسخ می گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند) ،... پس خداوند را اجابت کنید و به او ایمان آورید و عظمت خدا را دریابید آن کس که عظمت خدا را می شناسد سزاوار نیست خود را بزرگ جلوه دهد، پس بلندی قدر کسانی که بزرگی پروردگار را می دانند در این است که برابر او فروتنی کنند، و سلامت آنان که می دانند قدرت خدا چه اندازه می باشد در این است که برابر فرمانش تسلیم باشند، پس بعد از معرفت نفس خود را انکار نمی کنند، و بعد از هدایت گمراه نمی شوند، پس، از حق نگریزد چونان گریز انسان تندرست از فرد گر (بیماری پوستی) گرفته، یا انسان سالم از بیمار، و بدانید که هیچگاه حق را نخواهید شناخت جز آن که ترک کننده آن را بشناسید. هرگز به پیمان قرآن وفادار نخواهید بود مگر آنکه پیمان شکنانش را بشناسید، و هرگز به قرآن چنگ نمی زنید مگر آن که رهاکننده آن را شناسایی کنید. و نمی توانید کتاب را به حق ، تلاوت کنید تا

اینکه تحریف کننده ی آن را بشناسید و ضلالت را نمی شناسید تا اینکه هدایت را بشناسید و تقوی را نمی شناسید تا اینکه تعدی تجاوز را بشناسید پس اگر آن را شناختید بدعت و تکلف را هم شناختید و افترا بر خدا و رسولش و تحریف کتابشان را خواهید دید، و خواهید دید که چگونه خدا هدایت یافته را هدایت نمود و کسانی که جاهل و نادان هستند شما را فریب ندهند، به این که علم قرآن را کسی نمی داند جز کسی که طعم آن را چشیده باشد، و عمل کردن به علم جاهل و کمک گرفتن از انسان کور و گوش دادن به انسان لال کار بیهوده است، و علم را از آن گذشته فرار گیرد، و علمی که او را بعد از مرگ زنده کند و نامش در نزد خدا با نیکی ثبت کند و بدی هایش را پاک کند، و رضوان خداوند را در ک کند، پس رستگاری را از اهل آن جستجو کنید، که اهل بیت پیامبر علیهم السلام رمز حیات دانش، و راز مرگ جهل و نادانی هستند، آنان که حکمتشان شما را از دانش آنان و سکوتشان از منطق آنان، و ظاهرشان از باطنشان، اطلاع می دهد، نه با دین خدا مخالفتی دارند، و نه در آن اختلاف می کنند، دین در میان آنان گواهی صادق، و ساکتی سخنگوست. و در نزد خداوند سابقه ای درخشان از آنان باقی مانده و از خداوند بین آنان حکم صادق ماند و در آن پندی است برای پند گیرندگان پس بیندیشید هنگامیکه حق را شنیدید در آن تعقل و تفکر درست بکنید و تعقل و تفکر گذرا نکنید که روحانی کتاب و گذرای آن زیاد و رعایت اصول آن کم است، و خداوند دانا و تواناست).

پس خوشا به حال کسی که کلام سروران خلق را میزان خود قرار دهد و از خداوند می خواهم تمام خلق را به آنچه که دوست دارد و راضی است توفیق دهد.

دو مقدمه :

مقدمه‌ی اول :

در نهی امر تکذیب روایات و مرد آنها

از جمله اموری که آل محمد علیهم‌السلام توجه فراوانی از خلال احادیث و روایات بدان داشتند مساله‌ی تکذیب احادیث وارده از آنها علیهم‌السلام است.

محمد بن حسین از محمد بن اسماعیل از حمزه بن بزیع از علی سائی از ابی حسن علیه‌السلام نقل کرده اند که حضرت در نامه خویش به او نوشتند: **(ولا تقل لما بلغك عنا أو نسب إلینا هذا باطل وإن كنت تعرف خلافه، فإنك لا تدري لم قلنا، وعلى أي وجه وصفه) ^(۱)**. (درمورد چیزی که از ما ابلاغ شده و یا به ما نسبت داده شده نگو: این باطل است حتی اگر خلاف آن را فهمیدی زیرا نمی دانی چرا این سخن را گفتیم و بر چه نحوی وصف نموده ایم).

و از ابی عبیده حذاء از ابی جعفر علیه‌السلام نقل می کند که فرمودند: **(أما والله إن أحب أصحابي إلي أورعهم وأفقههم وأكتمهم لحديثنا، وإن أسوأهم عندي حالا وامقتهم إلي الذي إذا سمع الحديث ينسب إلینا ویروی عنا فلم یعقله ولم یقبله قلبه، اشمأز منه وجحده، وكفر بمن دان به، وهو لا یدري لعل الحديث من عندنا خرج، و إلینا أسند، فیکون بذلك خارجا من ولایتنا) ^(۲)**.

(به خداوند سوگند دوستدارترین اصحاب من زد من کسانی هستند که نسبت به حدیث ما صبورترین، فقیه ترین و رازدارترین باشند و بدترین آنان نزد من کسانی هستند که هرگاه حدیثی بشنوند که به ما نسبت می دهند و از طرف ما روایت می کنند هرگز در مورد آن تعقل نمی کند و قلبش آن را نمی پذیرد و از آن متنفر می شود و انکارش می کند و به صدق آن کفر می ورزد و او نمی داند که شاید حدیث از ما باشد و سند آن از ماست پس به همین سبب از ولایت ما خارج می شود).

۱- بصائر الدرجات: ص ۵۵۸، بحار الأنوار: ج ۲/ص ۱۸۶.

۲- بصائر الدرجات: ص ۵۵۷، بحار الأنوار: ج ۲/ص ۱۸۶.

وسفیان بن سمط می گوید: از ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم: فدایتان شوم، مردی از سوی شما با امر عظیمی بر ما وارد میشود و ما را با خبر می سازد تا جایی که سینه هایمان به تنگ می آید و او را تکذیب می کنیم، گفت: ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: (**أليس عني يحدثكم؟**) آیا از جانب من به شما خبر می دهد؟ گفتم آری، فرمودند: **فيقول لليل: إنه نهار، وللنهار: إنه ليل؟**) قال: فقلت له: لا، قال: فقال: (**رده إلينا، فإنك إن كذبت فإنما تكذبن**) ^(۱). به شب، روز، و به روز، شب می گوید؟ گفتم: خیر فرمودند: آن را به ما رجوع دهید، زیرا اگر آن را تکذیب کردی (در حقیقت) ما را تکذیب کرده ای).

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند (**من رد حديثا بلغه عني فأنا مخاصمه يوم القيامة، فإذا بلغكم عني حديث لم تعرفوا فقولوا: الله أعلم**) ^(۲) هرکس حدیثی که از جانب من ابلاغ شده را رد کند، من روز قیامت با او دشمنی خواهم نمود، پس اگر حدیثی از من به شما ابلاغ شد که آن را ندانستید بگویند: خداوند دانا تر است.

و راز آن است - همان طور که بیان فرمودند - که کلامشان هفتاد باطن، منظور و وجه دارد. صفار در بصائر درجات روایت می کند: محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از جمیل از ایوب برادر آدم از حرمان بن أعین از ابی عبدالله علیه السلام نقل می کنند که (**قال إني أتكلم على سبعين وجهاً لي من كلها المنخرج**) ^(۳).

فرمودند: من بر هفتاد وجه سخن می گویم که از هر وجه آن راه خروجی دارم. و نیز از عبد الله از حسن بن حسین لؤلؤی از ابن سنان از علی بن ابی حمزه نقل می کنند که می گوید: من و ابو بصیر بر ابی عبدالله علیه السلام وارد شدیم در هنگام نشستن ابو عبد الله علیه السلام یک سخنی گفتند، که با خودم گفتم آن همان چیزی که برای شیعه نقل خواهم کرد، به خدا که هرگز چنین حدیثی نشنیده ام، پس حضرت به چهره ی من نگاه کرد و (**إني لأتکلم بالحرف الواحد لي فيه سبعون وجهاً إن شئت أخذت كذا وإن شئت أخذت كذا**) ^(۴). فرمود: من اگر با یک حرف سخن گفتم در آن هفتاد مفهوم دارم که هر کدام را خواستم بیان می کنم... ^(۵)

۱- بصائر الدرجات: ص ۵۵۷، بحار الأنوار: ج ۲/ص ۱۸۷.

۲- منية المرید: ص ۳۷۲، بحار الأنوار: ج ۲/ص ۲۱۲.

۳- بصائر الدرجات: ص ۳۴۹.

۴- بصائر الدرجات: ص ۳۴۹.

۵- بصائر الدرجات: ص ۳۴۹.

و نیز : محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از محمد بن حمران از محمد بن مسلم از ابی عبدالله علیه السلام نقل می کنند که فرمودند: **(إِنَّا لَنَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ بِهَا سَبْعُونَ وَجْهًا لَنَا مِنْ كُلِّهَا الْمَخْرَجُ)** ^(۱) ما با کلمه ای سخن می گوئیم که در آن هفتاد وجه دارد که برای هر کدام از آن بیاناتی داریم (مخرج). و از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از احوال از ابی عبدالله علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: **(قَالَ أَنْتُمْ أَفْقَهُ النَّاسِ مَا عَرَفْتُمْ مَعَانِي كَلَامِنَا إِنَّ كَلَامَنَا لِيَنْصَرِفُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا)** ^(۲) . اگر شما معانی کلام ما را شناختید فقیه ترین مردم هستید زیرا کلام ما دارای هفتاد وجه است . و احادیث دیگری هم هستند که این حقیقت را بیان می کنند .

و به طبیعت حال انسان توانایی شناخت تمامی آن وجوه و معانی را ندارد و اگر کسی این امکان را داشته باشد که به معنای تمامی این مفاهیم دست یابد پس چه احتیاجی به عترت اهل بیت علیهم السلام خواهیم داشت ، و در نهایت کلام رسول صلی الله علیه و آله بی معنا می شود - در حالیکه ایشان از این توصیفات منزّه هستند - زیرا ایشان هدایت را در تمسک به قرآن و عترت قرار داده و آنان علیهم السلام را نجات دهندگان از گمراهی نامیدند ، و اگر برای کسی امکان وصول (نجات) بدون عترت را باشد ، ضرورتی برای قرار دادن عترت به عنوان ثقل دوم وجود نخواهد داشت . پس از این جا می فهمیم که خداوند علم قرآن و تأویل و تفسیر آن را به ایشان علیهم السلام اختصاص داد ه است .

خداوند متعال می فرماید **﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾** ^(۳) .

او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» [صریح و روشن] است؛ که اساس این کتاب می باشد؛ (و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، برطرف می گردد.) و قسمتی از آن، «متشابه» است [آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می رود؛ ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می گردد.] اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال

۱- بصائر الدرجات : ص ۳۴۹ .

۲- بصائر الدرجات : ص ۳۴۹ .

۳- آل عمران: ۷ .

متشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می‌گویند: «ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست.» و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند).

ابی جعفر علیه السلام می‌فرماید: **(نحن الراسخون في العلم، ونحن نعلم تأويله)** ^(۱). (ما راسخون در علم هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم).

وابی عبد الله علیه السلام می‌فرماید: **(الراسخون في العلم أمير المؤمنين علیه السلام والأئمة من ولده بعده علیهم السلام)** ^(۲).

(راسخون در علم امیر المومنین و ائمه علیهم السلام بعد از ایشان از فرزندانش هستند.)
و از ابی جعفر علیه السلام در قول خدا: **﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾** ^(۳) (در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد) فرمودند: **(هم الأئمة المعصومون علیهم السلام)** ^(۴). (آنان ائمه معصومین هستند).

هرول بن حمزه از ابی عبد الله علیه السلام شنیده که حضرت فرمودند: **﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾** قال: **(هم الأئمة خاصة)** ^(۵). بلکه آن آیاتی آشکاراست در سینه های کسانی که به آنان علم داده شد، حضرت فرمودند: آنان ائمه خاصه هستند.

شعيب بن انس از بعضی اصحاب از ابی عبد الله علیه السلام، می‌گوید: نزد ابی عبد الله علیه السلام بودم جوانی بر ایشان وارد شد، و در مورد مسئله ای فتوا خواست و امام فتوا نمودند؛ مرد جوان و مسئله فتوا در ذهنم ماند، به سوی کوفه رفته و بر ابی حنیفه وارد شدم، خود آن مرد جوان را دیدم که از همین مسئله از ایشان فتوا می‌خواست، و بر خلاف آن چه امام فتوا داده بودند، فتوا داد؛ بر خواستم و به او [ابی حنیفه] گفتم: وای بر تو؛ من سال گذشته به حج رفته بودم

۱- وسائل الشیعة طبعة آل البيت: ج ۲۷/ص ۱۷۹.

۲- الكافي: ج ۱/ص ۳۱۵.

۳- النساء: ۸۳.

۴- وسائل الشیعة طبعة آل البيت: ج ۲۷/ص ۲۰۰.

۵- وسائل الشیعة طبعة آل البيت: ج ۲۷/ص ۱۸۰.

وجهت ادای احترام بر ابا عبد الله عليه السلام وارد شدم و این جوان را دیدم که در مورد همین مسئله ای که از تو پرسیده بود ، از امام سؤال نمود و بر خلاف آن چه که تو فتوا دادی ، ایشان فتوا نمودند. ابی حنیفه گفتند: من از آنچه که جعفر ابن محمد می داند ، بیشتر می دانم من با مردان بزرگی ملاقات داشتم و سخنانشان را شنیدم در حالی که جعفر بن محمد صحفی (کتاب خوان) است . با خودم گفتم: به خدا سوگند به حج خواهم رفت حتی اگر به حالت سینه خیز باشد؛ به دنبال فرصت حج رفتن بودم که فرصتش پیش آمد، و حج نمودم و به نزد ابا عبد الله رفتم و جریان را تعریف نمودم ، امام لبخندی زدند و فرمودند : : لعنت خدا بر او باد اما در گفته اش که گفت: که من مردی صحفی هستم درست گفتند؛ من صحف ابراهیم و موسی را خواندم؛ پرسیدم : چه کسی مانند آن صحف دارد ؟ وگفت: مدتی نگذشت که در زده شد و نزد ایشان جماعتی از اصحاب بودند به جوانی فرمود: بین چه کسی است؟ جوان بازگشت و گفت: ابو حنیفه است . فرمود: او را راهنمایی کن ابو حنیفه وارد شد بر حضرت ابی عبد الله سلام کرد و حضرت جواب سلام او را دادند. سپس حضرت گفتند: خداوند امر تو را اصلاح کند به من اجازه ی نشستن می دهد در حالی که حضرت روبه اصحاب بود و با آنان سخنی گفت و به او توجه ای نکرد. ابو حنیفه برای بار دوم و سوم از ایشان اجازه نشستن خواست و حضرت به ایشان توجه نمی کردند، پس بدون اجازه نشست و حضرت وقتی که فهمید که ایشان نشستند رو به ایشان نمودند و فرمود : ابو حنیفه کجاست؟ گفت: من هستم فرمود: تو فقیه اهل عراق هستی ؟ گفت: آری فرمود: بر اساس چه چیزی به مردم فتوا می دهی؟ گفت: بر اساس کتاب خدا و سنت رسول خدا. فرمود: ای ابا حنیفه آیا کتاب خدا را به حق معرفتش می شناسی و ناسخ و منسوخ آن را می دانی؟ گفت: آری . فرمود: ابو حنیفه وای بر تو ادعای علمی را کردی که خداوند آن راتنها نزد اهل کتاب کسانی که کتاب را بر آنها نازل کرد؛ قرار داده است ، وای بر تو و آن تنها نزد افراد خاصی از فرزندان پیامبر است ، و خداوند حتی یک حرف از آن را به تو نداده است- و تو آن طور که ادعا می کنی نیستی - از قول پروردگار به من خبر ده که می فرماید : در آن روز و شب با امنیت سفر کنید؛ این سرزمین کجاست؟ گفت : گمان می کنم آن بین مکه و مدینه است. ابو عبد الله عليه السلام رو به اصحاب نمود و فرمود: همه شما می دانید که در مسیر مکه و مدینه راهزنان راه را بر مردم می بندند و اموالشان را می برند و بر نفس خود از مرگ در امان نیستند؟ اصحاب گفتند : بله . ابی حنیفه ساکت شد و امام فرمودند: ای ابی حنیفه مرا از فرموده

خداوند متعال خبر بده که فرمودند: هر کس وارد آن جا شود امنیت خواهد داشت. که این سر زمین کجاست؟ ابی حنیفه گفتند: کعبه حضرت فرمودند: مگر حجاج بن یوسف بامنجنیق کعبه را برابن زبیر ویران نکرد و او را کشت در حالی که در آن جا در امان بود؟ ابو حنیفه خاموش ماند سپس فرمود: یا ابو حنیفه اگر با موضوعی بر خوردی که در مورد آن چیزی در کتاب و سنت نبود چه می کنی؟ گفت: خداوند امر شما را اصلاح کند، خود آن رامقایسه می کنم و نظر خود را بیانی کنم فرمود: ای ابو حنیفه اولین کسی که مقایسه کرد ابلیس ملعون بود که بر پروردگار جسارت نمود وگفت: من بهتر از او هستم مرا از آتش خلق کردی و او را از گل آفریدی پس ابو حنیفه ساکت شد سپس فرمود: یا ابو حنیفه؛ بول (ادرار) یا جنابت نجس تر است؟ گفت: ادرار. فرمود: مردم از جنابت غسل می کنند و از ادرار غسل نمی کنند. پس ساکت شد.

حضرت فرمود: یا اباحنیفه کدام فضیلت بیشتری دارد نماز یا روزه؟ گفت نماز. فرمودند: پس چرا زن حائض (عادت ماهانه زنان) قضای روزه هایش را به جامی آورد اما قضای نمازش را به جامی آورد؟ خاموش شد. (۱)

و خداوند قرآن و عترت را با هم قرار داد که تأیید و تسدید یکدیگر باشند همانطور که در عصر وزمان حجتی بر خلق قرار داد تا آنان را بسوی راه راست هدایت کند.

شیخ کلینی روایت می کند که محمد بن یحیی از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از ابی عبدالله علیه السلام نقل می کنند که فرمودند: (انّ الله اجل و اعظم من ان یترك الارض بغير امام عادل) (۲) (خداوند عز وجل عظیم تر از آن است که زمین خود را بدون امام عادل رها کند).

و نیز:

علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از الحسن بن محبوب، از ابی أسامة و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابی أسامة و هشام بن سالم، از ابی حمزه از ابی اسحاق از جمعی از اصحاب امیر المومنین علیه السلام که موثوق هستند نقل می کنند که حضرت فرمودند: (اللهم إنك لا تخلي الارض من حجة لك على خلقك) (۳) خداوند تو زمین را بدون حجت بر خلق رها نمی کنی.

۱- بحار الانوار ج ۲ ص ۲۹۲.

۲- الكافي : ج ۱/ص ۱۷۸.

۳- الكافي ج ۱/ص ۱۷۸.

اما کسانی که در قلبشان مرض دارند به آل محمد علیهم‌السلام به سبب اختصاصشان به علم الهی و این که ایشان وسیله سنجش مردم هستند، حسادت می‌ورزند، وهریک از آنان جدا کننده حق و باطل و تفکیک پلیدی از پاکی در هر زمان هستند. ویمانی آل محمد علیهم‌السلام در جواب سوالی که متوجه ایشان شده، می‌فرماید: **(إِذَا وَجِدْتُمْ حُبَّ عَلِيٍّ فِي قُلُوبِكُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلِيٍّ أَوَّالِ النِّعَمِ وَهِيَ طَيْبُ الْمَوْلِدِ، وَمَا كَانَ وَلَن يَكُونَ عَلِيٌّ عليه‌السلام بَعْدَ اسْمِ أَوْ شَخْصِ جَاءَ إِلَى هَذَا الدُّنْيَا وَعَاشَ بَيْنَ أَهْلِهَا قَبْلَ أَكْثَرِ مِنْ أَلْفِ عَامٍ، بَلْ كَانَ وَلَا يَزَالُ وَسِيْقِي عَلِيٍّ عليه‌السلام حَقًّا قَارِعَ الْبَاطِلِ، عَلِيٌّ عليه‌السلام هُوَ الْمَصْدَقُ الْأَمْثَلُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿بَلْ نَقَدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾ ^(۱). فطوبى لمن وجدوا حب علي عليه‌السلام في قلوبهم فنهضوا يحملونالحق المر الثقیل ويقارعون الباطل ولا تأخذهم في الله لومة لائم، ثم لا يباليون بكثرة عدوهم وعده، فإن أئختهم الجراح في طريق ذات الشوكة حمدوا الله سبحانه وهم يتمثلون قوله: ﴿وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِعَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ ^(۲) فطوبى لمن نذروا أنفسهم لله في سبيل الله فكانوا مع أنبياء الله ورسله صلواتهم‌الله‌عليهم‌وآلهم‌وسلم‌تسليماً...).**

هنگامی که محبت علی عليه‌السلام را در قلبهایتان یافتید خداوند را به خاطر این نعمت سپاسگذاری کنید که آن نتیجه‌ی پاکیزگی است. امام علی تنها یک اسم و یا شخصی که قبل از هزار سال پیش به این دنیا آمده و در بین مردم زندگی نمودهنیست، بلکه بوده‌ست و همواره خواهدبودبه راستی که علی عليه‌السلام زنده باطل است. و امام علی عليه‌السلام مصداق فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید: (بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را هلاک سازد؛ و این گونه، باطل محو و نابود می‌شود! اما وای بر شما از توصیفی که (درباره خدا و هدف آفرینش) می‌کنید!). پس خوشا به حال کسانی که حب علی عليه‌السلام را در سینه هایشان یافتند، بر خاستند و حقی که بسیار تلخ و سنگین بود را بردوش کشیدن و به مبارزه با باطل پرداختند و در راه خدا، سرزنش ملامت کننده در آنان اثری ندارد، و بخاطر زیادی دشمنان دلسرد نمی‌شوند و هنگامیکه در آن راه پر از خار زخمی شوند، خداوند را حمد و ستایش می‌کنند و آن‌ها مثال این فرموده پروردگارانند: (و در راه تعقیب دشمن، (هرگز) سست نشوید! (زیرا) اگر شما درد و رنج می‌بینید، آن‌ها نیز همانند شما درد و رنج می‌بینند؛ ولی شما امیدي از خدا دارید که آن‌ها ندارند؛ و

۱- انبیاء: ۱۸.

۲- نساء: ۱۰۴.

خداوند، دانا و حکیم است.) پس خوشا به کسانی که جان خود را برای خدا و در راه خدا نذر کردند و با انبیاء و مرسلین همیشه بودند.

واز این جاست که مردان نظرشان را در مورد حکمت یمانیه که خداوند آن را مختص آن ها نمود، دادند ، و نتیجه ی آن تحریف دین و دور کردن مردم از ائمه شان است ، و اهتمامشان بیشتر به علمی که آن ها را به نبرد با فرموده های حجج خدا و ترک آن ها سوق می دهد ، شده است . و این همان علتیست که باعث شد که از دین و قرآن در نزد آنها فقط اسمی باقی بماند .

امیر المومنین علیه السلام می فرماید : **يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمَنِ الْإِسْلَامَ إِلَّا اسْمُهُ، مَسَاجِدُهُمْ يَوْمئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبَنِي خَرَابٍ مِنَ الْهُدَى، سَكَانُهَا وَعِمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ، مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ يَرُدُّونَ مِنْ شَدِّعْنَهَا فِيهَا، وَيَسُوقُونَ مِنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: فِي حَلْفَتِ لَأَبْعَثَنَّ عَلَى أَوْلَئِكَ فِتْنَةً أَتْرِكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانَ** ^(۱)

« زمانی بر مردم می آید که از اسلام و قرآن جزء اسم چیزی از آن باقی نمی ماند . مساجد آن زمان از نظر بنا آباد و از نظر هدایت ویران است ، ساکنان و آباد کنندگان آنها اشرار زمین هستند فتنه از آن ها خارج می شود و خطا و گناه به آن ها باز می گردد که می خواهند از آن خارج شوند ولی نمی تواند . و تاخیر کننده از آن را بسویش می رانند خداوند متعال می فرماید : **به خودم قسم می خورم همانا بر آنان آزمون و امتحانی خواهم فرستاد که در آن حتی صبور ترین و با تجربه ترین آنان حیران در آن شود** ^(۲) .

و در این موقعیت تلخ خداوند متعال بر بشیریت منت گذاشت که برای آن ها نجات دهنده ای فرستاد تا آن ها را از آن سرگردانی و حیرت نجات بدهد و آن ها را به فطرتشان باز گرداند. اما این امت - با کمال تاسف - همانطور که گذشتگان قبل از آن ها خواسته بودند ، در برابر این منجی ایستادند و منکر شدند همان طور که گذشتگان منکر بودند ، بلکه این امت از گذشتگان خود پا فراتر گذاشتند.

فانا لله وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ .

مقدمه دوم

چگونگی راهبرد این بحث:

همان طور که آگاهید کلام آل محمد ﷺ و احادیث این بزرگواران مانند قرآن است که یکدیگر را تفسیر و تبیین می‌کند، زیرا کلامشان یکی است، و در اینجا قاعده‌ی مقرر در علم اصول حدیث در نزد ایشان علیه السلام می‌یابیم به این که هر حدیثی، حدیث دیگری تفسیر و شرح می‌دهد و بر اساس این اصل بسیاری از محققین رامی‌یابیم که در تفسیر احادیث مجهول به آن استناد می‌کنند، و ابهام و مجهول بودن آن‌ها با احادیث دیگر بر طرف می‌شود، محمد ریشه‌ری می‌گوید: (نکته‌ی دوم که در حین تحقیق‌هایم متوجه آن شدم این است که آیات قرآن کریم یکدیگر را تفسیر می‌کنند و بخاطر همین امر هرکس به متون کامل آن احاطه داشته باشد می‌تواند بعضی از آیات را با آیات دیگر تفسیر کند. و نیز این امر برای احادیث و روایات هم صادق است) (۱)

و اگر می‌گوییم آیات یکدیگر را تفسیر می‌کنند به این معنی نیست که بگویم (پس کتاب خدا کفایت می‌کند) بلکه غیر ممکن است کسی به این نوع از تفسیر دست یابد جز از طریق آل محمد ﷺ، کسانی که خداوند علم قرآن، تفسیر و تاویل آن و شناخت محکم از متشابه رابه آنان علیه السلام اختصاص داده، و علم کتاب نزد آنان علیه السلام است.

عیاشی در تفسیر خود از زرقان نقل می‌کند: در آن روز ابن ابی داوود از نزد معتصم با حالتی گرفته باز گشت. در مورد آن از او پرسیدم گفت: ای کاش بیست سال پیش مرده بودم، گفتم: برای چه؟ گفت: از دست این سیاه‌چهره ابا جعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام - امام جواد علیه السلام - که امروز در حضور امیر المومنین معتصم بود، گفتم: مگر چه شد؟ گفت: در آن هنگام سارق (دزدی) وارد شد و به دزدی خود اعتراف کرد و از خلیفه خواسته شده که با اعمال حد او را پاک کند. پس فقها را در مجلس گرد آورد و محمد ابن علی علیه السلام نیز حضور داشت، پس در مورد موضوع قطع عضو از ما سوال کرد که از کدام قسمت دست باید قطع شود، گفتم از میچ دست قطع کنیم، گفت: چه حجتی برای آن داری؟ گفتم: دست شامل

انگشتان و کف دست تامفصل است و خداوند در تیمم می گوید: (بر صورتها و دستان خود مسح کنید) و همه قوم نظرم را قبول کردند، و قوم دیگر گفتند: لازم است از آرنج دست او را قطع کنیم گفت: چه دلیلی برای کارتان دارید؟ گفتند: وقتی که خدا می فرماید: و دستانتان تا آرنج در وضو بشوید منظورش این بود که نهایت دست تا آرنج است گفت:

وبه محمد بن علی علیه السلام نظر کرد و گفت: یا ابو جعفر در این امر چه می گویی؟ فرمود: یا امیرالمومنین، قوم در مورد آن نظر دادند. گفت: از آن چه گفتند امری نیست بگو نظر شما چیست؟ فرمودند: مرا معاف کن یا امیرالمومنین، گفت: تو را به خدا سوگند می دهم مرا از نظرت باخبر ساز، حضرت فرمود: چون مرا به خدا قسم دادید به شما می گویم، آنان در سنت خطا کرده اند زیرا قطع از مفاصل انگشتان انجام می گیرد و کف دست باقی می ماند. معتصم گفت: چه حاجتی بر آن داری؟ فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: سجده بر هفت عضو انجام می گیرد؛ صورت، دستان، دوزانو و پاهای است، پس اگر دستانش از میچ دست یا آرنج دست قطع شود دستی باقی نمی ماند که بر آن سجده کند، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَنْ مَسَّجِدَ لِّلَّهِ﴾ (مساجد برای خداست) یعنی مساجد همان هفت عضوی که در شخص با آنان سجده می کند ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (پس کسی را همراه خدا نخوانید) و چیزی که برای خداست هرگز قطع نمی شود. و گفت: پس معتصم از سخنان حضرت به شگفت آمد و دستور داد که تنها انگشتان دزد قطع شود ابن ابی داود گفت: من در این هنگام قیامت برپا شد و آرزو کردم که ای کاش هرگز زنده نبودم...^(۱)

به رغم اینکه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند همان طور که امام جواد علیه السلام قصاص از انگشتان را از قرآن تفسیر کرد این تفسیر به عقل مردان نمی رسد، همانطور که روایت شده است. از معلی ابن خنیس می گوید: ابو عبدالله علیه السلام میفرماید: (مامن امر یختلف فیها ثناتان الا وله اصل فی کتاب الله ولكن لا تبلغه عقول الرجال)^(۲) (ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: هیچ امری نیست که دوتن در آن اختلاف پیدا کنند جز اینکه اصلی از آن در کتاب خدا وجود داشته باشد لیکن عقول رجال به درک آن نمی رسد)

۱- تفسیر العیاشی: ج ۱/ص ۳۱۹.

۲- الکافی: ج ۱/ص ۶۰.

وابی جعفر رضی الله عنه می فرمایند: (لیس شیء أبعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن إن الآیة ينزل أولها فی شیء ووسطها فی شیء وآخرها فی شیء) (هیچ چیزی از عقول مردان دورتر از تفسیر قرآن نیست زیرا ابتدای آیه در چیزی و وسط آن در چیزی، و آخر آن در چیزی دیگر نازل می شود).^(۱)

پس به همین دلیل از تفسیر به رأی قرآن نهی شده است. ابی بصیر از ابی عبدالله رضی الله عنه نقل می کند؛ که امام فرمودند: (من فسر القرآن برأیه إن أصاب لم یؤجر، وإن أخطأ خر أبعد من السماء)^(۲) (هرکس قرآن را تفسیر به رأی کند اگر درست تفسیر نمود پاداشی نمی گیرد و اگر خطاء نمود، به فاصله ای دورتر از آسمان سقوط می کند).

وعمار بن موسی از ابی عبدالله رضی الله عنه در مورد حکم پرسید که حضرت فرمودند (من حکم برأیه بین اثنین فقد كفر، ومن فسر آیه من کتاب الله فقد كفر)^(۳) « هرکس بین دو نفر با رأی خود حکم نمود کافر می شود و هرکس آیه ای از قرآن را با رأی خود تفسیر نمود کافر خواهد شد»

و چیزی که امروز خیلی عجیب است این که اختلاف زیادی در آرای تفسیر قرآن می یابیم بلکه تفسیر خطارا بعنوان خطا نمی شناسند و صاحب آن را گناهکار نمی دانند، بلکه برای خطا کننده در تفسیر یک پاداش و برای تفسیر درست دو پاداش قلمداد می کنند!؟
و در این گفته شیعه و سنی یکسان شدند: اهل سنت خطای صحابه خود را با اجتهاد میراء دانستند و نیز شیعه امروز خطاهای علمایشان را در تفسیر و فتوا به اجتهاد میراء می کنند، با توجه به این که دلیلی بر خود اجتهاد وجود ندارد!

پس کلامشان رضی الله عنه یکدیگر را تفسیر و تبیین می کند و آنرا در بسیاری از شواهد می یابیم بعضی از این شهود را بیان می کنیم .

شاهد اول: در حدیث آمده: (الصدیقون ثلاثة: حبيب النجار مؤمن آل ياسين الذي قال:

﴿يَأْقُومُ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ و حزقيل مؤمن آل فرعون الذي قال: ﴿أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ﴾
وعلي بن أبي طالب الثالث، وهو أفضلهم)^(۴)

۱- المحاسن: ج ۲/ص ۳۰۰، وسائل الشيعة طبعة آل البيت: ج ۲۷/ص ۱۹۲
۲- وسائل الشيعة طبعة آل البيت: ج ۲۷/ص ۲۰۳، بحار الأنوار: ج ۸۹/ص ۱۱۰.
۳- بحار الأنوار: ج ۸۹/ص ۱۱۰.
۴- الدر المنثور للسيوطي: ج ۵/ص ۲۶۲، كتر العمال: ج ۱۱/ص ۶۰۱.

(صادقان سه کس هستند: حبیب نجار ایمان آورنده از آل یس که گفت: (ای قوم ازفرستاده شدگان پیروی کنید) و حزقیل ایمان آورنده از آل فرعون که گفت: (مردی را می کشید که می گوید خدا پروردگار من است) و علی بن ابی طالب والاترین آنان است) .

و در لفظ دیگر آمده: **(ثلاثة ماكفروا بالله قط: مومن آل یاسین، وعلی بن ابی طالب وآسیه امراه فرعون)** ؛ (سه کس هرگز به خداوند کفر نوزیدند: مومنی از آل یس و علی ابن ابی طالب علیه السلام و آسیه همسر فرعون) ^(۱)

و حافظ سیوطی در *درالمنثور* دو لفظ مذکور از تعدادی مصادر در تفسیر آیه ای از سوره ی یس و قبل از آنها حدیثی از ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمودند: **(السُّبْقُ ثلاثة: فالسابق إلى موسى يوشع بن نون، والسابق إلى عيسى صاحب یاسین، والسابق إلى محمد علي بن أبي طالب)** ^(۲) (پیشی گرفتگان سه شخص هستند: پیشی گرفته بسوی موسی، یوشع بن نون، پیشی گرفته به سوی عیسی، صاحب یس، و پیشی گرفته به سوی محمد صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام است) .

از آنچیزی که نقل کردیم دریافتیم که اتحاد مضمونی (معنایی) با وجود اختلاف الفاظ قابل مشاهده است، و بر اساس آن لقب صدیق برای امیر المومنین علیه السلام بود زیرا ایشان به اندازه یک چشم به هم زدن به خداوند کافر نشد و ایشان علیه السلام اولین ایمان آوردنده به رسول الله صلی الله علیه و آله بود. در حالیکه ابو بکر تمام عمر خود را در کفر به خدا به سر برد، و بعد از ایمان آوردن پنجاه نفر مسلمان شد، پس چگونه ممکن است صاحب لقب صدیق غیر از امام علی علیه السلام باشد؟!

شاهد دوم: حدیث غدیر است که با این لفظ آمده: **(من كنت اولی به من نفسه فعلی ولیه)** ^(۳) (هرکس که من از نفس او به او اولتر هستم اینک علی ولی اوست) و در روایت دیگر طبرانی از ابی طفیل از زید بن ارقم (ره) با این لفظ روایت کرده اند: **(من كنت اولی به من نفسه فعلی ولیه، اللهم وال من والاه وعاد من)** ^(۴) (هرکس که من از نفسش براو اولتر باشم، اینک علی ولی اوست، خداوند دوست دار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار) .

۱ - تاریخ دمشق: ج ۴۲ / ص ۳۱۳، الدر المنثور للسیوطی: ج ۵ / ص ۲۶۲.

۲ - الدر المنثور للسیوطی: ج ۵ / ص ۲۶۲.

۳ - مجمع الزوائد للهیثمی: ج ۹ / ص ۱۶۴

۴ - الکبیر للطبرانی: ج ۵ / ص ۱۶۷، کتر العمال: ج ۱ / ص ۱۸۸

واین لفظی که در دو حدیث آمده به طور صریح بر امامت و خلافت امام علی علیه السلام دلالت می کند و از خلال آن دو لفظ به مقصود رسول الله صلی الله علیه و آله از فرموده اش: (هرکس من مولای او هستم اینک علی مولای اوست) آشکار می شود که مقصود از مولی در این حدیث (ولی) همان مقصود از دو حدیث قبلی است یعنی ولی . و هیچ معنی دیگری که برای لفظ مولی گفته شده ، ندارند زیرا حدیث ها یکدیگر را تفسیر می کنند .

سید علی میلانی می گوید: قاعده ای در علم حدیث است که از آن بعنوان قاعده ی حدیثی که همدیگر را تفسیر و توضیح می دهند ، نام می برند . زیرا که احادیث همانند آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند. و ما در این دو لفظ مذکور و روایت شده با دو سند صحیح می بینیم که یکی از آنها می فرماید: (هرکس من مولای اویم علی مولای اوست) و دیگری می فرماید: (هرکس من ولی اویم اینک علی ولی اوست) پس اگر در این کلمه ی مولی ابهامی باشد ومعنی این کلمه (ولی) ولکن این کلمه در معنی ابتدایی است اگر در آن ابهام است لفظ دوم لفظ اولی را تفسیر می کند . و در این امر شواهد بسیاری در احادیث داریم که دارای سندی صحیح هستند و تفسیر مولی را شرح می دهد اگر نیاز به تفسیر داشته باشد) ^(۱) .

شاهد سوم: ابن حجر عسقلانی در شرح حدیث عایشه که می گوید: (هاله دختر خویلد خواهر خدیجه از رسول خدا اذن دخول خواست، پیامبر به یاد اذن دخول خواستن خدیجه کبری افتاد و متاثر شد و گفتند: خدایا هاله.

(عایشه) گفت: به غیرتم بر خورد و گفتم: هنوز پیرزنی از پیرزنان قریش رابه یاد می آوری که دو دهانش سرخ شده بود و روزگار او راهلاک گرداند، و خداوند بهتر از او به تو داده است). و گفت: (گفته اش: خداوند بهتر از او به تو داده است . ابن التین می گوید: سکوت پیامبر در این مقاله دلیلی بر افضلیت عایشه بر خدیجه است جز اینکه مراد از بهتر بودن در اینجا حسن صورت و کوچکی سن است.) .

ابن حجر می گوید: ولا يلزم من كونه لم ينقل في هذه الطريق أنه صلی الله علیه و آله رد عليها عدم ذلك ، بل الواقع أنه صدر منه رد لهذه المقالة. ففي رواية أبي نجیح عن عائشة عند أحمد والطبرانی في هذه القصة، قالت عائشة: فقلت: **قد أبدلك الله بكبيرة السن حديثه السن، فغضب حتى قلت: والذي بعثك بالحق لا أذكرها بعد هذا إلا بخير.** وهذا يؤيد ما تأوله ابن التين في الخيرية المذكورة.

والحدیث یفسر بعضه بعضاً^(۱) . لزوم و دلیلی نیست به این که چون در این روایت ایشان جوابی ندادند دلیل بر عدم جواب از ایشان میباشد ، بلکه در واقع از ایشان در این مقام جوابی صادر شده است . و آن روایت ابی نجیح از عایشه در احمد وطبرانی در این داستان که عایشه می گوید: که خداوند به جای بالای سن (پیر زن) دختر کم سن (جوان) به شما داده است ، ناراحت شدند طوری که به ایشان گفتم : قسم به خدایی که شما را به حق مبعوث کرد ، از این به بعد از ایشان به نیکی یاد خواهم کرد. و این همان چیزی که ابن التین در خیریه خود تاویل می کند. و حدیث خودش ، خودش را تفسیر می کند

و چهارمین شاهد: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند: (یا مالک بن ضمرة کیف أنت إذا اختلفت الشيعة هكذا وشبك أصابعه وادخل بعضها في بعض؟! فقلت: يا أمير المؤمنين ما عند ذلك من خير. قال علیه السلام: الخیر كله عند ذلك يقوم قائمنا فيقدم عليه سبعون فيقدم سبعين رجلاً يكذبون على الله ورسوله فيقتلهم، فيجمع الله الناس على أمر واحد)^(۲) . (ای مالک بن ضمیره چگونه خواهی بود وقتی که شیعه چنین باهم اختلاف کند(پس انگشتان دستان خود را در هم گره زد) گفتم: یا امیر المؤمنین هیچ خیری در آن نیست فرمود: تمام خیر در آن است . زیرا در آن هنگام قائم ما قیام می کند و هفتاد تن از کسانی که به خدا و رسول افترا می بندند را می کشد سپس خداوند مردم را بر یک امر واحد جمع می کند) .

و از ابی بصیر می گوید: (از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم اموری بر ما رجوع داده می شود که آنها را در کتب خدا و سنت نمی یابیم پس درباره آن هانظر بدهیم؟ حضرت فرمودند: (لا، أما إنك إن أصبت لم تؤجر، وإن أخطأت كذبت على الله (عزوجل))^(۳) . هرگز برای اینکه اگر درست گفתי پاداشی نخواهی داشت و اگر خطا کردی به خدای عزوجل دروغ بستگی). از ابی عبدالله علیه السلام می فرماید: که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: سیأتي على الناس زمان لا يبقى من القرآن إلا رسمه ومن الإسلام إلا اسمه، يسمعون به وهم أبعد الناس منه، مساجدهم عامرة وهي خراب من الهدى، فقهاء ذلك الزمان شر

۱- فتح الباري: ج ۷/ص ۱۰۶، عمدة القاري للعيني : ج ۱۶/ص ۲۸۲
 ۲- غيبت نعماني: ص ۲۱۴، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۱۱۵، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع): ج ۳/ص ۳۰.
 ۳- الكافي: ج ۱/ص ۵۶ ، المجاسن : ج ۱/ص ۲۱۳، وسائل الشيعة : ج ۲۷/ص ۴۰.

فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة وإليهم تعود ^(۱) (زمانی بر مردم بیاید که از قرآن چیزی باقی نمی ماند مگر رسمش و از اسلام فقط نامش می ماند به آن نامیده می شوند (یعنی مسلمان گفته می شوند) درحالی که آن ها دورترین مردم از آن هستند مساجد آن ها به ظاهر آباد ولی از نظر هدایت خراب و ویران است ، فقهای آن زمان شرورترین خلق در زیر سایه ی آسمان هستند که فتنه ها از آنان خروج کرده و بسوی آنان باز می گردد)

پس اگر خواستیم در حدیث اول کسانی که به خدا دروغ می بندند را بشناسیم این کار از خلال حدیث دوم ممکن می باشد زیرا حدیث دوم بر کسانی که بر خدا دروغ می بندند دلالت می کند، و آنان همان کسانی هستند که تفسیربهرای می کنند و استنباطشان بر حدس و گمان و تخمین است بخاطر همین امام صادق علیه السلام ابی بصیر را از آن نمی کرد . همانطور که حدیث سوم عبارت اخیر حدیث اول را تفسیر و تشریح می دهد و آن (خداوند مردم را بر یک امر واحد جمع می کند) در ظاهر آنان خود سبب تفرقه و فتنه شده اند پس با قتل آنان مردم بر یک امر جمع می شوند و حدیث اشاره می کند که مسبب تفرقه و فتنه همان فقه های آخر الزمان هستند (فقهاء ذلك الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة وإليهم تعود) . فقهای آن زمان شرورترین خلق در زیر سایه ی آسمان هستند که فتنه ها از آنان خروج کرده و بسوی آنان باز می گردد) .

پس بر این نوع بررسی هادر این گفتگوی داستانی اعتماد کردیم وخواننده هنگامی که روایات اهل بیت علیهم السلام کهبه شخصیت یمانی علیه السلام اشاره می کند را مشاهده می کندخواهد فهمیدکه همه ی روایت یا دو یا سه روایت همواره چیز هایی از شخصیت یمانی علیه السلام را بیان می کنند،وهمچنین روایات دیگری می یابی که مقصودو مراد این روایاترا روشن می کندواز همین جا روایت هایی را می یابیم کهبه شخصیت یمانی و مهدی اول علیه السلام اشاره می کنندو دارای عناوین متنوع هستنددر حالی که همه آن ها بر یک شخص خاص دلالت می کنند البته اگر آنها را در قاعده تفسیری موجود در روایات اهل بیت علیهم السلام قرار دهیم.

در حقیقت این تنوع عناوین و اختلاف زبان روایات از یک جهت و اتحاد مفهومی بر یک شخص از جهتی دیگر است که دلایلی قوی به این دعوت مبارک می دهد. پس غیر ممکن است وضع موجود دراین روایات را تصور نمود، وگرنه بین آن ها با توجه به زیاد بودن آن ها و اختلاف

زبان ها (ظاهری) تضارب ایجاد می شد، علاوه بر این که آنها در یک زمان واحد صادر نشده اند بلکه صدورشان در زمان های مختلف می باشد، برخی ها از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و برخی دیگر از زبان امام صادق علیه السلام و برخی دیگر از زبان امام رضا علیه السلام می باشند و علی رغم این اختلاف زمانی هیچ تعارض و تناقض در آن نمی یابید، و این بر حکمت گوینده آن دلالت دارد گویا همه آن ها از یک شخص صادر شده اند، بلکه حتی گفته هایی که از یک شخص صادر می شود (غیر امام) بیشتر اوقات آنها را متناقض می بینی، جز اینکه گوینده ی آن انسانی غیر عادی باشد، بلکه برای معصوم نمی تواند تصور نمود که در گفته اش با گفته های دیگر معصومان تناقض وجود داشته باشد، همان طور که نمی توان در گفته های خودش تناقض را نیز تصور نمود.

پس طریقه بیان در روایات دعوت مبارک یمانی انسان منصف را به یقین می رساند که این روایات از آل محمد صلی الله علیه و آله صادر شده است، بلکه برای غیر آن ها ممکن نیست که حق را به این شکل واضح بیان کنند در حالی که سعی در مخفی نمودن این گنج بزرگی تا آمدن صاحبش بکنند خداوند می فرماید: ﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾^(۱). (و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود؛ و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت؛ و پدرشان مرد صالحی بود؛ و پروردگار تو می خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند؛ این رحمتی از پروردگارت بود؛ و من آن (کارها) را خودسرانه انجام ندادم؛ این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها شکیبایی به خرج دهی!)»

قسمت اول

عمر وصیت رسول الله ﷺ را مرد می‌کند

گفتگو بین واثق و برادرانش محمد و احمد و پدرشان شروع شد و بحث با سوالی از سوی واثق آغاز گردید، به پدرش گفت: پدر بین من و دوستانم در دانشگاه بحثی در مورد سبب تشیع و گرایش به مذهب شیعه بوجود آمد، و من هم به آنان پاسخ دادم و اکنون می‌خواهم پاسخ آن سوال را از شما بشنوم.

پدر: بله ای فرزندم این خواسته من بود که در مورد موضوعی مهم با شما بحث کنم، اما چون تو از من سوال کردی پاسخت را می‌دهم و سپس به سراغ موضوعی که می‌خواستم باشما در میان بگذارم می‌روم.

پاسخ را از اختلاف امت بعد از رسول الله ﷺ و قبول نکردن نوشتن وصیت آغاز خواهم کرد، و این همان حقیقت است - رد نمودن وصیت پیامبر - از دو جهت (دو گروه) روایات بسیاری بیان شده هم از طرف اهل سنت و هم شیعه وارد شده و هر دو حوادثی را هنگامی که رسول الله ﷺ خواستند وصیتی بنویسد که بعد از ایشان ﷺ مردم تا روز قیامت گمراه نشوند، ورد نمودن آن توسط قوم، را نقل کرده اند. و برای این که موضوع برای شما روشن شود به نقل بعضی از آن روایات که آن حادثه را ذکر کرده اند، می‌پردازم.

عبدالله بن عباس روایت می‌کند: وقتی که درد بر پیامبر شدت یافت، فرمودند: (ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده. قال عمر: إن النبی ﷺ غلبه الوجع، وعندنا کتاب الله حسبنا، فاختلفوا وکثر اللغظ. قال: قوموا عني، ولا یبغی عندی التنازع، فخرج ابن عباس یقول: إن الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله ﷺ و بین کتابه ..) (۱) (ورقه ای برایم بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. عمر (لع) گفت: همانا درد بر پیامبر غلبه نمود، و ما کتاب خدا را داریم که کفایت می‌کند، و باهم اختلاف نمودند و نزاع کردند. رسول الله ﷺ فرمودند: از اینجا بروید و پیش من نزاع نکنید، ابن عباس خارج شد در حالیکه می‌گفت: بالاترین مصیبت، مصیبتی است که بین رسول الله و نوشتن کتاب (وصیت) اتفاق افتاد (...).

وعبید الله بن عبد الله از ابن عباس (ره) می گوید: (لما حضر رسول الله صلی الله علیه و آله وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال النبي صلی الله علیه و آله: هلم أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده، فقال عمر: إن النبي صلی الله علیه و آله قد غلب عليه الوجع وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله . (۱) (هنگامیکه وفات رسول الله صلی الله علیه و آله فرارسید مردانی که عمر بن خطاب نیز همراه آنان بود حاضر بودند، رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: برای شما وصیتی می نویسم که بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد، عمر گفت: همانا بیماری بر پیامبر غالب شده و نزد شما قرآن است کتاب خدا برای ما کفایت می کند)

و در سند دیگر از عبید الله بن عبد الله بن عتبة از ابن عباس (ره) می گوید: (لما حضر رسول الله صلی الله علیه و آله وفي البيت رجال فقال النبي صلی الله علیه و آله: هلموا أكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده، فقال بعضهم: إن رسول الله صلی الله علیه و آله قد غلبه الوجع وعندكم القرآن حسبنا كتاب الله . (۲)

(هنگامیکه وفات رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و در خانه ایشان مردم بودند فرمودند: می خواهم برای شما وصیتی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. برخی گفتند: همانا بیماری بر رسول الله صلی الله علیه و آله غلبه کرده و نزد شما قرآن است و برایتان کفایت می کند.)

وسعيد بن جبیر از ابن عباس (ره) می گوید: (يوم الخميس، وما يوم الخميس، ثم بکی حتی خضب دمه الحصباء، فقال: اشد برسول الله صلی الله علیه و آله وجعه يوم الخميس، فقال ائتوني بكتاب أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا، فتنازعوا ولا ينبغي عند نبي تنازع فقالوا هجر رسول الله صلی الله علیه و آله) (۳) .

(روز پنجشنبه و آن پنجشنبه چه روزیست (چه روز شومی است) سپس گریه نمود و بطوری که محاسنش خیس شد، و گفت: روز پنج شنبه درد بر رسول الله صلی الله علیه و آله شدت یافت ، و فرمودند: برایم کاغذی بیاورید تا وصیتی برای شما بنویسم که بعد از من هرگز گمرا نشوید پس منازعه کردند و تنازع نزد پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نسیتو گفتند: رسول الله صلی الله علیه و آله هذیان می گوید)

در صحیح بخاری آمده : سعيد بن جبیر از ابن عباس (ره) شنیده که می گفت: (يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم بکی حتی بل دمه الحصى، قلت: يا ابن عباس ما يوم الخميس،

۱- صحیح البخاری: باب قول المريض قوموا عني: ج ۷/ص ۹، وباب كراهية الخلاف: ج ۸/ص ۱۶۱.
 ۲- صحیح بخاری، باب بیماری پیامبر (ص) ج ۵ ص ۱۳۷. که این حدیث - با مضمون درد بر وی غلبه نمود - در مصادر دیگر آن ها، مانند: مسند أحمد: ج ۱/ص ۳۲۵ و ۳۲۶، صحیح مسلم: ج ۵/ص ۷۶، مجمع الزوائد: ج ۴/ص ۲۱۴، السنن الكبرى للنسائي: ج ۳/ص ۴۳۳ إلى ۴۳۵، صحیح ابن حبان: ج ۱۴/ص ۵۶۲، المعجم الأوسط: ج ۵/ص ۲۸۸، الطبقات الكبرى: ج ۲/ص ۲۴۲ و ۲۴۴، المصنف لعبد الرزاق: ج ۵/ص ۴۳۸.
 ۳- صحیح البخاری، باب آیا برای اهل ذمه و معامله آن ها شفعت می دهد: ج ۴/ص ۳۱.

قال: اشد برسول الله ﷺ وجعه، فقال: ائتوني بكتف لكم كتابا لا تضلوا بعده أبدا، فتنازعوا ولا ينبغي عند نبي تنازع فقالوا ما له أهرج استفهموه، فقال: ذروني فالذي أنا فيه خير مما تدعوني إليه . . (۱) .

(پنج شنبه، روز پنجشنبه چه روز شومی است سپس گریه کرد به طوری که زمین جلوی خیس شد گفتم: یا ابن عباس: روز پنجشنبه چه روزیست؟ گفت: بیماری بر رسول الله ﷺ شدید شد و فرمودند: برایم کتفی بیاورید تا بر آن نوشته‌ای بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید پس باهم نزاع کردند و در حالی که در نزد پیامبر نزاع کردن شایسته نیست پس گفتند: او هذیان می‌گوید می‌فهمید، حضرت فرمود: مرا به حال خود واگذارید که من در آنچه هستم بهترم از آنچه که مرا به آنمی خوانید) و بخاری درباره‌ی بیماری و وفات رسول الله ﷺ دو روایت ذکر نموده: سعید بن جبیر گفت: ابن عباس می‌گوید: (يوم الخميس وما يوم الخميس اشد برسول الله ﷺ وجعه فقال: ائتوني اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبدا، فتنازعوا فلا ينبغي عند نبي تنازع فقالوا ما له أهرج استفهموه فقال: ذروني فالذي أنا فيه خير مما تدعوني إليه . . (۲) .

(روز پنجشنبه چه روز شومی است بیماری بر پیامبر غلبه کرد و فرمودند: برایم کاغذی بیاورید که بعد از من هرگز گمراه نمی‌شوید پس باهم نزاع نمودند که آن در نزد رسول الله ﷺ شایسته نیست و گفتند: رسول الله ﷺ هذیان می‌گوید، می‌فهمید، حضرت فرمود: مرا به حال خود واگذارید که من در آنچه هستم بهترم از آنچه که مرا به سوی آن می‌خوانید)

و در مسند احمد ابن حنبل از جابر نقل می‌کند: (أن النبي ﷺ دعا عند موته بصحيفة ليكتب فيها كتاباً لا يضلون بعده، قال: فخالف عليها عمر بن الخطاب حتى رفضها) (۳). (رسول الله ﷺ در هنگام وفات صحیفه‌ای خواست تا در آن وصیتی بنویسد تا بعد از ایشان هرگز گمراه نشوند و گفت: عمر بن خطاب مخالفت کرد و آن را رد کرد) .

ابن‌اثیر در نهایه فی غریب حدیث والاثر در معنی هجر (هذیان) می‌گوید: (ومنه حدیث مرض النبي ﷺ: قالوا ما شأنه أهرج؟ أي اختلف كلامه بسبب المرض على سبيل الاستفهام، أي

۱- صحیح البخاری، باب إخراج يهود از جزيرة العرب: ج ۴/ص ۶۵.

۲- صحیح البخاری، باب بیماری پیامبر (ص): ج ۵/ص ۱۳۷.

۳- مسند أحمد بن حنبل: ج ۳/ص ۳۴۶.

هل تغير كلامه واختلط لأجل ما به المرض؟ وهذا أحسن ما يقال فيه ، ولا يجعل إخباراً، فيكون إما من الفحش أو الهديان، والقائل كان عمر، ولا يظن به ذلك (١) .

(واز آن حدیث بیماری پیامبر ﷺ است گفتند : هذیان چیست؟ یعنی به سبب بیماری کلامش نامفهوم باشد، و یعنی در کلامش تغییر و اختلافی به خاطر بیماری به وجود آمد؟ و این بهترین تعبیر است که در مورد آن گفته می شود، و به عنوان امتحان گذاشته نمی شود و آن دشنام یا هذیان خواهد بود ، و گوینده آن عمر بود) .

پدر: آن چه که عمر (ع) به رسول الله ﷺ گفت شنیدید، آن زمانی که ایشان ﷺ را به هذیان و بیهوده گویی متهم ساخت، کسی که خداوند در قرآن کریم ما را به اطاعت محض ایشان امر می کند و می فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (و خدا و پیامبر را اطاعت کنید، تا مشمول رحمت شوید!) (٢) و نیز می فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید! و از مخالفت فرمان او) بترسید! و اگر روی برگردانید، (مستحق مجازات خواهید بود؛ و) بدانید بر پیامبر ما، جز ابلاغ آشکار، چیز دیگری نیست (و این وظیفه را در برابر شما، انجام داده است) (٣) . و خدا برای همگان آشکار کرد که اطاعت از رسول در حقیقت اطاعت از خداست ، در فرموده اشکه می فرماید : ﴿مَنْ يَطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است؛ ..) (٤) و خداوند ایشان را بر دین خود گماشت و ایشان ﷺ امین خدا بر دینش بود ، به همین خاطر فرمودند : ﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴾ (مسلم من برای شما پیامبري امین هستم!) (٥) .

پس چگونه گفته می شود او هذیان می گوید؟! و بیماری بر او غالب شده؟! پس عمر می خواست بگوید کلام رسول الله ﷺ را گوش ندهد، زیرا بیماری بر او غلبه کرده و هذیان می گوید در حالیکه قرآن کریم می فرماید: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (آنچه را رسول خدا برای شما آورده بپذیرید (و اجرا کنید) ، و از آنچه نهي کرده خودداری نمایید؛)

۱- النهاية في غريب الحديث والآثار: ج ۵/ص ۲۴۵.

۲- آل عمران : ۱۳۲.

۳- مائدة: ۹۲ .

۴- نساء: ۸۰.

۵- شعراء: ۱.

(۱) و نیز می فرماید: ﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است!) (۲) و ﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾ (و هر کس نافرمانی خدا و رسولش کند، آتش دوزخ از آن اوست و جاودانه در آن می ماند!) (۳) و خداوند می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛) (۴) ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾ (که هرگز دوست شما [محمد «ص»] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است، * و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید!) (۵). فرزندان من واضح است که این آیات مبارک بر حقایق مختلفی اشاره دارند اما مفهوم کلی آن ها این است که رسول الله ﷺ امین بر وحی است و هر آنچه که میگوید اطاعتش واجب است. پس عمر چگونه می گوید: بیماری بر او غلبه کرده و هذیان می گوید؟!

آیا این هذیان با مفهوم صریح این آیات که ما را به اطاعت آن چه می گوید امر می کند، منافات ندارد؟!

اگر رسول الله ﷺ در زمانی هذیان می گفت چگونه خداوند می فرماید: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾.

هم چنین اگر هذیان می گفت چگونه خداوند متعال می فرماید: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾.

فرزندان من گمراهی عمر و همه کسانی که به همراه عمر بر نبی ﷺ اعتراض کردند. را ملاحظه کنید قلب پیامبر را به درد آوردند، به طوری که به آن ها فرمودند: (از نزد من بیرون بروید) در حالی که رسول الله ﷺ به اخلاق نیکو معروف است و هر گاه کسی در کنارش می نشست، بلند نمی شد تا این که مهمان بلند شود و یا کسی که به ایشان دست می داد تا زمانی که دست خود را رها نمی کرد، رسول الله ﷺ دست ایشان را به گرمی می فشرد، و ایشان در

قرآن با فرموده خدا: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری!)^(۱) ستایش شده است، با این همه فضایل اخلاقی به آنان فرمود: (از نزد من بیرون بروید) !!! آن حادثه چقدر تلخ ورنج آور بود که باعث رنجش رسول الله صلی الله علیه و آله از آنها شده است!!
 و خداوند می فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (و آنها که رسول خدا را آزار می دهند، عذاب دردناکی دارند!)^(۲) و نیز می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ (آنها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته است)^(۳).

و اثق: چه رنج ها و سختی هایی بر پیامبر گذشت!!

محمود: هدف از بعثت رسولان و انبیا و نازل نمودن کتب آسمانی به منظور شناخت خداوند و نجات انسان از تاریکی ها و قرار دادن آن در مسیر هدایت بوده است ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند!)^(۴) و ما مسلمانان شب و روز دعا می کنیم ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ (ما را به راه راست هدایت کن... * راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی؛ نه کسانی که بر آنان غضب کرده‌ای؛ و نه گمراهان.)^(۵) و رسول الله صلی الله علیه و آله با نوشتن وصیت خواستند امت را از گمراهی حفظ کنند و فرمودند: (برای شما وصیتی می نویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید) پس چرا آن سخنان به ایشان گفته شد !!؟

پدر: رسول الله صلی الله علیه و آله تمام فتنه های بعد از خود را می دید و نسبت به امت ترحم داشت و خواست تا آن وصیت را بنویسد، ولی عمر و جماعت او با نوشتن وصیت در آن مجلس موافق نبودند، و این امر با نوشتن وصیت در زمانی دیگر منافات ندارد. فرزندانم هوشیار باشید.

۱- قلم: ۴.

۲- توبه: ۶۱.

۳- احزاب: ۵.

۴- توبه: ۳۳.

۵- فاتحه: ۵-۶.

احمد: پیامبر ﷺ فرمودند: (برای شما نوشته ای می نویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید) به این معنی است که عمل کننده به آن نوشته اواز هرگونه ضلالت وگمراهی محافظت خواهد نمود. ای پدر ازاین سخنان اینگونه احساس می کنم که رسول الله ﷺ را در لحظات پایانی عمرش وصیتش را نوشت ،آیا رسول الله ﷺ آن وصیت بعد از آن حادثه نوشت یا نه؟! پدر: آری فرزندم نوشته را نوشت ،وآن همان وصیت ایشان است که در شب وفات به آن وصیت نمود، که در وقت مناسب در باره ی آن با شما سخن خواهم گفت.

محمود: من اولین بار است که می شنوم رسول الله ﷺ قبل از وفات خویش وصیتی نوشتند!!؟

پدر: آری فرزندم رسول الله ﷺ در شب وفات خویش به علی بن ابی طالب رضی الله عنه وصیت کرد واز سه نفر بر وصیت ایشان شهادت گرفت که آنها: سلمان و ابوذر و مقداد بودند،در مورد این وصیت به تفصیل بحث خواهم کرد، وبه تعجب شما هنگامی که شنیدید که رسول الله ﷺ در شب وفات وصیت نمودند پاسخ خواهم داد .

واثق: پدر چگونه می گویند کتاب خدا برای ما کافی است در حالیکه کتاب خدا می گوید: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ همچنین اگر کتاب خدا کافی است فایده ی احادیث رسول الله ﷺ که افراد زیادی آن ها را تدوین کرده اندچه خواهد بود؟!

پدر: آفرین ای واثق شما با این مقوله جواب روشن وشفاء دهنده دادی! وبدین خاطر است که حدیث ثقلین که عامه و خاصه با الفاظ مختلف آن را روایت می کنند،وآن فرموده رسول الله ﷺ است که می فرماید: (إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى أحدهما أعظم من الآخر كتاب الله عز وجل وحبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي ولن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تلحقوا بي فيهما) ^(۱) .

(من میان شما دو چیز گرانبها می گذارم که اگر به آنها متمسک شوید بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد، یکی برتر از دیگری است ،کتاب خدا همان ریسمان آویخته از آسمان به زمین و اهل بیتم ، هرگز از هم جدا نمی شوند تا اینکه بر من بر حوض باز گردند، بنگرید که چگونه بوسیله ی آنها به من ملتحق می شوید) .

پس تمسک به ثقلین باعث جلو گیری گمراهی می شود، و هرکس بگوید کتاب خدا بر ایمان کافیت از راه حق گمراه و نابود می شود، و می بینیم که رسول الله صلی الله علیه و آله می خواست امکان عصمت از گمراهی تنها با پیروی از ثقلین را برای مردم روشن کند. و ثقل (وزنه یا چیز گرانبها) اول قرآن کریم کتاب خدا و ثقل دوم عترت رسول الله صلی الله علیه و آله هستند.

ای واثق اکنون به پاسخت رسیدی؟؟ این که من به این خاطر شیعه شدم، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به من امر کردند که از مذهب اهل بیت علیهم السلام پیروی کنم.

و امشب سخنانمان را به پایان می رسانیم و فردا شب همین وقت باز هم گفتگو می کنیم .

والحمد لله رب العالمین و افضل التحیه و السلام علی خیر الانام محمد وآله الطاهیرین الائمة و

المهدیین وسلم تسلیما.

قسمت دوم

گفتگو در مورد دلفظ یمانیه و سفیانی

پدر و فرزندان بعد از صرف شام گرد هم آمدند، واثق شروع کرد وگفت: پدر مفهوم بحث و گفتگویی که دیشب داشتیمرا برای دوستانم در دانشگاه که بعضی از آن ها مذهبی غیر از مذهب اهل بیت علیهم السلام داشتند، نقل کردم، که خیلی خوشحال شدند، و اصرار داشتند که به دیدن شما بیایند و از سخنانتان استفاده کنند. پدر در این مورد چه می گوید.

پدر: انشاء الله اگر خدا بخواهد با آنان هم جلسه ای در زمان مناسب خواهیم داشت، زیرا حالا می خواهیمبا شما در مورد موضوع مهمی گفتگو کنم تا دانستنی هایی از دعوت مبارک یمانیه برای شما شرح بدهم و نشستمان را با دوستانت به وقت آخر موکول می کنیم، زیرا به طبیعت حال سخن با آنان با سخن گفتن در بین ما فرق می کند پس ملاقاتبا آنها را به وقت دیگر موکول کن.

واثق: ان انشاء الله به آن ها خبر می دهم که در زمان مناسب با آنها ملاقات خواهیم داشت، و زمان ملاقات را بعد از هماهنگی لازم با شما به آن ها خبرخواهم داد.

پدر: سخنانم را در مورد دعوت یمانیه آغاز می کنیم، با بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين و الصلاه والسلام على محمد و آل محمد الائمة و المهديين وسلم تسليما.
واثق: پدر بفرمایید.

پدر: روایتهایی را برایتان ذکر می کنم که در آنها نام هایی وجود دارند، که امشب می خواهیم آن ها را بشناسیم. در آن روایات دو لفظ (یمانیه و سفیانی) موجود است.
و شما فرزندانم چیزی در مورد یمانیه خوانده اید؟

واثق: آری خوانده ایم، ایشان قبل از امام مهدی علیه السلام ظهور خواهد کرد.
محمود: ومن می دانم که ایشان قبل از امام مهدی علیه السلام ظهور خواهد کرد و روایات وی را نشانه ای از نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام قرار داده اند.

احمد: آری پدر یمانی قبل از امام مهدی علیه السلام ظهور خواهد کرد، و به یاد می آورم که روایاتی درباره ی آن خوانده ام، امیدواریم که شما آن را روایات را برابمان بازگو کنید .
 پدر: بله حتماً روایاتی که مختص یمانی است را برای شما بیان خواهم کرد تا با چگونگی ظهور یمانی قبل از امام مهدی علیه السلام آشنا شوید.

روایت اول: ابی عبد الله علیه السلام فرمودند: (خمس قبل قیام القائم من العلامات: الصیحة، والسفیانی، والخسف بالبیداء، وخروج الیمانی، وقتل النفس الزکیة) ^(۱). (پنج نشانه قبل از قیام قائم علیه السلام است: صیحه و سفیانی و خسف در بیداء و خروج یمانی و قتل نفس زکیه)

روایت دوم: ابی عبد الله علیه السلام می فرمایند: (النداء من المحتوم، والسفیانی من المحتوم، والیمانی من المحتوم، وقتل النفس الزکیة من المحتوم، وكف یطلع من السماء من المحتوم، قال: وفزعة فی شهر رمضان توقظ النائم، وتفزع الیقظان، وتخرج الفتاة من خدرها) ^(۲). (ندا از حتمیات است، و سفیانی از حتمیات است، و یمانی از حتمیات است، و قتل نفس زکیه از حتمیات است و پیداشدن کف دست در آسمان از حتمیات است، و فرمودند: آشفستگی در ماه رمضان اتفاق میافتد که خوابیده را بیدار و بیدار را هراسان و دختر را از سرا پرده خارج می کند).

روایت سوم: ابی حسن رضا علیه السلام می فرمایند: (قبل هذا الأمر السفیانی والیمانی والمروانی وشعیب بن صالح، فكیف یقول هذا وهذا) ^(۳).

قبل از این امر سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح می باشد پس چگونه است گفته می شود این و آن).

پدر: فرزندانم ملاحظه کنید؛ روایت اول پنج نشانه و علامت را ذکر می کند که حتمی هستند، یعنی احتمال وقوع آنها صد در صد است اما در بعضی تفصیل ممکن است پس و پیش شوند - یا دچار تغییر شوند - و اصل سفیانی هم از نشانه های محتوم است .

۱- شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده با این اسناد: از ابن فضال، از حماد، از ابراهیم بن عمر، از عمر بن حنظلة (غیبت طوسی: ۴۳۶) .

۲- شیخ نعمانی در کتاب غیبت با این سند روایت کرده: به ماخبر داد علی بن أحمد بندقی، گفت: ماراحدیث کرد عبید الله بن موسی علوی، از یعقوب بن یزید، از زیاد بن مروان، از عبد الله بن سنان (ص ۲۶۱) .

۳- شیخ نعمانی در کتاب غیبت با این سند روایت کرده: به ماخبر داد محمد بن همام، گفت: مرا حدیث نمود جعفر بن محمد بن مالک، گفت: مرا حدیث نمود علی بن عاصم، از أحمد بن محمد بن ابی نصر (ص ۲۶۲) .

سپس از میان علامات حتمی قبل از قیام قائم محمد بن حسن عسکری علیه السلام خروج یمانی ذکر نموده اند، پس یمانی قبل از خروج قائم علیه السلام خروج می کند. عزیزانم در روایت دوم هم مفهوم ومعنی روایت اول را می یابید که بیان می کند یمانی از علامات حتمی قبل از قیام امام مهدی محمد بن حسن عسکری علیه السلام می باشد .

امادر روایت سوم لفظ حتمی به کار نرفته فقط ثابت کرده که قبل از این امر- یعنی ظهور امام مهدی محمد بن حسن عسکری علیه السلام - سفیانی و یمانی وغیر ان هاست، ... نمی خواهم اذهان شما در ذکر غیر آن کسانی که روایت آن ها را ذکر کرده ، مغشوش و پریشان کنم.

پدر: کدام یک از شما می تواند مفهوم کلی از روایات را برای ما توضیح دهد؟ احمد: پدر از میان سه روایت دریافت می شود که سفیانی و یمانی دو جبهه هستند، جبهه ی حق که با شخصیت یمانی شکل گرفته، و جبهه باطل با سفیانی شکل گرفته و هر دو از محتوم می باشند. پدر: احمد جان از کجا فهمیدی که جبهه ی حق با یمانی و جبهه ی باطل با سفیانی شکل گرفته است؟

احمد: پدر از امام باقر علیه السلام در وصف پرچم یمانی خواندم که می فرمایند: پرچم یمانی هدایتگر ترین پرچم هاست، و او به حق و راه راست دعوت می کند ، همان طور در آن وصف شده که ایشان به سوی امام مهدی علیه السلام دعوت می کند.

پدر : آفرین بر احمد ، در مورد این روایتی که ذکر کرده ای در وقت مناسبیت توضیح خواهیم داد. آیا بعد از آنچه که برادرتان احمد گفت کسی سئوالی درباره این روایات دارد؟

محمود: پدر؛ چرا سفیانی نماد جبهه ی باطل و یمانی نماد جبهه ی حق است؟

پدر: یمانی به این دلیل لقب یمانی گرفته ، زیرا او از آل محمد علیهم السلام است و آل محمد علیهم السلام همگی یمانی هستند ، زیرا مکه از توابع یمن است نه حجاز ، برای اینکه آن در صحرای تهامه است و تهامه از یمن می باشد و در معجم البلدان یاقوت حموی آمده : و مدائنی می گوید:

(تھامه من الیمن وهو ما أصحر منها إلى حد فی باديتها ومكة من تھامه) ^(۱) . (تھامه از یمن

استکه از صحرای شروع وتا بادیه امتداد داردومکه از تھامه است.)

در کتاب اعانه طالبین بکری الدمیاطی آمده که وی می گوید: (الیمن، وهي اسم للأرض المنخفضة، ويقابلها نجد، فإن معناه الأرض المرتفعة، والیمن الذي هو إقليم معروف، مشتمل على نجد وتمامه)^(۱).

(یمن، نامی است برای زمینپست کهدر مقابل آن نجد قرار دارد، وآن به معنای زمین مرتفع است و یمن که سرزمینی معروف است از نجد و تمامه تشکیل شده است) .

در کتاب (کشف القناع) آمده که: (ومكة من تمامة. سميت تمامة من التهم - بفتح التاء والهاء - وهو شدة الحر، وركود الريح^(۲)). مکه از تمامه است و تمامه از التهم گرفته شده - فتحه ای بر (تا) و (ه) - وآن شدت گرما و آرام و ساکت بودن بادهای است) .

پس مکه از تمامه است ، وتمامه از یمن است ، به همین خاطر از زبان بعضی از آن ها علیهم السلام آمده که میگفتند : (ونشهد أن سيدنا محمداً عبده ورسوله، المبعوث من تمامة، المظلل بالغمامة، الخ)^(۳) .

(گواهی می دهیم که آقای ما محمد بنده ورسول خداست که از تمامه مبعوث شده و ابرها بر وی سایه انداخته اند.) الخ.

فرزندانیم برایتان قصه ای که به موضوع ما ربط دارد را تعریف می کنم که راویان شیخ کلینی در کافی می باشد:

(از ابی جعفر علیه السلام نقل میشود که می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله برای دیدن اسبها خارج شدواز کنار قبر ایاحیحة گذشت ،أبو بکر گفت: خدا صاحب اینقبر را لعنت کند، به خدا که وی از راه حق دوری می کرد ورسول الله صلی الله علیه و آله را تکذیب می نمود، پس فرزندش خالد گفت : بلکه خدا ابا قحافه را لعنت کند که مهمان را نمی پذیرفت و با دشمن نبرد نمی کرد، ولعنت خدا بر کسی که فقدانش بر عشیره آسان باشد ،رسول الله صلی الله علیه و آله افسار اسب را جمع نمود و بر گردن آن انداخت ، سپس فرمودند : اگر شما خواهان لعن مشرکین هستید بطور عموم آنها را لعن کنید و نه خاص تا فرزندش ناراحت و خشمگین نشود، سپس ایستاد و اسبها را از جلویشان گذراندند، عیینه بن حصن درباره یکی از اسبها نظر داده و گفت : که این اسب این گونه و آن گونه است ، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند : من از تو در شناخت اسبها ماهرتر هستم ، عیینه گفت : ومن هم در

۱- إعانة الطالبین للبکری الدمیاطی : ج ۲/ص ۳۴۲.

۲- کشف القناع للبهوتی: ج ۳/ص ۱۵۴.

۳- جواهر العقود للمنهایجی الأسیوطی : ج ۱/ص ۲۶۰.

شناخت جنگ جویان از شما بهترم ، پیامبر عصبانی شد بطوریکه صورتشان سرخ گردید ، سپس پرسید که کدام مردان بهتر هستند؟ عینه بن حصن گفت : مردانی در نجد که شمشیرهایشان را روی شانه هایشان می گذارند و نیزه های خود را روی پای اسبهایشان قرار میدهند و سپس قدم به قدم در جنگ از آنها استفاده میکنند، پیامبر فرمود : دروغ گفتی ، همان مردان یمن بهتر هستند و خواستگاه ایمان از یمن است و حکمت از یمن است و اگر هجرت نبودن هم مردی از اهل یمن می ماندم.

و به همین دلیل علامه مجلسی کلام اهل بیت علیهم السلام را در بحار الانوار را حکمت یمانیه نامید: (.....) **و مهد أراضی قلوب المؤمنین لبساتین الحکمة الیمانیه فدحاهما،... الخ** ^(۱) . (...) و در زمین قلوب مومنان را باغ های حکمت یمانیه قرار داد و آنها را لبریز کرد (...) و علامه مجلسی در بحار الانوار از جزری نقل می کند که جزری می گوید: (فی الحدیث الإیمان یمان، والحکمة یمانیه، إنما قال ﷺ ذلك، لأن الأیمان بدأ من مکة وهي من تھامة، وتھامة من أرض الیمن، ولهذا یقال: الکعبة الیمانیه. ^(۲) .

(در حدیث آمده که ایمان یمان و حکمت یمانیه است، آن را حضرت ﷺ فرمودند زیرا ایمان از مکة شروع شده و آن از تھامه و تھامه از سرزمین یمن است و به همین دلیل گفته می شود، کعبه یمانیه.

و رسول الله ﷺ فرمودند: **(خیر الرجال أهل الیمن والإیمان یمان وأنا یمان)** ^(۳) . (بهترین مردان اهل یمن هستند و ایمان یمان و من یمان هستم) .

و از این جا در می یابیم که رسول الله ﷺ و اهل بیت ایشان علیهم السلام همگی یمانیه هستند، به این معنا که آن ها به یمن باز می گردند بهتر بگوییم که اصلشان از یمن می باشد، حتی اگر در اماکن دیگری دنیا آمده باشند، پس امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام با وجود اینکه در عراق در شهر سامراء متولد شد، یمانیه است.

۱- بحار الأنوار للعلامة المجلسي: ج ۱/ص ۱ .
 ۲- بحار الأنوار للعلامة المجلسي: ج ۲۲/ص ۱۳۷ . أبو طالب رضی الله عنه در دعایش کعبه را یمانیه نامید: ، فقال: اللهم رب الکعبة الیمانیه والأرض المدحیه ، والجال المرسیة .. الخ (بحار الأنوار : ج ۱۵/ص ۳۱۰) .
 ۳- الأصول الستة عشر : ص ۸۱، بحار الأنوار : ج ۵۷/ص ۲۳۲ .

و چون یمانی از اهل بیت علیهم السلام است آنان این لقب را به ایشان دادند، یعنی او را ملقب به یمانی کردند، زیرا که اصلش از یمن است، و با ولادت در منطقه ای دیگر منافات ندارد. زیرا لقب به اصل و نسب بر می گردد و اصل ایشان از یمن است.

و این امر واضحیست حتی در کلام ما: زمانی که یکی از ما به اروپا برود و در آنجا ازدواج کند و خداوند به او فرزندان عطا کند فرزند او عراقی باقی می ماند با اینکه در سرزمین غرب به دنیا آمده.

و نیز مشاهده می کنیم که القاب فرزندان علمای که در نجف متولد شده اند به لقب پدرانشان باز می گردد، مثلاً فرزندان سید خوئی که در نجف متولد شده اند خودشان را به خوی منسوب میکنند در حالیکه شاید حتی نمی دانند که شهرو زادگاه پدرشان در کجا قرار دارد.

و در کتاب الفتن اثر نعیم بن حماد مروزی از شریح بن عبید از کعب نقل می کند که می گوید: **(ما المهدي إلا من قریش وما الخلافة إلا فیهم غیر أن له أصلاً ونسباً فی الیمن)** ^(۱). مهدی نیست مگر از قریش و خلافتی نیست مگر در میان آنان غیر از این که اصل ونسبی در یمن دارد.

فرزندان من چه نظری دارید آیا مفهوم به شما رسید؟

واثق: آری پدر دانستیم واز مفهوم لفظ یمانی فهمیدم که ایشان از یمن است، پس چگونه از بصره خواهد بود، همان طور که قبلاً از سخنی که با شما داشتیم شنیدیم؟
پدر: ای واثق، اگر با توهم عقیده شوم و قبول کنم که مفهوم، عرف می باشد، اما اگر بیانی آمد و آن لفظ و مفهوم را بر خلاف مفهوم عرفی آن، تفسیر کرد آیا آن را قبول می کنیم یا نه؟
واثق: آری پدر آن را قبول می کنیم اگر موضوع خود بیان باشد..

پدر: پسرم توجه کن؛ در مسئله خمس غنیمت بین اهل سنت و شیعه اختلاف هست، اهل سنت می گویند: که آن چه لشکر در جنگ به دست می آورد غنیمت است، و این همان مفهوم عرفیست از لفظ غنیمت می باشد. اما شیعه غنیمت را به هرگونه فائده ای که انسان به آن برسد، تفسیر کردند و یکی از مصادیق لفظ غنیمت، همان غنیمت جنگی است.

سوال: چرا شیعه این گونه غنیمت را تفسیر کردند؟

جواب: اهل بیت علیهم‌السلام غنیمت را به مطلق فائده آن تفسیر کردند، و شیعه نیز برخلاف مفهوم عرفی از لفظ غنیمت به دنبال متن (بیان، نص) رفتند، و این در مورد سخن ما همینطور است، پس اگر متن آتی مقصود و مفهوم را روشن سازد و بگوید: (مهدی نیست مگر از قریش و خلافتی نیست مگر در میان آنان غیر از این که اصل ونسبی در یمن دارد) . پس متن و بیان برایمان شرح داد شد به این که مهدی از قریش است اما اصلی در یمن دارد .

واثق: اما پدر ما از شما شنیدیم که لفظ مهدی بر دو شخص اطلاق می شود، شاید در اینجا مقصود امام مهدی علیه‌السلام باشد نه یمانی؟
پدر: فرض می کنیم که مقصود از مهدی در اینجا امام محمد بن حسن (ع) باشد، اما ایشان در عراق در شهر سامرا متولد شدند، پس معنی این روایت چیست؟!
پس مهدی محمد بن حسن علیه‌السلام حتی اگر در عراق متولد شده باشد اصلی در یمن دارد و یمانی همان گونه خواهد بود یعنی: حتی اگر در عراق متولد شده اصلی در یمن دارد و به همین خاطر یمانی نامیده شد.

بلکه این لقب در مورد تمام ائمه علیهم‌السلام صادق است، و در هر کجا که متولد شده اند باز یمانی هستند، زیرا اصلی در یمن دارند.

فرزندام؛ در اینجا نکته ای هست که می خواهم برای شما روشن کنم . و این که لفظ یمانی که در روایات اطلاق شده غیر از آن یمانی است ، که امام باقر علیه‌السلام در مورد ایشان فرمودند: (سرپیچی کننده از او از اهل جهنم خواهد بود) بلکه به یمانی دیگر اشاره دارد، و یمانی شخصیت های متعدد هستند . و لفظ یمانی گاهی بصورت مطلق می آید و گاهی همراه یک شهر معین می آید پس اگر بصورت مطلق آمد به یمانی اشاره دارد که عقوبت سرپیچی از او آتش دوزخ است . و اگر بصورت مضاف به مدینه معینی آمد پس مقصود از آن یمانی نیست که سرپیچی از آن مستوجب آتش باشد ، بلکه شخص دیگری است .

و تشخیص شخصیت یمانی راز خلال روایات در می یابیم ، به این که یمانی وصی امام مهدی علیه‌السلام و او همان مهدی اول از مهدیین دوازده گانه است ، و همانطور که روشن خواهد شد که اولین انصار امام مهدی علیه‌السلام از بصره خواهد بود، و از آن جایی که برای ما از این روایات ثابت

خواهد شد که یمانی همان اولین ایمان آورنده به حرکت امام مهدی علیه السلام و قیام ایشان است، همانطور که در وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است پس ایشان از بصره خواهد بود نه از یمن.

احمد: پدر پس چرا آنان هم یمانی خوانده می شوند؟

پدر: به دلیل انتساب به فرماندهی خود، گاهی نسبتها به وطن داده می شود مثلاً کسی که در عراق زندگی می کند، عراقی است، گاهی اوقات شخص به شغلش نسبت داده می شود، مثلاً به کسی که نان می پزد، نانوا می گویند، و برخی اوقات به قبیله باز می گردد و به کسی که متمایل به قبیله بنی هاشم باشد: هاشمی می گویند، و از آن جایی که فرمانده آن ها یمانی است، بدین جهت به فرماندهشان نسبت داده شدند.

اکنون دو روایت را برایتان ذکر می کنم که از جمع کردن آن ها می فهمیم که یمانی بیشتر از یک نفر است.

روایت اول: طوسی در کتاب غیبه از محمد بن مسلم نقل می کند: **(یخرج قبل السفیانی مصري ویمانی)** ^(۱) قبل از سفیانی مصری و یمانی خروج می کنند. به این معناست که یمانی قبل از سفیانی خروج می کند، اما روایت دوم را بشنوید:

روایت دوم: شیخ نعمانی در کتاب غیبت در روایتی طولانی از امام باقر علیه السلام نقل می کند: **(... خروج السفیانی والیمانی وخراسانی فی سنة واحدة، فی شهر واحد، فی یوم واحد، نظام کنظام الخرز یتبع بعضه بعضاً فیکون البأس من کل وجه ...)** ^(۲).

(... خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال، در یک ماه و در یک روز اتفاق می افتد ترتیب آنان همانند ترتیب دانه های تسبیح است که یک دیگر را دنبال می کنند و مشکلات از هر طرف نمایان می شود...).

این روایت را ملاحظه کنید. که می گوید: خروج سفیانی و یمانی در یک سال، در یک ماه و در یک روز خواهد بود، و آن مخالف روایت اولی که می گوید مصری و یمانی قبل از سفیانی خروج می کنند!

در حقیقت مراد از یمانی در روایت اول شخص یمانی مورد نظر در روایت دوم نیست و به این دلایل اختلاف بین دو روایت رفع می شود.

۱- غیبت طوسی: ص ۴۴۷

۲- غیبت نعمانی: ص ۲۶۴، بحار الأنوار: ۵۲/ص ۲۳۲.

همینمورد به نسبت روایت عبید ابن زراره نیز گفته می شود که می گوید: پیش ابی عبد الله علیه السلام ذکر سفیانی شد، فرمودند: **(أني يخرج ذلك ولما يخرج كاسر عينيه في صنعاء)** ^(۱). (چگونه او خروج می کند در حالی که خوار کنندها و از صنعاء خروج نکرده است) . یعنی در صنعای یمن خروج می کند و خروج او قبل از خروج سفیانی است همان طور که روایت بیان می کند.

و شیخ کورانی در مورد این روایت می گوید : (ویحتمل أن يكون هذا الذي يظهر قبل السفیانی یمانیاً ممهداً للیمانی الموعود) ^(۲). (و احتمال می رود که یمانی که قبل سفیانی ظهور می کند، زمینه سازی برای یمانی موعود باشد) .

ای فرزندانم همان طور که برای شما بیان کردم یمانی ها متعدد خواهند بود.

اما سفیانی، او رمزیت برای هر جبهه ی باطلی که بر ضد یمانی به مبارزه برمی خیزد و شامل چند شخص می باشد و تنها یک شخص نیست، و آن همان چیزیت که در روایات اهل بیت علیهم السلام می یابیم، برخی از این روایات را برایتان نقل می کنم .

روایت اول: امام باقر علیه السلام در وصف پیروان حرکت مقدس امام مهدی علیه السلام می فرمایند:

(ثم يسير - أي القائم - حتى يأتي العذراء، هو ومن معه وقد الحق به ناس كثير، والسفیانی یومئذٍ بوادي الرملة. حتى إذا التقوا يخرج أناس كانوا مع السفیانی من شیعة آل محمد، ويخرج أناس كانوا مع آل محمد إلى السفیانی فهم من شیعته حتى يلتقوا بهم، ويخرج كل أناس إلى رایتهم، وهو يوم الأبدال. ويقتل یومئذٍ السفیانی ومن معه حتى لا يدرك منهم مخبر. والحائب یومئذٍ من حاب من غنیمة كلب. ثم يقبل إلى الكوفة فيكون منزله فيها) ^(۳).

(سپس به حرکت در می آید (قائم) تا به العذرا برسد و بسیاری از مردم به او می پیوندند در حالیکه سفیانی در زمین رمله است . هنگامی که باهم روبه رو می شوند مردمی از شیعه آل محمد علیهم السلام از لشکر سفیانی و نیز پیروان سفیانی از شیعه آل محمد علیهم السلام خارج می شوند، و هر یک از مردم به سوی پرچمشان خارج می شوند، و آن روز ابدال است . و در آن هنگام سفیانی و تمام همراهانش کشته می شوند و هیچ پیام رسانی از آنان باقی نمی ماند . و آن روز کسی پشیمان خواهد شد که از غنیمت جنگ با قبیله ی کلب بهره مند نشده است . پس بسوی کوفه می رود و در آنجا مسکن می گزیند . منزل ایشان در آنجاست) .

۱- غیبت نعمانی : ص ۲۷۷.

۲- صر الظهور : ص ۱۱۵.

۳- بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۲۲۴.

روایت دوم: در سخنان مفضل با امام صادق علیه السلام مفضل عرض می کند: ای مولایم سپس مهدی چه می کند؟ (بثور سرايا على السفیانی إلى دمشق، فیأخذونه ویذبحونه على الصخرة ...^(۱)) گروه هایی را برعلیه سفیانی در دمشق انقلاب می کنند، و سفیانی را گرفته و سر او را بر صخره می برند ...)

پدر: از این دو روایت چه چیزی فهمیدید؟

محمود: فهمیدم که سفیانی در دمشق شام کشته می شود.

پدر: احسنت محمود جان روایت سومی را برایتان نقل می کنم.

روایت سوم: ابی جعفر علیه السلام می فرمایند: (ثم يدخل - أي القائم علیه السلام - الكوفة فلا يبقى مؤمن إلا كان فيها ... ، ثم يقول لأصحابه سیروا إلى هذا الطاغية، فیدعو إلى كتاب الله وسنة نبيه صلی الله علیه و آله، فیعطیه السفیانی من البیعة سلماً، فیقول له كلب وهم أخواله: ما هذا؟ ما صنعت؟ والله ما نبايعك على هذا أبداً فیقول ما أصنع؟ فیقولون استقبله فیستقبله ثم یقول له القائم صلوات الله علیه: خذ حذرک ... فیمنحهم الله أكتافهم ویأخذ السفیانی أسيراً فینطلق به ویذبحه بیده ...)^(۲)

(سپس - قائم وارد کوفه می شود هیچ مومنی نیست جز اینکه آنجا باشد ... سپس به اصحاب خویش می فرمایند: بسوی این طغیانگر بروید و وی را به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله دعوت کنید، و در ظاهر سفیانی برای حفظ جان خود بیعت می کند، قبیله ی کلب که فامیل های مادری او هستند به وی می گویند: این چیست؟ چه کار کرده ای؟ به خدا سوگند که ما بر این با تو بیعت نمی کنیم پس می گوید: چه کار کنم؟ می گویند: مقابله کن ، پس باحضرت قائم علیه السلام مقابله می کند، سپس حضرت قائم علیه السلام وبه او می فرماید: بر حذر باش.... پس خداوند یاران قائم پیروز می شوند و قائم سفیانی را به اسیری می گیرد و می برد و با دست خویش سر او را می برد ...).

پدر: از این روایت چه فهمیدید؟

واثق: فهمیدم که سفیانی در کوفه است .

پدر: احسنت واثق . و این معنایش این است که مادو سفیانی داریم، یکی در دمشق و دیگری در کوفه کشته می شود.

۱- الرجعة للاستراآبادي: ص ۱۰۰

۲- بشارة الإسلام ص ۳۰۵.

روایت چهارم را برایتان نقل می‌کنم.

روایت چهارم: ابی جعفر علیه السلام می‌فرماید: (إذا بلغ السفیانی أنّ القائم قد توجه إليه من ناحية الكوفة، فیتجرّد بخيله حتى یلقى القائم علیه السلام ، فیخرج فیقول اخرجوا لی ابن عمی ...) ^(۱) .
(هنگامی که به سفیانی ابلاغ می‌شود که قائم علیه السلام از کوفه بسوی ایشان در حرکتند، با لشکرش می‌آید تا این که با قائم علیه السلام رو برو می‌شود، و خارج می‌شود و می‌گوید: پسر عمویم را برانم بیاورید...).

پدر: فرزندانم از این روایت چه می‌فهمید.

احمد: پدر من فهمیدم که روایت می‌گوید که سفیانی پسر عموی قائم علیه السلام است و به همین معناست که سفیانی هاشمی است.

پدر: آری احسنت احمد جان و روایت پنجمی را برایتان نقل می‌کنم:

روایت پنجم: حذلم بن بشیر می‌گوید: به علی بن حسین علیه السلام گفتم، خروج مهدی علیه السلام و نشانه‌ها و علامات خروج ایشان را برانم وصف کنید؟ فرمودند: (یکون قبل خروجه خروج رجل یقال له عوف السلمي بأرض الجزيرة، ویكون مأواه تکریت، وقتله بمسجد دمشق، ثم یكون خروج شعيب بن صالح من سمرقند، ثم یخرج السفیانی الملعون من الوادي الیابس، وهو من ولد عتبة بن ابي سفیان، فإذا ظهر السفیانی اختفی المهدي علیه السلام ، ثم یخرج بعد ذلك) ^(۲) . (قبل از خروج ایشان مردی به نام عوف سلمی در جزیره خروج می‌کند و زندگی او در تکریت می‌باشد و در مسجد دمشق کشته می‌شود سپس خروج شعیب بن صالح از سمرقند است، سپس سفیانی ملعون از وادی خشک خروج می‌کند، او از نوادگان عتبه ابن ابی سفیان است، پس هنگامیکه سفیانی خروج می‌کند، مهدی مخفی می‌شود، سپس بعد از آن خروج می‌کند).

پدر: از این روایت چه چیزی دستگیرتان شد؟!

واثق: از این روایت فهمیدم که سفیانی از نوادگان عتبه ابن ابی سفیان است و هاشمی (پسر عموی قائم علیه السلام) نیست. همانطور که در روایت چهارم مرور شد. پدر: آری احسنت
فرزندم

۱- بشارة الإسلام ص ۳۳۵.

۲- غیبت طوسی: ص ۲۹۴.

محمود: اما پدر چیزی در این روایت نظرم را جلب کرد و آن فرموده ی امام علیه السلام است که فرمودند: (و مهدی مخفی می شود) چگونه مهدی مخفی می شود در حالیکه سفیانی از نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام است ، و حتماً باید سفیانی قبل از امام مهدی علیه السلام باشد ، اما ظاهراً این روایت بیان می کند که مهدی علیه السلام قبل از سفیانی خروج کرده و در هنگام ظهور سفیانی ، مهدی مخفی می شود؟! زیرا روایت می فرماید: (هنگامیکه سفیانی خروج می کند مهدی مخفی می شود) .

و چگونه ممکن است در حالیکه من روایات بسیاری را خواندم که امام مهدی علیه السلام دو غیبت دارد؛ اولی : غیبت صغری، که دارای نواب چهارگانه بودند، و دومی غیبت کبری، که تا به امروز ادامه دارد، و امام در آن پنهان است و ظهور نمی کند تا ظهوری که خداوند آن را به اهل زمین وعده داده است و آن همان ظهوری که خداوند بوسیله امام مهدی علیه السلام زمین را پر از عدل و قسط می کند. و بدین معناست که امام فقط دو غیبت دارد، اما پدر در ظاهر این روایت ، امام مهدی علیه السلام سه غیبت دارد نه دو غیبت ؛ زیرا خروج امام مهدی علیه السلام بعد از غیبت کبری است و در هنگام ظهور سفیانی مخفی می شود؟! و این به این معناست که ایشان غیبت سومی همدارند. پدر: احسنت محمود جان و هنگامیکه به توضیح لفظ مهدی علیه السلام که مدتی قبل آن را بیان کردم ، رسیدم به این سؤال پاسخ می دهم. اما به صورت کوتاه می گویم که منظور این روایت امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام نیست، بلکه مقصود آن مهدی دیگری است و در مورد شخصیت آن به طور کامل توضیح خواهم داد.

و بعد از این ای فرزندان عزیزم برای شما روایت ششم و هفتم بیان می کنم که آن ها را با هم مقایسه کنید:

روایت ششم: امیر المومنین علیه السلام فرمودند: **(و خروج السفیانی برایه حمراء وأمیرها رجل من بنی کلب)** ^(۱) .

(سفیانی با پرچی سرخ خروج می کند که صاحب آن درفش ، مردی از بنی کلب است) .

روایت هفتم : امیر المومنین علیه السلام می فرمایند: **(و خروج السفیانی برایه خضراء وصلیب من ذهب)** ^(۲) .

۱-بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۲۷۲. و بنی کلب یکی از قبائل عرب است.

۲-بحار الأنوار: ج ۵۳/ص ۸۱.

(و سفیانی با پرچی سبز و صلیبی از طلا خروج می کند) .

از این دو روایت چه می فهمید؟

احمد: فهمیده می شود که سفیانی یک شخص نسیت، زیرا روایت ششم توصیف می کند که پرچم او سرخ و روایت هفتم بیان می کند که پرچم وی سبز است، پس نتیجه می گیریم که آن ها دو شخص هستند که دو پرچم مختلف دارند.

واثق: این امکان هم وجود دارد که روایت ششم و هفتم به یک شخص اشاره می کنند.

پدر: چگونه فرزندم؟

واثق: احتمال دارد که کلمه (سرخ) در کتاب ها تغییر یافته وبه سبز تبدیل شده یا برعکس.

پدر: توجه زیبایی بود واثق جان، ولی اگر این احتمالی که در روایات ششم و هفتم آمده در روایات دیگر نیامده باشد.

واثق: آری پدر.

پدر: فرض را بر این میگذاریم که احتمال تغییر در کتاب ها باشد، پس این دو روایت باید بریک شخص از سفیانی ها اشاره داشته باشند، و اگر این فرض را نکنیم هر یک از این دو روایت به یکی از دو سفیانی اشاره می کند، و از آنجا که در روایات گذشته بر وجود دو سفیانی تاکید شده و نه یکی . پس از این رو فرض احتمال تغییر در کتاب ها ضعیف می شود، و آنچه که قبلا ذکر شد برای اثبات کافاست.

واثق: آری پدر .

پدر: خوب فرزندانم از چیزی که گفتیم به چه نتیجه ای رسیدید؟

واثق محمود و احمد: نتیجه گرفتیم که شخصیت سفیانی بیشتر از یک نفر است .

پدر : این همان چیزی که می خواستم برای شما روشن کنم ای فرزندان عزیزم . ویرای شما دو خبر صریح بیان می کنم به این که سفیانی متعدد خواهد بود، بلکه بیشتر بر سفیانی دوم تأکید می کند، و ابن حماد مروزی نقل می کند: (حدثنا الوليد بن مسلم عن شيخ عن الزهري قال في ولاية السفیانی الثانی تری علامة في السماء) (۱) .

ولید بن مسلم از شیخ از زهری نقل می کند و می گوید: (در حکومت (ولایت) سفیانی دوم علامتی در آسمان دیده می شود) .

و سید ابن طاووس (ره) در کتاب ملاحم و الفتن ذکر می کند: در آن چه که نعیم ذکر کرده ، می گوید: (حکم بن نافع از جراح از ارطاط می گوید: (فی زمان السفیانی الثانی تکون الهده حتی یظن کل قوم أنه ضرب ما یلیهم) ^(۱) . در زمان سفیانی دوم چنان آشوب به پا می شود که هر قوم فکر خواهند کرد که به آنان حمله خواهد شد.)

پس اگر تعدد به دو شخص جایز باشد تعدد بر بیشتر نیز جایز خواهد بود ، و با توجه به آن چه که قبلاً گفتیم به این که سفیانی نماد جبهه ی باطلی که مقابل یمانی می ایستد، پس در اینجا هرکس بر ضد یمانی بر خیزد ، سفیانی خواهد بود، اگر چه بیشتر ازدو نفر شدند. فرزندانم بچثمان را در این شب به پایان می رسانیم و به خواست و اراده ی الهی فرداهم به بحث و گفتگو می پردازیم . والحمد لله رب العالمین و الصلاه والسلام علی محمد و آل محمد الائمة والمهدیین وسلم تسلیماً.

قسمت سوم

توضیح لفظ (مهدی) و (قائم) :

پدر آمد و مشاهده نمود که فرزندان باشور و شوق منظر آمدنش بودند، پس به آنان سلام کرد و فرزندان با ادب و احترام بسیار به پدر جواب سلام را دادند .

و به آنها گفت: درباره‌ی موضوعات دیشب سوالی باقی مانده است؟

پاسخ دادند: هیچ سوالی نیست.

پدر : بسم الله الرحمن الرحيم و الصلاة والسلام على محمد و آل محمد الائمة والمهدیین وسلم تسليماً .

امشب می خواهم درباره دو لفظ باهم گفتگو کنیم تا مقصود و مفهوم آن ها را بشناسیم و آن الفاظ مهدی وقائم عليه السلام است. چه می گوئید؟

واثق: آیا مقصود از آن ها غیر امام محمد بن حسن عسکری عليه السلام است در حالی که ایشان قائم و مهدی عليه السلام می باشد.

پدر: اکنون روایاتی را ذکر می کنیم تا ببینیم که مقصود و منظور این دو لفظ همیشه امام محمد بن حسن عسکری عليه السلام هست یا کسی دیگری هم هست؟

روایت اول: محمد بن مسلم از ابی جعفر محمد بن علی عليه السلام می فرمایند: (السفیانى والقائم فى سنة واحدة) ^(۱) .

(سفیانى و قائم در یک سال است) .

پدر: فرزندانم از این روایت چه می فهمید؟

واثق: پدر منظور از این روایت ظهور یا خروج قائم عليه السلام و سفیانى در یک سال است

، یعنی هر دو در یک سال خروج می کنند.

۱- شیخ نعمانی در کتاب غیبه آنرا روایت نمود: ص ۲۷۵ با این سند : ماراحدیث نمود أحمد بن محمد بن سعید ، گفت : : ماراحدیث نمود قاسم بن محمد بن الحسن ابن حازم ، گفت : : ماراحدیث نمود عبیس بن هشام ، از عبد الله بن جبلة ، از محمد بن سلیمان ، از العلاء ، از محمد بن مسلم، الخ . بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۲۳۹، معجم أحادیث الإمام المهدي عليه السلام: ج ۳/ص ۲۷۳.

احمد: پدر درحقیقت من چیزی نفهمیدم، زیرا سفیانی از علامات ظهور قائم علیه السلام است ، آیا می توانم برداشت کنم ، سفیانی که از نشانه های ظهور قائم علیه السلام است یک سال از ظهورش نمی گذرد، سپس قائم علیه السلام ظهور می کند تا این که امام باقر علیه السلام این را فرموده : (سفیانی و قائم در یک سال است) ؟

پدر : نه پسر ، منظور آنچه که فهمیدی نیست ، بلکه مقصود و منظور بستگی دارد به تشخیص اینکه لفظ قائم علیه السلام برای چه کسی است ؟

محمود: پدر آیا قائمان دیگری هم وجود دارند؟

پدر: آری فرزندانم آن را در آینده انشاء الله ذکر خواهم کرد.

روایت دوم: ابی هریره می گوید: (**یخرج السفیانی والمهدی کفرسی رهان فیغلب السفیانی علی ما یلیه والمهدی علی ما یلیه**)^(۱).

(مهدی و سفیانی مانند دو اسب (رها شده) مسابقه خروج می کنند پس سفیانی بر آنچه که می رسد چیره می شود و مهدی نیز به آنچه که می رسد چیره می شود) .

پدر: از این روایت چه می فهمید؟

وائق: میشه فهمید که مهدی علیه السلام همانند سفیانی خروج می کند و سفیانی و مهدی بر آنچه که آن ها را به خود مشغول کرده ، از هم پیشی می گیرند.

اما پدر همان سوال احمد که ذکر کرد در اینجا بازهم مطرح می شود، و آن این که سفیانی از نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام است پس چگونه سفیانی با مهدی علیه السلام رقابت می کنند، و به خصوص اینکه روایتی خواندم که می فرماید: (**لا یخرج المهدی حتی یقوم السفیانی علی أعوادها**)^(۲).

(مهدی خروج نمی کند تا اینکه سفیانی بر حکومت چیره می شود) .

۱- کتاب الفتن لعنیم بن حماد المروزی: ص ۲۰۵، معجم احادیث الإمام المهدی علیه السلام: ج ۱/ص ۴۲۴.
قال کورانی می گوید: توجه: معنی حدیث به این که مهدی علیه السلام و سفیانی برای سیطره بر منطقه هر کدام از جهتی رقابت می کنند همان طور که اسبان با هم مسابقه می دهند. و این مضمون با تعبیر اسبان مسابقه برای سفیانی و خراسانی گفته شده نه امام مهدی (ع) ، و در احادیث ائمه اهل بیت علیهم السلام خواهد آمد، که ایشان منظور این روایت است که سندش به پیامبر (ص) نمی رسد .
۲- کتاب الفتن لعنیم بن حماد المروزی: ص ۲۰۵.

و روایت خروج مهدی را نفی می کند مگر تا اینکه سفیانی قیام کرده و حکومت را بدست گیرد!! در حالیکه روایت گذشته می گوید سفیانی و مهدی علیه السلام مانند اسبان مسابقه خروج می کنند.

واین همان چیزی که در حقیقت نمی توانم درک کنم .

پدر: پسرم حق با توست اما جواب تو همان جواب محمود است،وقتی که گفت یعنی آیاقائمان دیگری هم داریم؟ ! در اینجا همینطور است،در حقیقت منظور از لفظ مهدی در روایات اول باروایت دوم فرق دارد.

واثق: پدر یعنی ما دو مهدی داریم!!

پدر: آری پسرم، ما دو مهدی داریم، بلکه دوازده مهدی داریم که بعد از امام مهدی علیه السلام می آیند که از نسلشمی باشند و بعد از پدرشان امام مهدی علیه السلام بر زمین حکومت می کنند، همانطور که در بسیاری از روایات ذکر شده که در آینده ان شاء الله شرح خواهم داد.

و این همان سوالی که محمود در شب گذشته از من پرسید،و به او گفتم که وقتی به شرح لفظ مهدی رسیدیم،پاسخ می دهم .

توجه کنید فرزندانم هنگامیکه لفظ مهدی در روایات می آید ،گاهی به امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام و گاهی به مهدی اول(ع) اشاره دارد که ایشان اولین مهدی علیه السلام از دوازده مهدی می باشد که بعد از امام مهدی علیه السلام حکومت می کنند . و او وصی امام علیه السلام می باشد که به بیان آن انشاء الله می پردازیم وگاهی لفظ مهدی به غیراز آنا اشاره دارد.

اما موضوع ما تنها به امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام و مهدی اول علیه السلام بعد از ایشان ارتباط دارد.

و روایت دوم به مهدی اول علیه السلام اشاره دارد، اگر ایشان در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام موجود باشد و اوست که با سفیانی رقابت می کند وبا او نبرد می کند و او را می کشد، پس مراد از مهدی در این دو روایت ایشان هستند.

روایت اول: نعیم بن حماد مروزی از ابی عبدالله بن مروان از سعید بن زید تنوخی از الزهری روایت می کند و می گوید: (إذا التقى السفیانی والمهدی للقتال یومئذ یسمع صوت من السماء:

ألا إن أولياء الله أصحاب فلان، يعني: المهدي^(۱). (هنگامیکه سفیانی و مهدی برای مبارزه با هم روبه رو می شوند صوتی از آسمان شنیده می شود که می گوید: اولیای خدا اصحاب فلانی هستند یعنی مهدی هستند).

پدر: پس کسی که با سفیانی مبارزه می کند مهدی اول است نه امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام.

روایت دوم: حدلم بن بشیر می گوید: به علی بن حسین علیه السلام گفتم: خروج مهدی و نشانه ها و علامات ایشان را برای ما توصیف کنید؟ فرمودند: **یکون قبل خروجه خروج رجل يقال له: عوف السلمي بأرض الجزيرة، ويكون مأواه تكريت، وقتله بمسجد دمشق ثم يكون خروج شعيب بن صالح من سمرقند. ثم يخرج السفیانی الملعون من الوادي اليابس وهو من ولد عتبة بن أبي سفیان، فإذا ظهر السفیانی اختفى المهدي ثم يخرج بعد ذلك**^(۲). قبل از خروج ایشان مردی به نام عوف سلمی از جزیره خروج می کند و محل زندگی در تکریت است و در مسجد دمشق کشته می شود و سپس شعیب بن صالح از سمرقند خروج می کند سپس سفیانی ملعون از وادی خشک خروج می کند او از فرزند عتبه بن ابی سفیان است پس هنگامیکه سفیانی خروج کرد مهدی مخفی می شود سپس بعد از آن خروج می کنند).

پدر: به این قسمت روایت توجه کنید: (هنگامیکه سفیانی ظهور کرد مهدی مخفی می شود و بعد از آن خروج می کند). همگی شمامی دانید که سفیانی از نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام است. پس چگونه روایت می گوید: (هنگامیکه سفیانی ظهور کرد مهدی مخفی می شود)! آیا مهدی قبل از سفیانی ظهور کرده است؟

پاسخ: هرگز، زیرا به یقین امام مهدی علیه السلام دوغیبت دارد و ظهور ایشان علیه السلام از غیبت کبری صورت می گیرد و اهل بیت علیهم السلام همانطور که بیان کردم برای ظهور ایشان نشانه های حتمی ذکر کردند، یکی از این علامات خروج سفیانی خواهد بود، و خروج سفیانی پیشتر از ظهور امام مهدی محمد بن حسن عسکری علیه السلام اتفاق می افتد، درحالی که امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند: (هنگامیکه سفیانی ظهور کرد مهدی مخفی می شود) و به صراحت

۱- کتاب الفتن لنعیم بن حماد المروزی: ص ۲۰۹، الملاحم والفتن للسید ابن طاووس: ص ۱۳۳، معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام: ج ۳/ص ۳۶.
۲- غیبت طوسی: ص ۴۴۳، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۲۱۳.

دلالت بر این می‌کند که آن جایک مهدی هست که قبل از سفیانی ظهور کرده، و هنگامیکه سفیانی خروج می‌کند آن مهدی مخفی می‌شود، پس ممکن نیست که آن مهدی امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام باشد و از آنچه در گذشته گفته شده این که خروج سفیانی جلوتر از ظهور امام مهدی علیه السلام خواهد بود، که در غیر این صورت باید برای امام مهدی سه غیبت در نظر بگیریم، که غیبت سوم بعد از ظهور سفیانی رخ می‌دهد، و این امکان ندارد، زیرا برای ما ثابت شده که امام مهدی علیه السلام دو غیبت دارد نه سه غیبت و اگر غیبت سومی باشد قبل از ظهور سفیانی اتفاق می‌افتد، و این ممکن نیست، و با خودکلام امام مهدی علیه السلام که در توفیق سمی نایب چهارم امام کاملاً منافات دارد، هنگامی که فرمودند: (...ألا من ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة فهو کذاب مفتر، ولا حول ولا قوة إلا بالله العظیم) ^(۱).

(.... جز اینکه کسی قبل از خروج سفیانی و صیحه ادعای مشاهده کند دروغگوی مفتر است و لا حول ولا قوة الا بالله العظیم) ..

و از همین جافرزندانم به شما گفتم که مقصود از لفظ مهدی علیه السلام در برخی روایات امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام نیست، بلکه مقصود از مهدی اول علیه السلام است که در زمان ظهور امام مهدی (محمد بن حسن عسکری علیه السلام) موجود است.

در حالی که آن روایتی که واثق نقل کرد، می‌گوید: (مهدی خروج نمی‌کند تا اینکه سفیانی بر حکومت مسلط شود). شاید منظورش از این مهدی، امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام باشد و با روایات تعارض ندارد، زیرا مقصود از لفظ (مهدی) در این روایت غیر از مقصود این لفظ در روایات دیگر است. و مفاد روایتی که واثق نقل کرده- این است که سفیانی حکومت را بدست می‌گیرد- این روایت است، محمد بن مسلم می‌گوید: از ابی عبد الله علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: (إنّ السفیانی یملك بعد ظهوره علی الكور الخمس حمل امرأة، ثم قال أستغفر الله حمل جمل، وهو من الأمر المحتوم، الذي لا بد منه،....) ^(۲). (وقتی که سفیانی بر پنج منطقه مسلط شد به مدت بارداری زن حکومتداری می‌کند، سپس فرمودند استغفر الله بارداری شتر و او از امر محتوم است کسی که چاره‌ای از آن نیست ..).

۱- رواها الشيخ الطبرسي في الاحتجاج: ج ۲/ص ۲۹۶، غيبة الطوسي: ص ۳۹۵، بحار الأنوار ج ۵۲/ص ۳۱۸.

۲- غيبة طوسی: ص ۴۴۹، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۲۱۵.

محمود: پدر اکنون فهمیدم که ما دوازده مهدی داریم و روایات بسیاری آنان را نقل کرده اند، و لفظ مهدی گاهی به امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام اشاره دارد و گاهی به مهدی اول و سوم به غیر از آنان اشاره دارد.

اما به من وعده دادید که به سوالم پاسخ دهید که چگونه ما دوقائم داریم؟
 پدر: آری فرزندانم اکنون پاسخت را می دهم و قبل از اینکه روایاتی برایتان ذکر می کنم که از خلال آن حقیقت را بشناسید: ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلام در ذکر کوفه در طی حدیثی فرمودند: (...**فیها مسجد سهیل الذی لم یبعث الله نبیاً إلاّ وصلی فیه، ومنها یظهر عدل الله، و فیها ینزل المیزان و القیامه و القیوم من بعده، و هی منازل النبیین و الأوصیاء و الصالحین**)^(۱).

(... در آن مسجد سهله است که خداوند پیامبری را مبعوث نکرده جز اینکه آن در این مسجد نماز خواند، و عدالت از آن ظهور می کند و در آن جا قائم و قائمان بعد از او میباشند و آن جا منازل انبیاء و اوصیا و صالحین است).

فرزندانم این روایت بر وجود جانشینان بعد از قائم محمد بن حسن عسکری علیه السلام دلالت می کند، و آنان قائم به امر پدرشان امام مهدی علیه السلام می باشند، و هر امامی در زمان خود قائم به امر است اما در اینجا قائمی هست که زمین را پر از عدل و قسط می کند و این همان معنی است که امام کاظم علیه السلام برایمان روشن می کنند: یونس بن عبدالرحمن می گوید: بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و از ایشان پرسیدم: یا ابن رسول الله شما قائم به حق هستید؟ فرمودند: (أنا القائم بالحق، ولكن القائم الذي يطهر الأرض من أعداء الله عز وجل ويملاها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، هو الخامس من ولدي له غيبة يطول أمدها خوفاً على نفسه، یرتد فیها أقوام و یشبث فیها آخرون. ثم قال: طوبی لشیعتنا، المتمسکین بجلنا فی غیبة قائمنا، الثابتین علی مولاتنا و البراءة من أعدائنا، أولئك منا ونحن منهم، قد رضوا بنا أئمة، ورضينا بهم شیعة، فطوبی لهم، ثم طوبی لهم، وهم والله معنا فی درجاتنا يوم القيامة)^(۲).

(من قائم به حق هستیم اما قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک می کند و آن را پر از عدل و قسط می کند همانگونه که از ظلم و ستم پر شده، همان پنجمین از فرزندانم است، به خاطر ترس از کشتن خود برای او غیبت طولانی خواهد بود، که اقوامی در آن مرتد شده و اقوامی ثابت

۱- تهذیب الأحکام: ج ۶/ص ۳۱، کامل الزیارات: ص ۷۶، مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۷۸.
 ۲- کمال الدین و تمام النعمة: ص ۳۶۱، کفایة الأثر: ص ۲۶۹، بحار الأنوار: ج ۵۱/ص ۱۵۱.

قدم می مانند. سپس فرمودند: خوشا به حال شیعیان ما که به جبل ما در غیبت قائم چنگ زنده، ویر محبت ما و بیزار از ظلم و ستم دشمنان ما ثابت مانده اند، آنان از ما و ما از آنان هستیم، و راضی به امامت ما هستند، و ما به شیعه بودن آنان هم راضی هستیم، پس خوشا به حال آنان، سپس خوشابه حال آنان، به خداوند سوگند آنان در قیامت نزد ما و هم رتبه ما هستند).

پس هر امام قائم به امر امام قبل از خود می باشد اما آن قائمی که زمین را پر از عدل و قسط می کند شخص خاصی از قوام است.

پس روایات می گوید که بعد از امام مهدی علیه السلام قائمانی می آیند و از همین جا لفظ قائم علیه السلام گاهی بر امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام اشاره دارد و گاهی نیز به غیر از ایشان اشاره می کند.

بعد از این مقدمه، روایاتی که این حقیقت را روشن می کنند را بیان می کنم که در آن لفظ قائم بر دو شخص دلالت می کنند:

روایت اول: محمد بن علی حلبی می گوید: از ابی عبد الله علیه السلام شنیدم که فرمودند: (اختلاف بنی العباس من المحتوم والنداء من المحتوم وخروج القائم من المحتوم، قلت: وكيف النداء؟ قال: ينادي مناد من السماء أول النهار: ألا إن علياً وشيعته هم الفائزون، قال: وينادي مناد [في] آخر النهار: ألا إن عثمان وشيعته هم الفائزون) ^(۱).

(اختلاف بنی عباس از محتوم است و نداء از محتوم است و خروج قائم علیه السلام از محتوم است . گفتیم: و نداء چگونه است؟ فرمودند: منادی در اول روز ندا می دهد و می گوید: همانا که علی و شیعیانش پیروزند سپس منادی در آخر روز ندا می دهد و می گوید: همانا که عثمان و شیعیانش پیروزند).

روایت دوم: ابی عبد الله علیه السلام می فرماید: (خروج القائم من المحتوم . قلت: وكيف يكون النداء؟ قال: ينادي مناد من السماء أول النهار: ألا إن الحق في علي وشيعته. ثم ينادي إبليس لعنه الله في آخر النهار: ألا إن الحق في عثمان وشيعته، فعند ذلك يرتاب المبطلون) ^(۲).

۱- الكافي: ج ۸/ ص ۳۱۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ - ص ۳۰۵، معجم أحاديث الإمام المهدي (ع) : ج ۳/ ص ۴۵۸.

۲- غيبت طوسی: ص ۴۵۴، بحار الأنوار: ج ۵۲/ ص ۲۹۰.

(خروج قائم از محتوم است. پرسیدم: نداء چگونه است؟ فرمودند: در اول روز منادی ندا می دهد و می گوید: همانا که حق با علی و شیعه اوست سپس در پایان روز ابلیس (لع) ندا می دهد و می گوید: همانا که حق با عثمان و شیعه اوست و آن هنگام است که باطلان مردد می شوند) .

روایت سوم: ابو حمزه ثمالی می گوید: از ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم که ابوجعفر علیه السلام می فرمودند: (خروج سفیانی از محتوم است و نداء از محتوم است و طلوع خورشید از مغرب از محتوم است و در مورد حتمیات سخن می گفتند ... سپس ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: (اختلاف بنی فلان من المحتوم، وقتل النفس الزکیة من المحتوم و خروج القائم من المحتوم. قلت: وکیف یكون النداء؟ قال: ینادی مناد من السماء أول النهار یسمعه کل قوم بألسنتهم: ألا إن الحق فی علی وشیعته. ثم ینادی إبلیس فی آخر النهار من الأرض: ألا إن الحق فی عثمان وشیعته فعند ذلك یرتاب المبتلون) ^(۱) . و اختلاف بنی فلان از محتوم است و قتل نفس زکیه از محتوم است. و خروج قائم از محتوم است ، پرسیدم: ندا چگونه است؟ فرمودند: در اول روز منادی از آسمان ندا می دهد و تمام اقوام به زبانهایشان آن را می شنوند و منادی می گوید: همانا که حق با علی و شیعه اوست سپس ابلیس (لع) در آخر روز از زمین ندا می دهد و می گوید: همانا که حق با عثمان و شیعه اوست و در آن هنگام است که باطلان مردد می شوند) ..

پدر: از این روایات چه فهمیدید بخصوص از لفظ قائم؟

واثق: آنچه از این روایات فهمیدم که لفظ قائم به کسی غیر از امام مهدی محمد بن حسن عسکری علیه السلام اشاره می کند، زیرا این روایات همواره به نشانه هایی اشاره می کنند که مقدم تر از ظهور امام مهدی محمد بن حسن عسکری علیه السلام هستند و در اینجا قائم را از علامات ظهور امام مهدی علیه السلام ذکر کرده اند، و مقصود از قائم امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام نیست، بلکه شخص دیگری است وگرنه یکی از نشانه های ظهور قائم، ظهور قائم خواهد بود با عقل جور نیست.

پدر: احسنت واثق جان اما از این روایتی که می گویم چه خواهی فهمید؟

روایت چهارم: ابی عبد الله علیه السلام فرمودند: (خمس قبل قیام القائم من العلامات: الصیحة، والسفیانی، والخسف بالبداء، وخروج الیمانی، وقتل النفس الزکیة) ^(۱). (قبل از قیام قائم پنج نشانه و علامت است. صیحه و سفیانی و خسف (فرو رفتن زمین) در پیدا و خروج یمانی و قتل نفس زکیه) .

واثق: از این روایت دریافت می شود که لفظ قائم به امام مهدی علیه السلام اشاره دارد و علامات و نشانه های مذکور مقدمه ی ظهور مقدس هستند و این روایت اشکال سابق را در خود ندارند و آن اینست که چگونه قائم از نشانه های ظهور قائم علیه السلام می باشد؟ پدر: احسنت ای واثق. اما سوالی دارم؟! چه فرقی بین این روایت و روایات گذشته بود؟ واثق: فرق در این جاست که در این روایت به جای لفظ قائم علیه السلام لفظ یمانی آمده ولی درسه روایات گذشته لفظ قائم آمده و لفظ یمانی نیامده است .

پدر: احسنت واثق جان. اکنون سوال دیگری دارم مگر یمانی جز نشانه های حتمی ظهور امام مهدی علیه السلام نیست؟! پس چرا آن روایات لفظ یمانی را ذکر نکردند و قائم را ذکر کرده اند ، و آیابه این معناست که قائم و یمانی در آن روایات دولفظی هستند که به شیء واحدی اشاره می کنند؟

واثق: آری پدر .

پدر: آفرین واثق جان ، به نتیجه ای صحیح رسیدی و توانستی از میان روایات به حقیقت

برسی .

و ای محمود ، آیا جواب سوالت روشن است ، به این که چرا ما دو قائم داریم ؟

محمود: بله ، احسنت پدر جان

پدر: بعد از اینکه فهمیدید در زمان ظهور دو قائم داریم و سخنانمان حول آنان می باشد این روایت را هم بشنوید.

ابی جارود زیاد بن منذر از ابو جعفر محمد باقر علیه السلام از پدرش از جدش علیه السلام فرمودند: (امیر المومنین علیه السلام بر منبر فرمودند: (يخرج رجل من ولدي في آخر الزمان أبيض اللون، مشرب بالحمرة، مبدح البطن عريض الفخذين، عظیم مشاش المنکبین بظهره شامتان: شامة علی لون جلده

وشامة علی شبه شامة النبی صلی الله علیه و آله، له اسمان: اسم یخفی واسم یعلن، فأما الذی یخفی فأحمد، وأما الذی یعلن فمحمد، (.....) (۱).

مردی از فرزندم در آخر الزمان خارج می شود که چهره ای سفید مایل به سرخی و شکمی فراخ و ران های عریض و شانه هایی پهن دارد و به کمرش دو خال دارد خالی به رنگ بدنش و دیگری شبیه به خال پیامبر صلی الله علیه و آله است برای او دونام است نامی مخفی می شود و دیگری آشکار می شود پس آن نام مخفی احمد و نام آشکار محمد است (...).

از این روایت چه می فهمید؟

محمود: امیر المومنین علی علیه السلام مردی از فرزندان خویش در آخر الزمان را وصف می کند سپس اوصاف بدنی آن مردی که در آخر الزمان خروج می کند را بیان می نمایند، - کسی که در روایت به نامش تصریح نشده - سپس فرمودند: آن مرد دارای دونام است نامی مخفی و نامی آشکار و معلوم اما نام آشکار معلوم محمد و اما مخفی احمد است.

پدر: ملاحظه کنید فرزندانم به این که محمد بن حسن عسکری علیه السلام قائم است و همان طور احمد هم قائم است اما احمد همان قائمی است که نامش مخفی مانده و اهل بیت علیهم السلام از ذکر نامش محافظت می کردند و آن همه به خاطر اهمیت این شخصیت در ظهور مقدس است. و از همین جا فرزندانم می فهمید که چرا اهل بیت علیهم السلام مردم را از نامیدن قائم علیه السلام منع می کردند، و در برخی موارد هرکس نام وی را بگوید کافر نامیده می شود، با توجه به اینکه خود آنان علیهم السلام در روایات بسیاری نام ایشان را ذکر کرده اند، و کسی که این روایات را با هم مقایسه نمود حیران و سرگردان ماند و نتیجه ی آن تناقضات بسیار است و هرگز به مفهوم و مقصود اهل بیت علیهم السلام از این روایات دست نیافتند، زیرا متوجه نبودند که لفظ مهدی و قائم بر دو شخص اطلاق می شود. اما در حقیقت برای آنان امکان رسیدن به حقیقت امر نبوده تا اینکه صاحبش بیاید و حقیقت را کشف نماید، و این حقیقت مانند گنجی پنهان است که برای صاحبش پنهان شده و مانند گنجی می ماند که خداوند آن را برای دو غلام یتیم در داستان موسی و عبدصالح علیهم السلام محفوظ داشته بود و هیچکس به این گنج نرسید جز صاحبش و این همان معنی است که روایات

اهل بیت علیهم‌السلام بیان کردند، رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: (... له علم إذا حان وقته انتشر ذلك العلم من نفسه) ^(۱).

(... برای او علمی است که اگر زمانش فرا رسد آن علم را از خودش منتشر خواهد کرد).

ومالک جهنی می گوید: (از ابی جعفر علیه‌السلام پرسیدم: صاحب این امر را با صفتی

برایمان توصیف کنید که هیچ یک از مردم مانند آن وصف نداشته باشند؟ فرمودند: لا والله، لا

یکون ذلك أبداً حتى یکون هو الذي یحتج علیکم بذلك، ویدعوکم إليه) ^(۲).

نه به خدا سوگند چنین نیست تا زمانی که او خود بسوی شما بیاید و با شما احتجاج می کند و شما را به خود دعوت می کند).

بعد از آن برایتان روایاتی را ذکر می کنم که هرکس در آن ها تحقیق کرده، حیران مانده است.

روایت اول: محمد بن زیاد ازدی از موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل می کند که در ذکر قائم

فرمودند: (تخفی علی الناس ولادته، ولا یحل لهم تسميته حتی یظهره عزّ وجل فیملأ به الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً) ^(۳).

(ولادت او برهمگان مخفی می ماند و نامیدن ایشان بر هیچکس جایز نیست تا اینکه خداوند عزوجل زمین را با وجود او پر از عدل و قسط می کند همانطور که از ظلم و ستم پرشده بود).

پدر: توجه کنید فرزندانم چگونه امام می فرمایند: (بر مردم جایز نیست نام وی را بگویند).

احمد: پدر شاید عدم حلال بودن آن بر مردم باشد به این معنی که امام میتواند اسمش را بگوید و بر مردم (بر آن ها جایز نیست).

پدر: بلکه حتی اهل بیت علیهم‌السلام شیعیان را از نامیدن او منع کرده اند. لذا این روایت را بشنوید:

روایت دوم: ابی خالد کابلی می گوید: (لما مضی علی بن الحسین علیه‌السلام دخلت علی محمد

بن علی الباقر علیه‌السلام فقلت جعلت فداک قد عرفت انقطاعی إلى أبیك وأنسی به ووحشتی من الناس. قال: صدقت یا أبا خالد ترید ماذا؟ قلت: جعلت فداک قد وصف لی أبوک صاحب هذا

۱- کمال الدین: ص ۲۶۸، بحار الأنوار: ۳۶/ص ۲۰۸، الأنوار البهية: ص ۳۶۷.

۲- غیبة النعمانی: ص ۳۳۷، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۳۶۶.

۳- کمال الدین: ص ۳۶۸، بحار الأنوار: ج ۵۱/ص ۳۲، مستدرک الوسائل: ج ۱۲/ص ۲۸۲.

الأمر بصفة لو رأيت في بعض الطرق لأخذت بيده: قال: **فتريد ماذا يا أبا خالد؟** قال: أريد أن تسميه لي حتى اعرفه باسمه. فقال: **سألني والله يا أبا خالد عن سؤال مجهد ولقد سألتني بأمر ما كنت محدثاً به أحداً لحدثك، ولقد سألتني عن أمر لو أن بني فاطمة عرفوه حرصوا على أن يقطعوه بضعة^(۱)**. هنگامیکه علی بن حسین علیه السلام وفات یافتند بر محمد بن علی باقر علیه السلام وارد شدم وگفتم فدایتان شوم من دیگر به پدر شما دسترسی ندارم ووحشتم از مردم را با انس با ایشان بر طرف می‌کردم، فرمودند: راست گفته ای یا ابا خالد چه حاجتی داری؟ گفتم: پدر شما صاحب امر را برایم با صفتی توصیف کردند که اگر ایشان را در خیابان می دیدم دست ایشان را می گرفتم. فرمودند: یا ابا خالد چه حاجتی داری؟ گفتم: می خواهم نام ایشان را برایم ذکر کنید تا ایشان را با نامش بشناسم. فرمودند: یا ابا خالد به خدا سوگند سوال سختی پرسیده ای، در مورد امری پرسیدی که با هیچکس در میان نگذاشته ام تا با تو در میان بگذارم و در مورد امری پرسیدی که اگر فرزندان فاطمه او را شناختند بر قطعه قطعه کردن او حرص می ورزند).

پدر: فرزندانم ملاحظه کنید که چگونه امام از نام بردن ایشان امتناع می ورزد و چگونه سوال ودرخواست ابا خالد را به دشوار و سخت وصف می کند در حالی که آنان علیهم السلام به حقیقت امر آگاهند و هریک از آنان علیهم السلام سیر (راز) ووصیتش را به امام بعد از خود می سپارد، اما از بردن نام صاحب امر امتناع می ورزند.

آری آنان علیهم السلام او را توصیف کرده اند اما هرگز نامش را نگفتند، همانطور که امام باقر علیه السلام در این روایت او را وصف می کند:

حمران بن أعین گفت: (قلت لأبي جعفر الباقر علیه السلام جعلت فداك إني قد دخلت المدينة و في حقوي هيمان فيه ألف دينار و قد أعطيت الله عهداً أنني أنفقها ببابك ديناراً ديناراً أو تجيبني فيما أسألك عنه، فقال: **يا حمران سل تجب و لا تنفقن دنانيرك،** فقلت: سألتك بقرابتك من رسول الله صلى الله عليه وآله أنت صاحب هذا الأمر و القائم به؟ قال: لا. قلت: فمن هو بأبي أنت و أمي؟ فقال: **ذاك المشرب حمرة الغائر العينين المشرف الحاجبين العريض ما بين المنكبين برأسه حزاز و بوجهه أثر رحم الله موسى^(۲)**).

۱- غيبت نعمانی: ص ۲۹۹، بحار الأنوار: ج ۵۱/ص ۳۱.

۲- غيبت نعمانی: ص ۲۱۵، بحار الأنوار: ج ۵۱/ص ۴۰، معجم أحاديث الإمام المهدي علیه السلام: ج ۳/ص ۲۳۷.

از ابو جعفر باقر علیه السلام پرسیدم: فدایتان شوم در مدینه وارد شدم و در بارم کیسه ای است که در آن هزار دینار استبه خدا عهد بستم که آنها را دینار به دینار در راه خدا به ثواب تو انفاق کنم اگر شما به سئوالم پاسخ دهید حضرت فرمود: ای حمران سوال کن که پاسخ را خواهی شنید و لازم نیست دینارهای خود را انفاق کنی، پس گفتم: شما را به نزدیکی بودنتبه رسول الله صلی الله علیه و آله سوگند می دهم، شما صاحب این امر و قائم به آن هستید؟ فرمودند: خیر. پرسیدم: پدر و مادرم فدایتان، او چه کسی است؟ فرمودند: او همان سفید روی مایل به سرخی است که چشمانی درشت، پیشانی عریض، شانه های پهن دارد و در سر او شوره ای (نشانه ای) دارد و در صورت او اثری است خداوند رحمت کند موسی بن عمران را).

پدر: فرزندانم توجه کنید که امام باقر علیه السلام به حمران بن اعین اسم ایشان را نمی گوید بلکه مشخصات جسمی صاحب امر و قائم را وصف می کند و اگر منظور سوال امام مهدی علیه السلام باشد چرا امام باقر علیه السلام از ذکر نام ایشان امتناع می ورزد در حالیکه رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بارها و بارها نام ایشان را ذکر کردند.

روایت سوم: علی بن رئاب از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که می فرمایند: (صاحب هذا الأمر لا یسمیه باسمه إلا کافر)^(۱)،^(۲). (نام صاحب این امر کسی ذکر نمی کند مگر این که کافر باشد).

ملاحظه کنید چگونه از ذکر نام ایشان نمی کنند به حدی که گوینده نام ایشان را کافر می داند.

۱- پوشیده نیست که روایت به صورت مطلق و مقید به زمان خاصی نیست، و ممکن نیست که آن را به امام مهدی علیه السلام ربطش بدهیم زیرا که امام مهدی علیه السلام از قیل از زمان امام صادق علیه السلام و بعد از ایشان نام گذاری شده... بله در ابتدای غیبت وجست و جوایشان توسط ظالمان به این که ذکر نامش علیه السلام موجب کشف و رسیدن به ایشان می شد، صدق می کرد. همان طور که روایات آن را بیان کردند، اما روایات زیادی نامش را ذکر کرده اند که ایشان نامیده می شود و منیه اش گفته می شود و بر نامیدن نامش نهی نشده است... و از روایات اهل بیت علیهم السلام روایت شده که آنان بر چند صورت سخن می گویند بلکه بر هفتاد صورت سخن می گویند و شاید این روایت و مانند آن بر امام مهدی علیه السلام و وصیش مهدی اول علیه السلام باشد اما انطباق آن بر امام مهدی علیه السلام جزئی خواهد بود، و یا در مدت زمان خاصی باشد... یعنی منظور آن در حقیقت همان مهدی اول (احمد) علیه السلام باشد زیرا نهی در آن مطلق است و محد دبه زمان خاصی نیست، و به علت واضح نبود این امر پیش علماء، که باعث وهم و گمان آن ها شده که که مصدقی غیر از امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام ندارد، به همین خاطر بعضی از متقدمین به حرام بودن نامیدن امام مهدی فتوا دادند و بعضی ها به هنگام ذکر نامش حروف اسم را بصورت منقطع ذکر می کنند این طور (م ح م د).

۲- الکافی: ج ۱/ص ۳۳۳، الإمامة والتبصرة: ص ۱۱۷، کمال الدین: ص ۶۴۸.

محمود: اما پدر، اهل بیت علیهم السلام نام ایشان را ذکر کردند و فرمودند (احمد) است پس چگونه گفته می شود که آن ها نام ایشان را نگفته اند؟

پدر: آفرین محمود جان، اما اگر در امر تامل و اندیشه کنی خواهی یافت که تصریح به اسم مهدی اول وقائی می که خود احمد است در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده و در شب وفاتشان نیز نام او را ذکر کردند، اکنون قسمتی را که به آن نیازمندیم را نقل می کنم و شرح کامل آن را به وقتی دیگر موكول می كنم: (... **فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد عليهم السلام. فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين**)^(۱). ... هنگامیکه وفات او رسید (امام حسن عسکری علیه السلام) آن را به فرزندش محمد مستحفظ از آل محمد علیهم السلام تسلیم کند که آنان دوازده امام هستند و سپس بعد از آنان علیهم السلام دوازده مهدی می باشند پس هنگامیکه وفات او رسید آن را به فرزندش اول مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد نامی همنام من (احمد) همنام پدرم (عبدالله) و نام سوم او مهدی است او اولین مومنین می باشد).

و نیز امیر المومنین علیه السلام فرمودند: (**..أما اسمه فإن حبيبي عهد إلي أن لا أحدث باسمه حتى يبعثه الله**). (... اما نام او حبیبم (رسول الله صلی الله علیه و آله) از من پیمان گرفت که در مورد آن با هیچکس سخن نگویم تا خداوند او را مبعوث سازد).

جابر جعفی می گوید: از ابا جعفر علیه السلام شنیدم می فرمایند: (عمر بن خطاب به امیر المومنین گفت: مرا از مهدی آگاه کن نام او چیست؟ پس فرمودند: **أما اسمه فإن حبيبي عهد إلي أن لا أحدث باسمه حتى يبعثه الله**، قال: فأخبرني عن صفته قال: هو شاب مربع حسن الوجه، حسن الشعر، يسيل شعره على منكبيه، ونور وجهه يعلو سواد لحيته ورأسه، بأبي ابن خيرة الإمام^(۲)) اما نام او حبیبم از من خواست که در مورد آن با هیچکس سخن نگویم تا خداوند او را مبعوث سازد پرسیدم: مرا از صفات او با خبر کن؟ فرمودند: او جوانی برازنده چهره ای زیبا و موهایی

۱- غيبة الطوسي: ص ۱۵۰.

۲- الإرشاد: ج ۲/ص ۳۸۲، غيبة الشيخ الطوسي: ص ۴۷۰، بحار الأنوار: ج ۵۱/ص ۳۶، كشف الغمة: ج ۳/ص ۲۶۳، الإمامة والتبصرة: ص ۱۱۷ باختلاف يسير.

روان دارد که بر شانه هایش ریخته است و نور چهره‌ی او بر سیاهی موهایش چیره است ، پدرم به فدایش او فرزند نیک ترین زنان است) .

پس امیر المومنین علیه السلام عدم ذکر نام ایشان را به دلیل عهد گرفتن رسول الله (ص) از خود می داند آری ایشان علیه السلام نام احمد را ذکر کردند اما نه بعنوان مهدی اول یا قائم یا یمانی یا صاحب امر بلکه تنها یاد کردند که او از انصار امام مهدی علیه السلام می باشد و فرمودند: (واز بصره ... احمد ...) . یا به عبارت دیگر خواننده یا شنونده‌ی آن گمان می کند که مقصود امام مهدی علیه السلام می باشد، و همه آن به خاطر حفاظت از این سرّ عظیم است.

احمد: اما پدر روایاتی وجود دارند که اشاره به حرام بودن نامگذاری امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام دارند مانند این روایت : از محمد بن عثمان عمری نقل می شود که می گوید یک توفیق با خطی که می شناسم خارج گردید: (من سماني في مجمع من الناس فعليه لعنة الله) ^(۱) . (هرکس نام مرا در اجتماع مردم بگوید پس لعنت خدا بر او باد) .

پدر : آری فرزندم روایاتی هستند که بر عدم اسم بردن امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام تأکید می کنند اما آنها به زمان خاصی مربوط می شد و آن از زمان ولادت ایشان تا زمان آغاز غیبت کبری بوده ، و این غیر از روایاتی است که در مورد عدم نامگذاری قائم و مهدی اول تا اینکه خداوند او را مبعوث سازد، می باشد^۲.

فرزندم تا اینجا فهمیدیم که لفظ مهدی در بعضی روایات به غیر از امام مهدی محمد بن حسن عسکری علیه السلام اطلاق می شود و همچنین لفظ قائم .

امشب سخنانمان را تا اینجا به پایان می رسانیم تا فردا به توفیق واراده خدا بازهم باهم ملاقات کنیم . والحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد و آل محمد الثمه و المهديين وسلم تسليما.

۱- کمال الدین: ص ۴۳۸، وسائل الشیعة طبعة آل البيت: ج ۱۶/ص ۲۴۲.
۲ موجز ادله دعوه سيد احمد الحسن (ع) اثر دکتر ابی محمد انصاری

قسمت چهارم

اول: وحدت الفاظ مهدی و یمانی و قائم بربیک شخصیت

هنگامی که زمان بحث و گفتگو بین پدر و فرزندان فرا رسید ، فرزندان در اتاق پدرشان حاضر شده و منتظر پدر بودند، پدر با خوشرویی بسویشان آمد و از اهتمام و میل و رغبت فرزندان در مورد دعوت حق و اثبات حقانیت آن با دلیل و برهان بسیار خوشحال بود. بعد از تبادل سلام و درود بین پدر و فرزندان گفتگو شروع گردید.

ابتدا پدر شروع کرد و گفت : آیا از آن چه که دیشب بیان کردیم سوالی دارید؟

واثق ، محمود و احمد : نه پدر جان .

پدر : موضوع بحث امشب ما درباره کشف وجود ارتباط بین سه لفظ (مهدی، یمانی و قائم) که در شب های گذشته بیان شد، که آیا بین آنها ارتباطی هست یا خیر؟ اگر رابطه ای باشد چگونه است ؟ و دلیل آن چیست؟

واثق و محمود و احمد: بفرمایید پدر گوش می دهیم.

پدر: از گذشته فهمیدیم که لفظ مهدی تنها به امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام اطلاق نمی شود بلکه به مهدی اول از دوازده مهدی هم اطلاق می شود و نیز لفظ قائم همان طور است.

اکنون می خواهیم روایاتی را ذکر کرده و با دلایل آنها را برایتان کشف کنم، که آیا رابطه ای بین مهدی اول و قائم و یمانی هست یا خیر؟ واز شما می خواهم در نتیجه گیری این روایات با من همراهی کنید تا بدانم در شبهای گذشته چه اطلاعاتی کسب کردید.

اول: روایاتی که در آن ها نام مهدی علیه السلام ذکر شده :

روایت اول: ابی هریره می گوید: (یخرج السفیانی والمهدی کفرسی رهان فیغلب السفیانی علی ما یلیه والمهدی علی ما یلیه) ^(۱) .

(سفیانی و مهدی مانند دو اسب مسابقه خروج می کنند و سفیانی و یمانی بر آن چه جلویشان قرار می گیرد، چیره می شوند)

روایت دوم: نعیم بن حماد مروزی با استناد از زهری می گوید: (إذا التقى السفیانی والمهدی للقتال یومئذ یسمع صوت من السماء: **ألا إنّ أولیاء الله أصحاب فلان، یعنی: المهدي^(۱)** . هنگامی که سفیانی و مهدی علیه السلام با هم رو می شوند صدایی از آسمان می آید و می گوید: آگاه باشید که اولیای خدا اصحاب فلان یعنی مهدی هستند) .

روایت سوم: حذلم بن بشیر می گوید: به علی بن حسین علیه السلام گفتم: خروج مهدی و نشانه‌ها و علامات ایشان را برایم توصیف کنید؟ فرمودند: **یکون قبل خروجه خروج رجل یقال له: عوف السلمی بأرض الجزيرة، ویکون مأواه تکریت، وقتله بمسجد دمشق ثم یکون خروج شعیب بن صالح من سمرقند. ثم یمخرج السفیانی الملعون من الوادی الیابس وهو من ولد عتبه بن ابي سفیان، فإذا ظهر السفیانی اختفی المهدي ثم یمخرج بعد ذلك^(۲)** . قبل از خروج ایشان مردی به نام عوف سلمی از جزیره خروج می کند و محل زندگی در تکریت است و در مسجد دمشق کشته می شود و سپس شعیب بن صالح از سمرقند خروج می کند سپس سفیانی ملعون از وادی خشک خروج می کند او از فرزند عتبه بن ابی سفیان است پس هنگامیکه سفیانی خروج کرد مهدی مخفی می شود سپس بعد از آن خروج می کنند) .

در جلسات گذشته فهمیدیم که لفظ مهدی در این روایات ممکن نیست که مقصود امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام باشد و آن را بابرهان و دلیل ذکر کردیم. و نیازی به توضیح مجدد وجود ندارد، در اینجا سوالی مطرح می شود که مقصود از لفظ مهدی در این روایات چیست؟ و پاسخ این سوال با مطابقت روایات بایکدیگر امکان پذیر است زیرا روایات یکدیگر را تفسیر می کنند پس روایاتی را برایتان در نکته دوم نقل می کنم.

دوم: روایاتی که در آن لفظ یمنانی ذکر شده است:

روایت اول: شیخ نعمانی در کتاب غیبیه در روایتی طولانی از امام باقر علیه السلام فرمودند: (... **خروج السفیانی والیمانی والخراسانی فی سنة واحدة، فی شهر واحد، فی یوم واحد، نظام کنظام الخرز یتبع بعضه بعضاً فیکون البأس من کل وجه، ویل لمن ناوهم، ولیس فی الرايات رایة أهدي من رایة الیمانی، هی رایة هدی، لأنه یدعو إلى صاحبکم، فإذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی**

۱- کتاب الفتن لنعیم بن حماد المروزی: ص ۲۰۹، الملاحم والفتن لابن طاووس: ص ۱۳۳، معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام: ج ۳/ص ۳۶.
 ۲- غیبیه الشیخ الطوسی: ص ۴۴۳، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۲۱۳.

الناس وكل مسلم، وإذا خرج اليماني فانفض إليه فإن رايته راية هدى، ولا يحل لمسلم أن يلتوي عليه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار، لأنه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم^(۱).

(... خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال، در یک ماه و در یک روز اتفاق می افتد ترتیب خروجشان همانند ترتیب دانه های تسیح است که یکی دیگری را تبعیت و پیروی می کند و مشکلات از هر سو خواهد بود وای بر کسی که از آنان سرپیچی کند و در میان پرچم ها پرچی هدایتگرتر از پرچم یمانی نیست آن پرچم هدایت است زیرا بسوی صاحبان (امام مهدی علیه السلام) دعوت می کند پس هنگامی که یمانی خروج کرد فروش سلاح بر مسلمان حرام می شود پس هنگامیکه یمانی خروج کرد بسوی او بشتابید زیرا پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست که از او سر پیچی کند و هرکس چنین کاری کند از اهل آتش است زیرا او بسوی حق و راه مستقیم دعوت می کند) .

روایت دوم: شیخ طوسی با استناد از ابی عبد الله علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: (خروج الثلاثة: الخراساني والسفياي واليماني في سنة واحدة في شهر واحد في يوم واحد، وليس فيها راية بأهدى من راية اليماني يهدي إلى الحق)^(۲).

(خروج سه شخص: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال، در یک ماه و در یک روز است و در میان پرچم ها ، پرچی هدایتگرتر از پرچم یمانی نیست او به سوی حق دعوت می کند) .

روایت سوم: شیخ طوسی با استناد از محمد بن مسلم نقل می کند: (يخرج قبل السفياي مصري ويماني)^(۳).

(قبل از سفیانی، مصری و یمانی خروج می کنند) .

۱- غيبة النعماني: ص ۲۶۲، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۲۳۲، معجم أحاديث الإمام المهدي علیه السلام: ج ۳/ص ۲۵۵.

۲- غيبة الشيخ الطوسي ص ۴۴۵ - ۴۴۷.

۳- غيبة طوسي ص ۴۴۷. این روایت را این جا آوردم به این دلیل است که اگر لفظ یمانی بر غیر از یمانی موعود فرض کنیم و آن به این که یمانی موعود همراه سفیانی خروج می کند که قبلش همان طور که گشتواز آن ها استفاده کردیم به این که چند بودن یمانی است ، اما این جا به این سبب دیگر ذکر کردم و که یمانی خروج می کند و سپس سفیانی ظهور می کند خواهد بود، که آن گاه یمانی مخفی می شود و سپس دوباره ظهور می کند، و بعد از آن خروجی که در روایت امام باقر علیه السلام به این که آن مانند نظام تسیح است صحیح خواهد بود..

روایت چهارم: ابی عبد الله صادق علیه السلام می فرمایند: (خمس قبل قیام القائم علیه السلام : الیمانی والسفیانی والمنادی ینادی من السماء وخصف بالبیداء وقتل النفس الزکیة) ^(۱). (قبل از قیام قائم علیه السلام پنج علامت است: خروج یمانی و سفیانی و منادی از آسمان ندا می دهد و خصف در بیداء و قتل نفس زکیه)

روایت پنجم: عمر بن حنظله می گوید شنیدم که ابا عبد الله علیه السلام می فرماید: (قبل قیام القائم خمس علامات محتومات: الیمانی، والسفیانی، والصیحة، وقتل النفس الزکیة، والخصف بالبیداء) ^(۲).

(پنج نشانه قبل از قیام قائم از حتمیات هستند؛ یمانی و سفیانی و صیحه و قتل نفس زکیه و خصف در بیداء)

مقایسه بین روایات نکته اول و دوم:

در روایات نکته ی اول این تعابیر آمده: (مهدی و سفیانی مانند دو اسب (مسابقه) خروج می کنند) (هنگامی که سفیانی و مهدی برای مبارزه باهم روبه رو می شوند) (خروج مهدی و نشانه ها و علامات ایشان را برای من توصیف کنید؟ فرمودند: قبل از خروج ایشان مردی ... سپس سفیانی ملعون از وادی خشک خروج می کند او از فرزند عتبه بن ابی سفیان است پس هنگامیکه سفیانی خروج کرد مهدی مخفی می شود سپس بعد از آن خروج می کنند) ^(۳).

پدر: از شما سوالی پرسم؟؟.

واثق ، محمود و احمد: بفرمایید پدر.

پدر: مقصود و منظور از مهدی در این تعابیر و عبارات چیست؟

واثق: پدر معلوم است که منظور آنها امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام نیست زیرا ایشان همراه سفیانی ظهور نمی کند بلکه سفیانی قبل از او علیه السلام ظهور می کند و ظهور سفیانی از نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام است. و این همان چیزی که روایات نکته دوم به آن اشاره کردند؛ در حالی که در روایت چهارم آمده: (پنج نشانه قبل از قیام قائم علیه السلام می باشند: خروج یمانی و سفیانی و...) .

۱- کمال الدین: ص ۶۴۹.

۲- کمال الدین: ص ۶۵۰.

۳- غیبت: ص ۴۴۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ / ص ۲۱۳

و در روایت پنجم آمده: (پنج نشانه قبل از قیام قائم از حتمیات هستند؛ یمانی و سفیانی و...) .

و این دو روایت بیان می کنند که سفیانی از نشانه های ظهور امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام است و خروجش - نه ظهورش - در همان سالی که یمانی خروج می کند، خواهد بود؛ بلکه در همان ماه و روز هم همراه هستند، همانطور که در روایت اول از نکته دوم آمده (خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال، در یک ماه و در یک روز اتفاق می افتد ترتیب خروجشان همانند ترتیب دانه های تسبیح است که یکی پس دیگری خواهند آمد و سختی ها از هر سو پیش می آیند ...) .

پس ممکن نیست که بگوییم منظور از مهدی علیه السلام همان امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام می باشد، بلکه باید شخص دیگری باشد که لفظ مهدی بر او اطلاق شده است زیرا در جلسات گذشته آموختیم که لفظ مهدی بر بیش از یک شخص اطلاق می شود و منظور از آن ، همان مهدی اول از دوازده مهدی می باشد.

پدرجان به خصوص در روایت دوم از نکته اول که در آن این عبارت آمده : (خروج مهدی و نشانه ها و علامات ایشان را برای من توصیف کنید؟ فرمودند: قبل از خروج ایشان مردی از ... سپس سفیانی ملعون از وادی خشک خروج می کند او از فرزند عتبه بن ابی سفیان است پس هنگامیکه سفیانی ظهور کرد مهدی مخفی می شود سپس بعد از آن خروج می کنند) .

و روایت در آغاز خروج مهدی علیه السلام را وصف می کند، و امام سجاده علیه السلام پاسخ داده اند: به این که قبل از خروجش خروج مردی ... تا اینکه فرمودند، سپس سفیانی خروج می کند، و به این معناست که سفیانی قبل از امام مهدی علیه السلام خروج می کند، اما در آخر روایت امام علیه السلام جمله ای بیان کردند که در آن لفظ مهدی را ذکر می کند اما مقصود از مهدی همان مهدی اول روایت نیست ، و آن عبارت: (و هنگامیکه سفیانی ظهور کرد مهدی مخفی می شود سپس بعد از آن خروج می کنند) پس اگر تفسیر از لفظ مهدی در اینجا همانند لفظ مهدی در ابتدای روایت باشد در این روایت تناقض وجود خواهد داشت.

پدر : تناقض آن در کجاست؟

واثق: به این دلیل که در ابتدای روایت ذکر شده که سفیانی قبل از مهدی علیه السلام خروج می کند اما در آخر روایت می فرماید: که مهدی قبل از سفیانی ظهور کرده و هنگامیکه سفیانی

ظهور کرد مهدی مخفی می شود، وابتدای روایت می گوید: سفیانی قبل از مهدی علیه السلام خروج می کند اما در آخر ذکر می کند که مهدی قبل از سفیانی خروج کرده، پس در متن روایت تناقض بوجود آمده است.

پدر : چه چیزی این تناقض را بر طرف می کند؟

واثق : چیزی که این تناقض را بر طرف می کند این است که لفظ مهدی که در آخر روایت آمده، را به غیر از امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام تفسیر و معنا کنیم، بعد از این که فهمیدیم که منظور از لفظ مهدی غیر از امام مهدی علیه السلام می باشد.

پدر: چرا ای واثق لفظ مهدی، در آخر روایت را به غیر از امام مهدی علیه السلام نسبت دادیو

چرا لفظ مهدی که در آغاز روایت آمده را به غیر از امام مهدی علیه السلام نسبت ندادی؟

واثق: زیرا تقدم خروج سفیانی و یمانی و غیره از نشانه های ظهور امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام واز امور یقین و ثابت در روایات است، و این همان چیزی است که در روایات نکته دوم آمده، و لفظ مهدی موافق امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام در آن روایات خواهد بود، در حالی که تفسیر لفظ مهدی که در آخر روایت آمده اگر به امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام نسبت داده شود، مستلزم دو اشکال خواهد بود:

اول: مستلزم آن است که امام مهدی علیه السلام سه غیبت داشته باشد نه دو غیبت که غیبت سوم بعد از ظهورش از غیبت کبری و بعد از ظهور سفیانی می باشد، زیرا که روایت می گوید: (هنگامی که سفیانی خروج کرد مهدی مخفی می شود) و این به این معناست که امام قبل از خروج سفیانی ظهور کرده و سپس مخفی می شود پس غیبت هایش سه غیبت و نه دو غیبت خواهد بود، و این مخالف روایاتی است که می گویند امام مهدی علیه السلام دو غیبت دارد.

دوم: تفسیر لفظ مهدی در آخر روایت به امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام مستلزم آن است که امام مهدی محمد بن حسن عسکری علیه السلام قبل از سفیانی ظهور کرده باشد و این امر با روایاتی که در نکته ی دوم ذکر کردم تناقض دارد و بسیاری از روایات ثابت کردند که خروج سفیانی بر ظهور ایشان مقدمتر بوده واز نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام محمد بن حسن عسکری علیه السلام است .

پدر: آفرین واثق جان برای این توضیح جالب و زیبای که دادی. آیا چیز دیگری داری که بر

آن اضافه کنی؟

واثق: بله پدر در حقیقت من در روایات نکته اول و روایات نکته دوم انسجام کامل می بینم.

پدر: چگونه واثق جان؛ آیامی توانی آن انسجام را بر ایمان بیان کنی؟

واثق: بله پدر؛ اما این انسجام تنها با تعبیر لفظ مهدی به یمانی در این روایات امکان پذیر

است.

پدر: چگونگی آن انسجام را بر ایمان بیان کن.

واثق: در روایات نکته اول لفظ مهدی آمده است، و در گذشته فهمیدیم که گاهی لفظ

مهدی در بعضی روایات بر امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام صدق نمی کند، و اگر روایات نکته

ی دوم را با متن روایات نکته اول مقایسه کنیم خواهیم فهمید که منظور از مهدی همان یمانی

است زیرا آنچه روایات نکته اول برای مهدی ثابت کرده، روایات نکته دوم برای یمانی ثابت کرده

است.

پدر: چگونه می توانی آن را ثابت کنی؟

واثق: در روایات نکته اول این تعابیر آمده (سفیانی و مهدی مانند دو اسب مسابقه خروج

می کنند) (هنگامی که سفیانی و مهدی برای مبارزه با هم روبه رو می شوند) و در مقابل آنها

از روایات نکته دوم روایت اول و روایت دوم قرار می گیرد: (... خروج سفیانی و یمانی و خراسانی

در یک سال، در یک ماه و در یک روز اتفاق می افتد ترتیب خروجشان همانند ترتیب دانه های

تسبیح است که یکی دیگری را تبعیت می کند پس سختی ها از هر سو اتفاق می افتد، و ای

بر حال کسی که در مقابل آن قرار گیرد....) و جریان این حوادثی که این سه روایات بیان کرده اند

یکی می باشد، اما با این تفاوت که در دو عبارت اولی نام مهدی ذکر شده اما در عبارت سوم

لفظ یمانی ذکر شده است، و نیز از آنجایی که فهمیدیم که لفظ مهدی تنها به امام محمد بن

حسن عسکری علیه السلام تعلق نمی گیرد، پس مقصود از لفظ مهدی در این دو عبارت یمانی خواهد

بود که جریان حوادث به یک قرینه هستند، پس چیزی که بر آن توافق شده این است که کسی که

با سفیانی همانند اسب مسابقه رقابت می کند و با او مبارزه می کند، همان یمانی است، و به

همین دلیل در عبارت اول آمده (همانند اسب مسابقه) و در عبارت سوم با تأکید بر نزدیکی

خروجشان (در یک سال، در یک ماه و در یک روز) همانند ترتیب دانه های تسبیح است که

یکدیگر را تبعیت می کنند)، که هر چند تعبیر مختلف است اما به یک چیز اشاره دارند، و آن

نزدیکی به هدف (مقصد) بین پرچم سفیانی و یمانی است و هرکدام به سوی مقصد خود می رود که همانند دو اسب مسابقه که برای رسیدن به مقصد خود از هم دیگر سبقت می گیرند.

و اما دوم: (خروج سه شخص: خروج خراسانی و سفیانی و یمانی در یک سال، در یک ماه و در یک روز است و در میان پرچم ها ، پرچی هدایت تر از پرچم یمانی نیست، او به سوی حق دعوت می کند) و این همان مضمون اولی است.

اما این روایت از نکته اول مقدم ترمی باشد (خروج مهدی و نشانه ها و علامات ایشان را برای ما توصیف کنید؟ فرمودند: قبل از خروج ایشان مردی از ... سپس سفیانی ملعون از وادی خشک خروج می کند او از فرزند عتبه بن ابی سفیان است پس هنگامیکه سفیانی ظهور کرد مهدی مخفی می شود، سپس بعد از آن خروج می کنند) و روایت سوم از نکته ی دوم با آن مقارنت دارد: (قبل از سفیانی، مصری و یمانی خروج می کنند) ، که به صراحت اعلام می کند که یمانی قبل از سفیانی خروج می کند، و هر گاه سفیانی خروج نمود یمانی مخفی می شود سپس بعد از آن خروج می کند، پس در این صورتبا این عبارت منسجم می شود: (پس هنگامیکه سفیانی خروج کرد مهدی مخفی می شود سپس بعد از آن خروج می کنند) ، و بر اساس این روایت منظور از مهدی در این روایات یمانی خواهد بود.

پدر: احسنت واثق جان، برای همه شما از خداوند منان توفیق روز افزون مسئلت دارم.
 محمود: همانطور که منظور از مهدی ، همان مهدی اول از دوازده مهدی که همان یمانی است ، خواهد بود.

پدر: احسنت محمود جان، خداوند توفیق هر خیری را به شما بدهد. این همان نکته ای است که علماء از فهم آن عاجز ماندند و در اشتباه بزرگی افتادند، زیرا از یک جهت روایات می گویند: (هنگامیکه سفیانی خروج کرد مهدی مخفی می شود) و از جهت دیگر سفیانی از نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام است و خروجش مقارن با خروج یمانی خواهد بود پس چگونه می توانستند بین دو امر توافق ایجاد کنند؟!

و به این خاطر می بینید که سید محمد صادق صدر (ره) در موسوعه خود می گوید: (إن ظاهر بعض الأخبار التي سمعناها كون الإمام المهدي عليه السلام قبل ظهوره معروفاً للسفياي، ويبدو أن الهدف الرئيسي للحجيش الذهاب إلى الحجاز هو قتل المهدي عليه السلام ومن هنا يخاف الإمام عليه السلام ويهرب

من المدينة إلى مكة على سنة موسى بن عمران عليه السلام حين هرب إلى مدین ... ويفهم السفیانی بهرب المهدي عليه السلام فيرسل خلفه جيشاً فيخسف به ...^(۱) .

(در ظاهر برخی از اخباری که از آن ها شنیدیم به این که امام مهدی علیه السلام قبل از ظهورش برای سفیانی شناخته شده است و در ظاهر هدف اصلی لشکری که به سوی حجاز می رود همان قتل امام مهدی علیه السلام است، و به این دلیل امام مهدی علیه السلام هراسان شده و از مدینه بسوی مکه می گریزد همانند موسی که بسوی مدین گریخت ... و سفیانی از فرار امام مهدی علیه السلام آگاه شده و لشکری را به دنبال ایشان می فرستد و لشکر در سرزمین بیداء فرو می رود.) .

و اگر سید محمد صادق صدر (ره) می دانست که مقصود از مهدی در این روایات امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام نیست بلکه یمانی است گره ی امر باز می شد و صورت مسئله پیش وی آشکار می شد.

فرزندان من، یک چیزی باقی مانده و آن این است که روایاتی را در آنها لفظ قائم علیه السلام به کار رفته ذکر کنیم که تا ببینیم در این بررسی این روایات به کجا می رسیم.

سوم: روایاتی که قائم علیه السلام را از نشانه های محتوم ذکر می کنند:

روایت اول: محمد بن علی حلبی می گوید: از ابی عبد الله علیه السلام شنیدم که فرمودند: (اختلاف بنی العباس من المحتوم والنداء من المحتوم وخروج القائم من المحتوم، قلت: وكيف النداء؟ قال: ينادي مناد من السماء أول النهار: ألا إنَّ علياً وشيعته هم الفائزون، قال: وينادي مناد [في] آخر النهار: ألا إن عثمان وشيعته هم الفائزون)^(۲) .

(اختلاف بنی عباس است و ندا از محتوم است و خروج قائم از محتوم است. پرسیدم: ندا چگونه است؟ فرمودند: منادی در اول روز از آسمان ندا می دهد و می گوید آگاه باشید که علی و شیعه ی او رستگارند و سپس فرمودند: و در آخر روز منادی ندا می دهد و می گوید: آگاه باشید که عثمان و شیعه ی او رستگارند.) .

۱- تاریخ ما بعد الظهور: ص ۱۶۷.

۲- الکافی: ج ۸/ص ۳۱۰، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۳۰۵، معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام: ج ۳/ص ۴۵۸.

روایت دوم: ابی عبد الله علیه السلام می فرمایند: (خروج القائم من المحتوم . قلت: وكيف يكون النداء؟). قال: ينادي مناد من السماء أول النهار: ألا إنَّ الحق في علي وشيعته. ثم ينادي إبليس لعنه الله في آخر النهار: ألا إنَّ الحق في عثمان وشيعته، فعند ذلك يرتاب المبطلون) ^(۱).

(خروج قائم از محتوم است. پرسیدم: ندا چگونه رخ می دهد؟ فرمودند: در اول روز منادی ندا می دهد و می گوید: آگاه باشید که حق با علی و شیعه اوست سپس در پایان روز ابلیس (لع) ندا می دهد و می گوید: آگاه باشید که حق با عثمان و شیعه اوست ، پس در آن هنگام است که باطلان مردد می شوند) .

روایت سوم: ابو حمزه ثمالی می گوید: از ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم که ابوجعفر علیه السلام می فرمودند: (خروج السفیانی من المحتوم ، والنداء من المحتوم، وطلوع الشمس من المغرب من المحتوم، وأشياء كان يقولها من المحتوم. فقال أبو عبد الله علیه السلام : واختلاف بني فلان من المحتوم، وقتل النفس الزكية من المحتوم وخروج القائم من المحتوم. قلت: وكيف يكون النداء؟). قال: ينادي مناد من السماء أول النهار يسمعه كل قوم بألسنتهم: ألا إنَّ الحق في علي وشيعته. ثم ينادي إبليس في آخر النهار من الأرض: ألا إنَّ الحق في عثمان، وشيعته فعند ذلك يرتاب المبطلون) ^(۲).

(خروج سفیانی از محتوم است، ندا از محتوم است، و طلوع خورشید از مغرب از محتوم است، و درباره چیزهای دیگری که از محتوم بود سخن می گفتند. سپس ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: و اختلاف بنی فلان از محتوم است ، و قتل نفس زکیه از محتوم است ، و خروج قائم از محتوم است. پرسیدم: ندا چگونه است؟ فرمودند: در اول روز منادی از آسمان ندا می دهد و تمام اقوام با زبانهایشان آن را می شنوند که : همانا که حق با علی و شیعه اوست سپس ابلیس (لع) در آخر روز از زمین ندا می دهد که: همانا که حق با عثمان و شیعه اوست و در آن هنگام است که اهل باطل مردد می شوند) .

مقایسه بین روایات سه نکته:

پدر: بین این روایات و بین آن چه که درنکته اول و دوم که در گذشته گفتم ، باهم مقایسه کنیم. اما قبل از مقایسه یک چیزی را توضیح دهم، و آن این است که لفظ قائم ذکر شده در روایات از نشانه ها ظهور است ، در حالی که روایات در جهت بیان علامات حتمی برای ظهور

۱- غیبت طوسی: ص ۴۵۴، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۲۹۰.
۲- غیبة الشيخ الطوسي: ص ۴۳۵، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۲۸۸ – ۲۸۹.

امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام آمده اند، و از میان آن نشانه های خروج قائم علیه السلام که معطوف به قتل نفس زکیه و اختلاف بنی فلان می باشد، و چیزی که معلوم است اختلافات بنی فلان و قتل نفس زکیه از نشانه های ظهور امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام می باشند و هم چنین خروج قائم نیز چنین است، و از همین جا سوالی مطرح می شود: چگونه از نشانه های ظهور قائم، ظهور خود قائم است؟ آیا سوال برای شما واضح شد؟

احمد: بله پدر جان، راست گفتی: چگونه قائم یکی از نشانه های ظهور قائم به حساب می آید؟ این ممکن نیست. زیرا روایات در صدد بیان نشانه های ظهور قائم منتظر محمد بن حسن عسکری علیه السلام هستند، چگونه قائم را ذکر می کنند و او را بعنوان یکی از نشانه های ظهور قرار می دهند؟

پدر: محمود چه می گویی؟

محمود: پدر جواب واضح است، زیرا ما بعد از این که فهمیدیم که لفظ قائم به غیر از امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام نیز اطلاق می شود پس مقصود از قائم در این روایت امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام نیست بلکه شخص دیگریست.

پدر: بله راست گفتی محمود جان، اکنون روایاتی را بیان می کنم تا بین آنها روایات گفته شده یک مقایسه ای داشته باشید.

ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: (خمس قبل قیام القائم علیه السلام: الیمانی والسفیانی والمنادی ینادی من السماء وخسف بالیداء و قتل النفس الزکیة) ^(۱). (پنج نشانه قبل از قیام قائم علیه السلام است یمانی و سفیانی و منادی از آسمان و خسف در بیدا و قتل نفس زکیه).

عمر بن حنظله می گوید: از ابا عبدالله علیه السلام شنیدم که می فرماید: (قبل قیام القائم خمس علامات محتومات: الیمانی، والسفیانی، والصیحة، و قتل النفس الزکیة، والخسف بالیداء) ^(۲). (قبل از قیام قائم پنج نشانه حتمی وجود دارد: یمانی و سفیانی و صیحه و قتل نفس زکیه و فرورفتن در بیداء است)

پدر: فرزندانم این دو روایت ملاحظه کنید در آن ها لفظ قائم آمده است، منظور قائم در این دو روایت چه کسی است؟

۱- کمال الدین: ص ۶۴۹.

۲- کمال الدین: ص ۶۵۰.

احمد: پدر واضح است مقصود از قائم علیه السلام امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام است و دو روایت علامات ظهور مقدس ایشان را ذکر کرده اند.

پدر: بعد از آن میخواهیم به مقایسه بین روایات گذشته و اینروایت پردازیم.

شیخ نعمانی در کتاب غیبه خود روایت می کند که ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: (النداء من المحتوم، والسفیان من المحتوم، والیمانی من المحتوم، وقتل النفس الزکیة من المحتوم، وكف یطلع من السماء من المحتوم، قال: وفزعة فی شهر رمضان توقظ النائم، وتفزع الیقظان، وتخرج الفتاة من خدرها) ^(۱).

(نداء از محتوم است، و سفیانی از محتوم است، و یمانی از محتوم است، و قتل نفس زکیه از محتوم است، و پیدا شدن کف دست در آسمان از محتوم است، و ترسی در ماه رمضان که خوابیده را بیدار، و بیدار شدگان را پریشان می کند و دوشیزه گان را از حرم سرای خود خارج می کند).

فرق بین این روایت با روایات قبلی چیست؟

محمود: این روایات نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام را ذکر می کند و خروج یمانی را جزء آنها برمی شمرد، اما تنها تفاوت بین آن و روایات نکته سوم این است که روایات نکته سوم خروج قائم را جزء حتمیات قرار داده اما این روایت یمانی را از حتمیات قلمداد کرده، و لفظ قائم را به یمانی تغییر داده است، قبلاً بر ایمان ثابت شده که لفظ قائم در بعضی روایات همواره به امام محمد بن حسن علیه السلام اشاره نمی کند، و مقصود از قائم در نشانه های ظهور خود یمانی می باشد و چیزی که آن را تأکید می کند روایت قبلی است که یمانی را از محتومات قرار داده است و لفظ قائم را به لفظ یمانی تغییر داده و به این معنی است که لفظ قائم به یمانی اطلاق می شود.

پدر: و آنچه باعث تأکید بیشتر آنها می شود را برای شما فرزندان عزیزم بیان خواهم کرد، روایتی را برایتان نقل می کنم در آن خوب تدبر کنید.

کلینی در کتاب کافی و نعمانی در کتاب غیبه روایت کرده اند؛ و آنچه چیزی که در غیبه نعمانی ذکر شده: مالک بن اعین جهنی می گوید: از ابو جعفر باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند:

(کل رایة ترفع - أو قال: تخرج - قبل قیام القائم علیه السلام صاحبها طاغوت) ^(۱). (هریرچی که برافراشته - یا فرمودند: خارج شود- قبل از قیام قائم علیه السلام صاحب آن طاغوت است) .
توجه کنید فرزندانم این روایت می گوید: (هریرچی که قبل از قیام قائم علیه السلام برافراشته شود صاحب آن طاغوت است) .

مازندرانی در شرح خود در مورد این روایت می گوید: (الشرح: (کل رایة ترفع قبل قیام القائم علیه السلام) وإن كان رافعها يدعو إلى الحق (فصاحبها طاغوت يعبدون من دون الله) الطاغوت: الشيطان والأصنام وكل ما يعبد من دون الله ويطلق على الواحد والجمع ويعبدون بالضم وصف له) ^(۲). (هریرچی که قبل از قائم برافراشته شود هر چند که بر افراشته آن به سوی حق دعوت می کند) صاحب آن طاغوتی است که بجای خدا پرستیده می شود) طاغوت: شیطان و بت ها و هرچیز دیگری که غیر از خدا پرستیده می شود و بر جمع و یک شخص نیز اطلاق می شود و به آن توصیف می شوند ،) .

وصفار روایت می کند که امام صادق علیه السلام به مفضل فرمودند: (یا مفضل کل بیعة قبل ظهور القائم علیه السلام فبیعة کفر ونفاق وخدیعة؛ لعن الله المبایع لها والمبایع له ،.....) ^(۳). (ای مفضل هر بیعتی قبل از ظهور قائم علیه السلام کفر و نفاق و خیانت، لعنت خدا بر بیعت کننده و بیعت گیرنده باد ...)

پس در لفظ قائم در دو روایت توقف می کنیم و مقصود و مراد از آنها را بیان می کنیم که آیا منظور آن امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام است یا شخص دیگری است؟
واثق: منظور از لفظ قائم در این جا امام مهدی علیه السلام نیست.
پدر: چگونه متوجه آن شدی؟

واثق: پدر اگر لفظ قائم را به امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام تفسیر کنیم مستلزم آن می شود که هریرچی قبل از پرچم ایشان برافراشته شود، طاغوت است و غیر از خدا عبادت می شود. پس در این حالت پرچم یمانی هم نیز طاغوت بشمار می رود، در حالیکه امام باقر علیه السلام

۱- الکافی: ج ۸/ص ۲۹۵، غیبة النعمانی: ص ۱۱۵، وسائل الشیعة طبعة آل البيت: ج ۱۵/ص ۵۲، الفصول المهمة في أصول الأئمة: ج ۱/ص ۴۵۱، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۱۴۳، جامع أحاديث الشیعة: ج ۱۳/ص ۶۶، معجم أحاديث الإمام المهدي علیه السلام: ج ۳/ص ۴۳۱.
۲- شرح أصول الکافی: ج ۱۲/ص ۴۱۱.
۳- مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۸۳.

پرچم یمانئ را با وصف هدایت ترین پرچم ها ، که دورئ از آن سبب ورود به آتش جهنمئ شود ، توصیف نموده است .

پس نتیجه می گیریم که منظور از لفظ قائم الیمانئ همان یمانئ الیمانئ می باشد .

پدر: احسنت واثق .

و امر در روایت دوم نیز چنین است ، و کسی که با یمانئ بیعت می کند بیعت او کفر و نفاق و صاحبش ملعون نیست ، بلکه کفایت می کند به اینکه روایت سرپیچی کننده از او و کسی که یاریش نکند را از اهل آتش قلمداد کرده؟!

در ضمن روایت بیعت کننده و بیعت گیرنده را لعنت می کند، و غیر ممکن است که منظور این روایت قائم امام محمد بن حسن الیمانئ باشد، بلکه منظور یمانئ قائم ، احمد الیمانئ می باشد ، که در این صورت مستلزم دو نکته مهم خواهد بود:

به این که یمانئ و پرچم او ملعون باشند، و ممکن نیست که کسی این را بگوید .

و یا این که دو روایت گفته شده یا روایت یمانئ را رد کنیم ، و این نیز ممکن نیست که به آن ملزم باشیم، و آن به خاطر عدم تکذیب روایاتی که از آن ها صادر شده است و وجود امکان جمع بستن بین آنهاست .

و تا این جا حقیقت برای شما واضح و روشن گردید، به این که لفظ قائم به یمانئ اطلاق می شود .

و با این به نتیجه رسیدیم به این که لفظ مهدئ وقائم در بعضئ روایات بر یمانئ اطلاق می شود .

و موضوع سخنانمان را امشب تا اینجا به پایان می رسانیم و انشاء الله فردا به بحث و گفتوگوی جدید می پردازیم .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آل محمد الطیبین الطاهرین الائمہ والمهدیین وسلم تسلیما .

قسمت پنجم

بررسی روایت یمانی علیه السلام

همانطور که فرزندان هرشب به سخنان پدرشان در مورد دعوت فرخنده ی یمانی با جان و دل گوش می دهند. پدر نشست و به آنان گفت امشب می خواهم روایت یمانی را برایتان شرح دهم تا بر دلایل آن واقف شویم.

فرزندان: پدر هر آنطور که می خواهی آغاز کن که ما گوش می دهیم.

پدر: بسم الله الرحمن الرحيم و الصلاه و السلام على افضل الخلق محمد و آله الطيبين الطاهرين الاثمه والمهدين وسلم تسليما.

اهل بيت علیهم السلام در مورد شخصی که زمینه را برای امام مهدی علیه السلام فراهم می کند، خبر داده اند و برای این زمینه ساز نامهای بسیاری ذکر کردند که به تفصیل آنها خواهیم پرداخت از جمله نام هایش ، نام یمانی است.

واین اسم از سوی امام باقر علیه السلام ذکر شد که شیخ بزرگوار محمد بن ابراهیم نعمانی متوفی در سال ۳۸۰ هـ و یکی از شاگردان شیخ کلینی (ره) در کتاب معروف خود (غیبه نعمانی) ذکر کرده که امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی فرمودند: (... خروج السفیانی والیمانی و الخراسانی فی سنه واحده ، فی شهرواحد ، فی یوم واحد ، نظام کنظام الخرز یتبع بعضه بعضا فیکون الباس من کل وجه ، ویل لمن ناوهم ، ولیس فی الرايات رایه اهدی رایه من رایه الیمانی ، هی رایه هدی ، لانه یدعوالی صاحبکم ، فاذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس وکل مسلم ، واذا خرج الیمانی فانهض الیه فان رایته رایه هدی ، ولا یجمل لمسلم ان یتوی علیه ، فمن فعل ذلک فهو من اهل النار ، لانویدعو الی الحق والی طریق مستقیم...) (۱)

امام محمد باقر (علیه السلام) می فرماید: (... خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و در یک ماه و در یک روز می باشد ، ترتیب خروجشان همانند دانه های تسبیح می باشد ، و مشکلات و سختی های از هر جهت روی می آورند ، وای بر کسی که با آن ها دشمنی کند ،

و در میان این پرچم ها ، پرچمی هدایت‌گراز پرچم یمانی نیست ، و آن پرچم هدایت است ، و او شما را بسوی امامتان دعوت می کند، و اگر یمانی خروج کند فروش سلاح بر مردم و همه مسلمانان حرام می شود، و اگر یمانی خروج کند ، بسوی او بشتابید ، که پرچم او، پرچم هدایت است ، و برهیچ مسلمانی جایز نیست که از او سرپیچی کند، و هر کس این کار را بکند از اهل جهنم خواهد بود ، چون او به سوی حق و راه مستقیم دعوت می کند. .

براین روایت توقف کرده و برخی دلایل آن را شرح می دهیم .

اول: بین دو مفهوم فرق وجود دارد که شایسته است به معرفت و فرق آن ها پی ببریم.

مفهوم اول: ظهور

مفهوم دوم: خروج .

روایت به خروج اشاره کرده نه به ظهور، و ظهور مرحله ای است که قبل از خروج اتفاق می افتد، و خروج بعد از ظهور می باشد، برای فراهم نمودن مقدمات خروج (و آن در آغاز خود به صورت يك اعلام تبلیغاتی صلح آمیز که هدف آن احتجاج و اقامه حجت با دلایل و براهین و تحدی با مناظره همان طور که سنت خداوند در بین اولین ها و آخرین ها از انبیاء و مرسلین و ائمه و صالحین اتفاق افتاده است)^(۱) .

به خصوص این که روایت در بیانبردیست که بین پرچم سفیانی و یمانی اتفاق می افتد، اشاره می کند، پس حتما باید برای آنها يك مرحله اعدادی (جمع آوری) برای لشکر یمانی و نیز سفیانی وجود داشته باشد تا در این مرحله هریک از آنان به جمع کردن پیروان خود پردازند و مقدمات خروج را مهیا کنند؟ و از اینجا می فهمیم به این که خروجی که روایت از آن یاد میکند که مانند (ترتیب دانه های تسبیح است) . به این معناست که التزام در خروج خواهد بود نه در ظهور.

بلکه می توان گفت منظور از التزام در خروج که آن مانند ترتیب نظم تسبیح است که منظور آن خروج برای نبرد و توجه به سوی کوفه و نه فقط برای نبرد مطلق است، و رقابت پرچم ها برای رسیدن به کوفه خواهد بود.

و منافاتی وجود ندارد اگر یکی از آن ها قبل از دیگری ظاهر شده باشد، بلکه در روایات آمده که یمانی قبل از سفیانی ظهور خواهد کرد، همان طور که این روایت به آن اشاره می کند ، .

حذلم بن بشیر می گوید: از علی بن حسین علیه السلام پرسیدم خروج مهدی علیه السلام و نشانه های آن و دلایلش را برام توصیف کن، پس فرمودند: (یکون قبل خروجه خروج رجل يقال له عوف السلمي بأرض الجزيرة، ويكون مأواه تكريت، وقتله بمسجد دمشق، ثم يكون خروج شعيب بن صالح من سمرقند، ثم يخرج السفیانی الملعون من الوادي اليابس، وهو من ولد عتبة بن أبي سفیان، فإذا ظهر السفیانی اختفى المهدي علیه السلام، ثم يخرج بعد ذلك) ^(۱). (قبل از خروج او مردی به نام عوف سلمی از جزیره خروج می کند و مسکنش در تکریت است و او در مسجد دمشق کشته می شود سپس شعیب بن صالح از سمرقند خروج می کند و پس از آن سفیانی ملعون از سرزمین خشک خروج می کند او از فرزند عتبه ابن ابی سفیان است پس هنگامیکه سفیانی خروج کرد مهدی مخفی می شود و پس از آن دوباره خروج می کند).

پس روایت اولی بیان می کند که یمانی در ظهورکردن از سفیانی پیشی می گیرد و سپس هنگام ظهور سفیانی پنهان می شود و بعد از آن خروج می کند.

و فرزندانم فراموش نکنید که در شبهای گذشته برای ما ثابت شده که مقصود از مهدی در این روایت همان یمانی است.

دوم: امام باقر علیه السلام در قسمتهای اولیه روایت آتی نبردی را شرح می نمایند که در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام اتفاق می افتد، بیان کردند، پس این خروج، خروج برای مبارزه است و در این زمان سه پرچم برافراشته می شوند و طبیعی است که اهل بیت علیهم السلام نسبت به هدایت مردم به شدت حریص هستند و از اینجاست که امام باقر علیه السلام پرچم حق را با صفاتی متمایز وصف کردند تا مردم را از گمراهی و سرگردانی دور نگه دارند، و سردرگمی را از آنها دفع کنند: (در میان پرچم ها هیچ پرچمی هدایت گزیر از پرچم یمانی نیست آن پرچم هدایت است) سپس امام باقر علیه السلام برای آن دلیل می آورد و می فرمایند: (زیرا آن به سوی صاحبان دعوت می کند ... زیرا آن به حق و راه راست دعوت می کند) و این هدایت از جانب یمانی به سوی حق و راه راست مختص زمان خاصی نیست بلکه او همواره و تا ابد بسوی حق دعوت می کند به همین دلیل این روایت بصورت مطلق آمده است و هرگز بیان نکرد که ایشان تنها در وقت خاصی به حق دعوت می کنند پس اگر شخصی باشد که همواره و تا ابد به حق دعوت کند باید که

معصوم باشد تا مردم را از حق خارج و وارد باطل نکند پس این قسمت از روایت به معصوم بودن یمانی دلالت دارد .

واثق: پدر قرآن کریم به بسیاری از اشخاص اشاره می کند که به حق هدایت می کنند اما معصوم نیستند، مثلاً خداوند در مورد مومن آل فرعون می فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾^(۱)، (و کسی که ایمان آورده گفت: ای قوم از من تبعیت کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم) و همچنین این فرموده خدای تعالی: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۲). (و خدا مثلی زده (بشنوید): دو نفر مرد یکی بنده‌ای باشد گنگ و از هر جهت عاجز و کلّ بر مولای خود که از هیچ راه، خیری به مالک خویش نرساند و دیگری مردی (آزاد و مقتدر) که به عدالت و احسان فرمان دهد و خود هم به راه مستقیم باشد، آیا این دو نفر یکسانند؟) .

پس افراد بسیاری هستند که به حق دعوت می کنند اما معصوم نیستند پس هرکس که بحق هدایت می کند نمی تواند معصوم باشد، بله معصوم باید همواره و تا ابد به حق دعوت کند.

پدر: احسنت فرزندم، اما ملاحظه کن آیا هرکسی که از مومن آل فرعون سرپیچی کند از اهل آتش خواهد بود؟

واثق: نه پدر جان.

پدر: اما امام باقر علیه السلام در وصف یمانی می فرمایند: (سرپیچی کننده از او از اهل دوزخ است) ، پس معلوم می شود که یمانی باید معصوم باشد. و به همین دلیل روایت بیان کرده: (و برمسلمانی جایز نیست که از وی سر پیچی کند و هرکس این کار را بکند از اهل جهنم خواهد بود) پس سرپیچی از وی شخص را از اهل آتش می کند و این ممکن نیست جز در مورد حجج الهی و صاحبان ولایت الهی پس هرکس که از آنان سرپیچی کند از اهل دوزخ است ، هرچند که نماز بخواند و روزه بگیرد.

محمود: پدر روایت می گوید: (اگر یمانی خروج کرد بسوی او بشتابید) به این معنی است که قبل از خروج ایشان شتاب به سویشان واجب نیست.

۱- غافر: ۳۸.

۲- نحل: ۷۶.

پدر: فرزندانم بدان که پرچم یمانی پرچم هدایت و حق است و کسی که از ایشان پیروی و تبعیت نکند قطعاً از غیر او تبعیت می کند، و این یعنی او از باطل تبعیت کرده، خواه یمانی خروج کرده باشد و یا نکرده باشد، و امر به شتاب سوی او چگونه بدون معرفت پیشین میسر است؟ پس باید مردم از قبل، ایشان را شناخته باشند تا در هنگام خروج بسوی ایشان بشتابند، و گرنه چگونه بسوی ایشان خواهند رفت؟

پس امر در شتاب بسوی ایشان به معنای تأکید بر پیروی، یاری و دوری از غیر ایشان است، پس معنی این عبارت این نیست که نصرت و یاری ایشان بعد از خروجش باشد بلکه تأکید بر نصرت و حمایتی و دوری از غیر ایشان در زمان خروج است.

سوم: یمانی بسوی صاحبمان دعوت می کند- یعنی امام مهدی علیه السلام - و شیخ کورانی در کتاب عصر ظهور خود می گوید: (اما اساسی ترین امری که باعث استحکام انقلاب یمانی بعنوان هدایت گر شده ارتباط مستقیم با امام مهدی علیه السلام است و ایشان جزئی از حرکت امام علیه السلام می باشد و یمانی به دیدار امام علیه السلام شرفیاب شده و توجیهاات و اوامرها از ایشان علیه السلام دریافت می کنند. و بسیاری از احادیث در مورد انقلاب یمانیون به مدح و ستایش شخص یمانی، فرماندهی این انقلاب مقدس تمرکز کرده اند و ایشانرا اینگونه وصف کردند (به حق هدایت می کند) (به صاحبان دعوت می کند). (و جایز نیست مسلمانی از او سرپیچی کند و هرکس آن کار را کرد از اهل دوزخ است) ^(۱).

علی رغم این سخنان، ویدر اشتباه بزرگی افتاد، وقتی که گمان کرد که یمانی از یمن خروجی کند در حالی که حقیقت همانطور است که برایتان بیان کردم، به این که اصل و نسب یمن (یعنی) دارد نه اینکه از یمن خروج می کند، و روایات به صراحت بیان می کنند که اولین انصار امام مهدی علیه السلام از اهل بصره می باشد. اصبع ابن نباته می گوید: امیر المومنین علیه السلام در خطبه ای که در آن امام مهدی علیه السلام و نام اشخاصی که با امام خروج می کنند را ذکر کردند... تا این که فرمودند: (سمعت رسول الله ﷺ، قال: أولهم من البصرة، وآخرهم من الیمامة) ^(۲). (از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: اولشان از بصره و آخرشان از یمامة است)

۱- عصر ظهور: ص ۱۴۷

۲- الملاحم والفتن للسید ابن طاووس: ص ۲۸۸، معجم احادیث الإمام المهدی علیه السلام: ج ۳/ص ۱۰۴.

و در روایت دوم امام صادق علیه السلام می فرمایند: (ألا وإن أولهم من البصرة وآخرهم من الأبدال)^(۱). (همانا که اولشان از بصره و آخرشان از ابدال است).

همان طور که روایات روشن ساختند که اولین مومنین (به ظهور امام مهدی علیه السلام) نیز همان یمانی است که از خلال بررسی وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله خواهیم فهمید. چهارم: فروش سلاح بر مردم بصورت عمومی و برمسلمین بصورت خاص حرام می شود و امام فرمودند:

(هنگامی که یمانی خروج کرد فروش سلاح بر مردم و هر مسلمانی حرام می شود) و سبب آن به این برمی گردد که یمانی تنها مختص مسلمانان نیست بلکه یهود و نصاری را نیز شامل می شود، لذا فروش سلاح به صورت مطلق بر مردم حرام شده، اما ذکر مسلمانان برای تأکید بیشتر است، یا بخاطر عطف خاص بر عموم که در بسیاری تعابیر یاد شده است. پس خرید و فروش سلاح حرام شده، تا سلاح به دست دشمنان امام نیفتد که با ایشان مبارزه کنند.

و معنی حرام بودن در اینجا امری تکلیفی است مانند حرمت ترک نماز و روزه است نه همانگونه که برخی از جاهلان می گویند؛ اگر احمد الحسن علیه السلام یمانی است چرا خرید و فروش سلاح صورت می گیرد؟! تصوری کنند که تحریم در اینجا تحریم تکوینی است مانند تحریم زنان شیرده که بر حضرت موسی بن عمران علیه السلام (حرام شدند و خداوند می فرماید: ﴿وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ﴾^(۲). (و شیردهی دایه ها را بر او حرام کردیم).

در حالی که این نادانی محض است که خداوند ما را از آن دور کند.

پنجم: روایت، برخواستن بسوی ایشان را واجب کرده است، امام باقر علیه السلام فرمودند: (و هنگامی که یمانی خروج کرد بسوی او بشتابید) پس برخواستن بسوی او و نصرت وی را واجب، و در آخر عدم یاری و رویگردانی از ایشان را حرام کرده است.

محمود: پدر در شب اول حدیث ثقلین را ذکر کردید و آنها قرآن و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله خبر دادند معصومیت از گمراهی در گرو تمسک به آن دو است، و هرگز از هم جدا نمی شوند تا بر حوض بر پیامبر وارد شوند، و این به معنای آن است

۱- مجمع النورین : ص ۳۳۱.

۲- قصص: ۱۲.

که هدایت منحصر به قرآن و عترت است ، و بر اساس آن هرکس که از سوی عترت نباشد نمی تواند هادی و راهنما باشد، و تمسک و پیروی از آن ما را از گمراهی محفوظ نمی کند. پس یمانی باید از عترت طاهره باشد که هرکس به آن و قرآن تمسک جوید از گمراهی نجات می یابد .

پدر: احسنت فرزندانم ، پس یمانی از عترت طاهره است و او اولین مهدیین است که بعد از وفات امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام بر زمین حکومت می کنند و یمانی از نسل امام مهدی علیه السلام و از عترت هدایتگر است.

ششم: یمانی مذکور در روایت امام باقر علیه السلام در زمان ظهور دارای اهمیت عظیمی می باشد برای این که او تنها زمینه ساز برای قیام مقدس امام مهدی علیه السلام می باشد، پس باید اهل بیت علیهم السلام شخصیت و حد و حدود ایشان را به دقت بیان کنند و هرگونه شبهه از شخصیت ایشان را بزدایند، اما در روایت امام باقر علیه السلام شخصیت یمانی روشن و واضح نشده است ، بلکه حجت الهی بودن ایشان را بیان کرده و سرپیچی کننده از او را از اهل دوزخ خوانده ، اما روایت نام ایشان را نمی برد و فقط لقب وی را که همان یمانی است ، ذکر کرده است.

و از اینجا روشن می شود که اهل بیت علیهم السلام شخصیت یمانی را طوری بیان کردند که هرگز کسی مانند آنها بیان نکرده است، هنگامی که آن ها شخصیت و علائم و نشانه های ایشان را بیان کردند تا هیچ گونه شبهه ای در مورد ایشان باقی نماند، این از يك جهت اما از جهت دیگر این امر را مخفی نگه داشتند تا هرکسی ادعای آن را نکند، با وجود اینکه می دانستند که این امر را جز صاحبش کسی ادعا نمی کند، و دلیل بر آن اینست که وی تنها کسی است که به قانون حجت خدا مختصشده است، که تفصیل آن در آینده بیشتر خواهد آمد. امشب بچثمان را تا اینجا به پایان می رسانیم و انشاء الله به خواست و اراده ی الهی فراهم به بحث و گفتگو می پردازیم

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآل محمد الائمة والمهدیین وسلم تسلیما.

قسمت ششم

یمانی صاحب درفش های مشرقی .

فرزندان نشسته و به بحث و مناظره بین خود می پرداختند ، احمد به برادرش واثق گفت : امروز کتابی را خواندم که در آن ذکر شده که قبل از امام مهدی علیه السلام مردی خروج می کند که از اهل بیت امام علیه السلام می باشد ، این مردی که از اهل بیت امام مهدی علیه السلام می باشد ، کیست؟! در این هنگام پدر آمد و فرزندان خود را در حال بحث و گفتگو دید ، پس به آنان سلام کرد و جواب سلام را دادند ، و ساکت شدند ، پدر به آنان گفت : فرزندانم به گفتگویتان ادامه دهید . واثق گفت : پدر احمد سوالی پرسید در مورد مردی که روایات ذکر کرده اند به اینکه قبل از امام مهدی علیه السلام خروج می کند و نیز از اهل بیتش می باشد ، این مرد چه کسی است؟ پدر : بله امشب در مورد روایاتی که خروج مردی از اهل بیت امام مهدی علیه السلام در مشرق را بیان می کنند ، به بحث و گفتگو می پردازیم .

در شب گذشته به شما گفتم که روایت یمانی اسم ایشان را بیان نکرده و فقط حجت بودن او را ثابت نموده پس از آنجایی که حجت الهی است ، باید قانونی برای معرفی حجت خود داشته باشد ، قانون معرفت حجت را به شب های آینده موكول می کنیم انشاء الله تعالی .

اما امشب می خواهم برای شما بیان کنم که چگونه اهل بیت علیهم السلام یمانی را با عناوین مختلفی که همه به آن اشاره دارد ، ذکر نمودند . و بعضی از روایاتی که به بیان شخصیت یمانی علیه السلام پرداختند را برایتان شرح میدهم :

روایت اول: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (... ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق فيقتلونكم قتلاً لم يقتله قوم ثم ذكر شيئاً لا أحفظه . قال رسول الله صلی الله علیه و آله : فإذا رأيتموه فبايعوه ولو حبواً على الثلج فإنه خليفة الله المهدي) ^(۱) .

۱- بحار الأنوار: ج ۵۱/ص ۸۷ ، تاریخ ابن خلدون: ج ۱/ص ۳۲۰ . وقال الحاكم في المستدرک بعد ذكره لهذا الحديث: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين. (مستدرک الحاكم النیسابوری: ج ۴ / ص ۴۶۳) . ولم ترد في رواية الحاكم (لا أحفظه) .

(... سپس درفش های سیاهی از سوی مشرق برافراشته می شوند که با شما مبارزه ای می کنند که هیچ قومی چنین مبارزه ای نکرده سپس چیزی را ذکر کردند که حفظ نکردم، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر او را دیدید با او بیعت کنید حتی اگر بر برف ها بخیزید زیرا او خلیفه خدا مهدی است) .

فرزند نام دقت کنید به این که روایت در مورد شخص معین سخن می گوید اما روای می گوید: (سپس چیزی را ذکر کردند که حفظ نکردم) و بعد از آن فرمودند: اگر او را دیدید با او بیعت کنید حتی اگر بر برف ها بخیزید زیرا او خلیفه خدا مهدی است به این جزء در روایت توجه کنید: (اگر او را دیدید ...) بر این دلالت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد یک شخصی معین سخن می گفتند: و بصورت ضمیر مفرد آمده، و این دلالت می کند به اینکه چیزیکه حذف شده در صدد بیان شخص بوده است، به همین خاطر بصورت مفرد آمده (اگر او را دیدید)، (با او بیعت کنید)، و شاید اسم شخص حذف شده باشد، و یا ممکن است سخن بعدی روایت دومی باشد که روای آن را به روایت اولی اضافه کرده است. ولیکن به اینکه گفته شده که اسمی حذف شده است، به واقعیت نزدیکتر است.

سپس او را در آخر روایت آشکار می سازد و فرمودند (خلیفه ی خدا مهدی است) .

روایت دوم: از عبدالله ابن مسعود که می گوید: (کنا جلوسا عن النبي صلی الله علیه و آله ذات یوم، إذ أقبل فتية من بني عبد المطلب، فلما نظر إليهم رسول الله صلی الله علیه و آله أغرورقت عيناه، فقلنا: يا رسول الله، لا نزال نرى في وجهك شيئاً نكرهه؟ قال: **إنا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا، وإن أهل بيتي سيلقون بعدي بلاء وتطريداً وتشريداً، حتى يجيء قوم من هاهنا - وأشار بيده إلى المشرق - أصحاب رايات سود، يسألون الحق فلا يعطونه - حتى أعادها ثلاثاً - فيقاتلون فينصرون، ولا يزالون كذلك حتى يدفعونها إلى رجل من أهل بيتي، فيملأها قسطاً وعدلاً، كما ملئت ظلماً وجوراً، فمن أدركه منكم فليأته ولو حبواً على الثلج ^(۱)) (آن روز نزد رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، جوانانی از بنی عبد المطلب بسوی ما آمدند، و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان نگاه کرد چشمانشان اشک آلود شد، گفتیم: یا رسول الله در چهره ی شما چیزی می بینیم که ما دوست نداریم آنرا در شما بینیم؟ فرمودند: ما اهل بیت علیهم السلام خداوند آخرت بر دنیا را برای ما انتخاب**

کرده و اهل بیت بعد از من با بسیاری از آزارها، گرفتاریها و گریزان‌ها رو به رو خواهند شد، تا اینکه قومی از این سو- و با دست به سوی شرق اشاره کردند- یاران درفش‌های سیاه. حق را درخواست می‌کنند اما به آنان داده نمی‌شود - سه بار آن را تکرار کرد- پس با دشمنان، مبارزه می‌کنند و بر آنان پیروز می‌شوند، هرگز شکست نمی‌خورند تا اینکه حق را به مردی از اهل بیت تسلیم می‌کنند، و زمین را پر از قسط و عدل می‌کند همانگونه که پر از ظلم و جور گشته است، هر کس از شما آن زمان را درک کرد بسوی او بشتابد حتی اگر مجبوره سینه خیز رفتن بر برفها شود.

روایت سوم: سید ابن طاووس در ملاحم وفتن از رسول الله ﷺ روایت می‌کند که فرمودند: (خرج من المشرق رایات سود لبني العباس، ثم یمکثون ما شاء الله، ثم تخرج رایات سود صغار تقاتل رجلاً من ولد أبي سفیان وأصحابه من قبل المشرق، ویؤدون الطاعة للمهدي) ^(۱). (پرچم‌های سیاهی برای بنی عباس از سوی مشرق برافراشته می‌شوند سپس ماشاءالله حکومت می‌کنند، سپس پرچم‌های کوچک سیاهی خروج می‌کنند که با مردی از فرزندان ابی سفیان مبارزه می‌کنند که اصحابش از سوی مشرق می‌باشد، و به اطاعت مهدی علیه السلام در می‌آیند.)

روایت چهارم: رسول الله ﷺ فرمودند: (ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق فيقاتلوهم قتالاً لا یقاتله قوم ثم ذکر شاباً فقال إذا رأیتموه فبایعوه فانه خلیفة [الله] المهدي) ^(۲). (سپس درفش‌هایی سیاه از سوی مشرق به اهتزاز در می‌آیند، سپس مبارزه ای می‌کنند، که هیچ قومی چنین مبارزه ای نکرده است، سپس جوانی را ذکر نمود و فرمودند اگر او را دیدید با او بیعت کنید زیرا او خلیفه (خدا) مهدی است)

روایت پنجم: (....) فیخرج الله علی السفیانی من أهل المشرق وزیر المهدي فیهزم السفیانی إلى الشام ^(۳) : (.. و خداوند وزیر مهدی از سوی مشرق را برای سفیانی خارج می‌کند که او را تا شام شکست می‌دهد).

۱- الملاحم والفتن للسید ابن طاووس: ص ۱۲۲.
 ۲- بشارة الإسلام: ص ۳۷.
 ۳- شرح إحقاق الحق: ج ۲۹/ص ۶۲.

روایت ششم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (تجیء الرايات السود من قبل المشرق كأن قلوبهم زبر الحديد فمن سمع بهم فليأتهم فبايعهم ولو حبوا على الثلج) ^(۱). پرچمهای سیاهی از سوی مشرق می آیند که صاحبان آنها قلب هایی همچون آهن دارند پس هرکس درباره ی آنان شنید بسوی آنان بشتابد و با آنها بیعت کند، حتی اگر مجبوره سینه خیز رفتن بر برفها شوید).

روایت هفتم: رسول الله صلی الله علیه و آله : فرمود: (... ثم تجيء الرايات السود فيقتلونهم قتلاً لم يقتله قوم ثم يجيء خليفة الله المهدي فإذا سمعتم به فأتوه فبايعوه فإنه خليفة الله المهدي) ^(۲). (سپس پرچم های سیاه رنگی می آیند و با آنان مبارزه ای می کنند که هیچ قومی اینگونه مبارزه نکرده سپس خلیفه خدا مهدی می آید، پس هنگامیکه در مورد او شنیدند بسوی او بشتابید و با او بیعت کنید زیرا او خلیفه خدا مهدی است).

روایت هشتم: عبدالله ابن عمر می گوید: (يخرج رجل من ولد الحسين من قبل المشرق لو استقبلته الجبال لهدمها واتخذ فيها طرقاتاً) ^(۳). (مردی از فرزندان حسین از سوی مشرق خروج می کند که اگر کوه ها مانع او شوند، آنها را منهدم می کند و راه خود را پیش می گیرد).»

و از کنار هم گذاشتن این روایات چند امر را می توان فهمید:

أمر اول: همه ی روایات مشترک در یک معنی واحد هستند و آن اشاره به خروج قومی است از سوی مشرق، و این پرچم های مشرقی زمینه ساز قیام امام محمد ابن حسن مهدی علیه السلام هستند همان طور که از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: (يخرج ناس من المشرق فيوطئون للمهدي، يعني سلطانه) ^(۴). (مردمی از مشرق خروج می کنند و به مهدی عطا می کنند یعنی حکومتش را به).

امردوم: روایت هفتم و هشتم ذکر می کنند، کسی که از سمت مشرق خروج می کند مردی از فرزندان امام حسین علیه السلام است اما روایت هفتم اسم شخصی که از مشرق خروج می کند را ذکر

۱- بحار الأنوار: ج ۵۱ / ص ۸۴.

۲- بحار الأنوار: ج ۵۱ / ص ۸۳.

۳- كتاب الفتن لعنيم بن حماد المروزي: ص ۲۲۹، الملاحم والفتن للسيد ابن طاووس: ۱۷۹.

۴- بحار الأنوار: ج ۵۱ / ص ۸۷.

می‌کند که او مهدی است. و مراد از آن، مهدی اول ذکر شده در وصیت رسول الله ﷺ است به اینکه او اولین مؤمن به حرکت امام مهدی علیه السلام و اولین یاور پدر خویش می‌باشد و اوصاحب پرچمهای مشرقی است و پرچمهای مشرقی قبل از امام محمد ابن حسن عسکری علیه السلام ظهور می‌کنند. همانطور که معلوم است .

امر سوم: فرمانده این پرچمها بی که از سوی مشرق می‌آیند، مردی از اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، بلکه از اهل بیت امام مهدی علیه السلام است، و برای این که موضوع بیشتر آشکار شود و دلایل مشترکدر این روایات را جمع بندیم کنیم.

می‌گویم :

روایت اول: امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: (يُخْرِجُ رَجُلًا قَبْلَ الْمَهْدِيِّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بِالْمَشْرِقِ يَحْمِلُ السِّيفَ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ يَقْتُلُ وَيَمِثِلُ وَيَتَوَجَّهُ إِلَى بَيْتِ ...)^(۱) .

(قبل از مهدی علیه السلام، مردی از اهل بیتش از سوی مشرقخروج می‌کند، که به مدت هشت ماه شمشیر بر دوش می‌گیرد و می‌کشد و ازین می‌بردو به سوی بیت المقدسپیش می‌رود...)

روایت دوم: امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از جنگ نهروان خطبهای طولانیایراد کردند که در آن اینچنین آمده: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَفْرَجُ الْفِتْنَ بِرَجُلٍ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ كَتَفْرِجِ الْأَدِيمِ، بِأَبِي بَنِي خَيْرَةَ الْإِمَاءِ يَسُومُهُمْ خَسْفًا وَيَسْقِيهِمْ بِكَأْسٍ مُّصَبَّرَةٍ، فَلَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السِّيفَ هَرَجًا هَرَجًا، يُضَعُّ السِّيفَ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ، وَدَتِ قَرِيشٌ عِنْدَ ذَلِكَ بِالدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لَوْ يَرُونِي مَقَامًا وَاحِدًا قَدْرَ حَلْبِ شَاةٍ أَوْ حَزْرٍ جَزُورٍ لِأَقْبَلِ مِنْهُمْ بَعْضُ الَّذِي يَرِدُ عَلَيْهِمْ حَتَّى تَقُولَ قَرِيشٌ: لَوْ كَانَ هَذَا مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ لَرَحِمْنَا، فَيَغْرِبُهُ اللَّهُ بَنِي أُمِيَّةٍ فَيَجْعَلُهُمْ مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقَفُوا أَخَذُوا وَقَتَلُوا تَقْتِيلًا ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^(۲)،^(۳) . همانا خداوند متعال فتنه‌ها را بوسیله مردی از

۱- کتاب الفتن لنعيم بن حماد المروزي: ص ۱۹۸، معجم أحاديث الإمام المهدي علیه السلام: ج ۳ / ص ۱۱۹، كنز العمال: ج ۱۴ / ص ۵۸۹). وفي رواية السيد ابن طاووس في الملاحم والفتن: ص ۱۳۹: (.. بأهل الشرق ..).

۲- احزاب: ۶۲.

۳- الغارات: ج ۱ / ص ۱۲، عصر الظهور: ص ۳۴۱. قال ابن أبي حديد می‌گوید بعد نقل خطبهای که در متن آمده – اگر گفته شود که این مرد موعود چه کسی است؟ می‌گوییم به این که امامیه ادعا می‌کنند که ایشان امام دوازدهم و ایشان مادرش نرگس می‌باشد، اما اصحاب ما می‌گویند ادعا می‌کنند که ایشان فاطمی هستند که در آینده به دنیا می‌آید که هنوز به دنیا نیامده و فعلا موجود نیست . و اگر گفته شود : چه کسی از بنی امیه در آن وقت موجود است تا این که فرمود (ع) در امرشان که آن مرد از آن ها انتقام می‌گیرد؟ امامیه

ما اهل بیت، برطرف می کند مانند آزاد نمودن برده ها، پدرم فدای او باد وی فرزند بهترین زنان است، آنها را از بین می برد و جام تلخی به آنها می نوشاند، جزء شمشیر چیزی به آنان نمی دهد، و شمشیر رابه مدت هشت ماه بر دوش می گذارد، قریش در آن هنگام، در دنیا و آن چه که در آن است، دوست می داشتند که یک بار دیگر ما ببیند و آن به اندازه مقدار دوشیدن یک میش و یا به اندازه زمان سر بریدن یک قربانکه از آنها بپذیریم بعضی از چیزهایی را که با آنها منسوب است، تا این که قریش بگوید: اگر این از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام بود به ما رحم می کرد، و خداوند بنی امیه را ذلیل او می کند و آن ها را ملعون می کند هر کجا یافت شوند گرفته و کشته می شوند (این سنت خدا (و طریقه حق) است که در همه ادوار امم گذشته برقرار بوده (که منافقان و فتنه انگیزان را رسولان حق به قتل رسانند) و بدان که سنت خدا هرگز مبدل نخواهد گشت).

روایت سوم: امام باقر علیه السلام میفرمایند: (فی صاحب هذا الأمر سنن من أربعة أنبياء: سنة من موسى، وسنة من عيسى، وسنة من يوسف، وسنة من محمد صلوات الله عليهم أجمعين، فقلت: ما سنة موسى؟ قال: خائف يترب. قلت: وما سنة عيسى؟ فقال: يقال فيه ما قيل في عيسى، قلت: فما سنة يوسف؟ قال: السجن والغيبة. قلت: وما سنة محمد صلى الله عليه وآله؟ قال: إذا قام سار بسيرة رسول الله صلى الله عليه وآله إلا أنه بين آثار محمد، ويضع السيف على عاتقه ثمانية أشهر هرجا هرجا، حتى يرضي الله قلت: فكيف يعلم رضا الله؟ قال: يلقي الله في قلبه الرحمة) (۱).

در صاحب این امر سنتهایی از چهار پیامبر وجود دارد، سنتی از موسی، و سنتی از عیسی، و سنتی از یوسف، و سنتی از محمد (درو خدا بر همه آنها باد)، پرسیدم: سنت موسی چیست؟ فرمودند: هراسان و مراقب. گفتم: سنت عیسی چیست؟ فرمودند: آن چه در مورد عیسی

می گویند: در رجعت وادعا می کنند که همه آن ها از بنی امیه و غیر آن ها به این دنیا بر می گردند هنگامی که امام منتظرشان ظهور کند و ایشان دست و پای می برد و چشمانشان را در می آورد و بعضی از آن ها به دار می زند و از دشمنان خاندان محمد (ص) از اولین و آخرین انتقام می گیرد. اما اصحاب ما ادعا می کند که خداوند آن را در آخر زمان مردی از فرزندان فاطمه (س) خلق می کند که در حال حاضر موجود نیست و به وسیله او انتقام می گیرد و زمین را پر از عدل می کند همانطور که پر از ظلم و جور ظالمان شده است و بدترین غذاب ها را با آن ها انجام می دهد، و ایشان به دنیا نیامده همان طور که در این بیان و غیر آن آمده و نام ایشان همانند اسم رسول الله صلى الله عليه وآله و ایشان بعد ملوکی از بنی امیه بر اسلام حکومت کردند و ایشان همان سفیانی موعود و یا سند صحیح از فرزندان ابی سفیان بن حرب از بنی امیه است که فرزند فاطمه ایشان و یارانش را از بین می برد و بعد از آن عیسی از آسمان نزول می کند و شرایط قیامت شروع می شود و خزنه زمین ظاهر می شود و تکلیف باطل می شود و زنده شدن اجسام تحقق می یابد و آن هنگام دمیدن در صور خواهد بود همانطور که در کتاب عزیز آمده است .. (شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید: ج ۷/ص ۵۹، بحار الأنوار: ج ۵۱/ص ۱۲۱).

۱- غیبة النعماني: ص ۱۶۸، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۳۴۷.

گفته شد ، به او گفته می شود. پرسیدم: سنت یوسف چیست؟ فرمودند: زندان و غیبت. پرسیدم سنت محمد ﷺ ، چیست؟ فرمودند: هنگامی که قیام کند، به روش و سنت رسول الله ﷺ عمل میکند زیرا وی ﷺ و آثار محمد ﷺ را آشکار می کند، و شمشیر را به مدت هشت ماه بردوش خود می گذارد آنقدر می کُشد تا خداوند را راضی کند، پرسیدم: چگونه می فهمد که خداوند راضی شده؟ فرمود: زمانی که خداوند رحمت و عطف را در قلب او قرار می دهد.

روایت چهارم: عیسی خشاب می گوید: از حسین ابن علی ﷺ پرسیدم: شما صاحب این امر هستید؟ فرمودند: (لا، ولكن صاحب هذا الأمر الطريد الشريد الموتور بأبيه، المكنى بعمه، يضع سيفه على عاتقه ثمانية أشهر)^(۱). خیر اما صاحب این امر همان که مورد تعقیب و گریز و خواهان خون پدرش است، می باشد، که به عمویش ملقب شده، به مدت هشت ماه شمشیر را بردوش قرار می دهد.

روایت پنجم: از ابی بصیر که گفت: ابو عبد الله (امام صادق) علیه السلام فرمود: لا يخرج القائم ﷺ حتى يكون تكملة الحلقة قلت و كم تكملة الحلقة قال عشرة آلاف جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن يساره ثم يهز الراية و يسير بها فلا يبقى أحد في المشرق و لا في المغرب إلا لعنها و هي راية رسول الله ﷺ نزل بها جبرئيل يوم بدر ثم قال يا أبا محمد ما هي و الله قطن و لا كتان و لا قز و لا حرير. قلت: فمن أي شيء هي؟ قال: من ورق الجنة نشرها رسول الله ﷺ يوم بدر ثم لفها و دفعها إلى علي ﷺ فلم تزل عند علي ﷺ حتى إذا كان يوم البصرة نشرها أمير المؤمنين ﷺ ففتح الله عليه ثم لفها و هي عندنا هناك لا ينشرها أحد حتى يقوم القائم فإذا هو قام نشرها فلم يبق أحد في المشرق و المغرب إلا لعنها و يسير الرعب قدامها شهراً و وراءها شهراً و عن يمينها شهراً و عن يسارها شهراً. ثم قال: يا أبا محمد إنه يخرج موتوراً غضبان أسفاً لغضب الله على هذا الخلق، يكون عليه قميص رسول الله ﷺ الذي عليه يوم أحد و عمامته السحاب و درعه درع رسول الله ص السابعة و سيفه سيف رسول الله ﷺ ذو الفقار مجرد السيف على عاتقه ثمانية أشهر يقتل هرجاً فأول ما يبدأ ببني شيبه فيقطع أيديهم و يعلقها في الكعبة و

ینادی منادیه هؤلاء سراق الله ثم يتناول قريشاً فلا يأخذ منها إلا السيف و لا يعطيها إلا السيف و لا يخرج القائم عليه السلام حتى يقرأ كتابان كتاب بالبصرة و كتاب بالكوفة بالبراءة من علي^(۱).

قائم علیه السلام خروج نکند تا آنگاه که حلقه کامل گردد. عرض کردم: حلقه [کامل شدنش] چقدر است؟ فرمود: ده هزار که جبرئیل از سمت راستش و میکائیل از سمت چپش باشد، سپس پرچم را باهتزاز در آورد و با پرچم حرکت کند یک نفر در خاور و باختر نماند مگر آنکه پرچم را لعنت کند و آن پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که جبرئیل آن را روز بدر فرود آورد. سپس فرود: ای ابا محمد آن پرچم بخدا قسم نه از پنبه است و نه از کتان و نه از ابریشم و نه از حریر. عرض کردم: پس از چیست؟ فرمود: از ورق بهشتی است، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را درروز بدر گشود سپس باز درهم پیچیده و بعلی علیه السلام سپرد و همواره نزد علی علیه السلام بود تا آن که روز بصره فرا رسید پس امیر المومنین علیه السلام آن را گشود و خداوند فتح را نصیب علی کرد سپس آن را درهم پیچید و آن در همان جا نزد ماراست هیچ کس آن را باز نخواهد کرد تا آن که قائم قیام کند و چون او قیام کرد آن پرچم را باز کند و کسی در خاور و باختر نماند مگر آن که آن را لعنت کند و رعب و ترس یک ماه راه از پیشاپیش و از پشت سر و از سمت راست و سمت چپ آن حضرت در حرکت باشد. سپس فرمود: آی محمد او خروج می کند در حالی که خونخواه و خشم ناک و متاسف به خاطر غضب خداوند بر این خلق، و بر تن او پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله که روز احد بر تن داشت، خواهد بود، و عمامه سحاب و زرهش، زره بلند رسول خدا صلی الله علیه و آله و شمشیر او شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله که ذو الفقار است، شمشیر را برهنه کرده هشت ماه بر دوش می گیرد و بی مهابا می کشد نخستین آغازش از بنی شیبیه خواهد بود " دستانشان را می برد و در کعبه می آویزد و سخن گویش اعلام می کند که اینانند دزدان [اموال] خدا سپس به قریش می پردازد و بجز شمشیر رد و بدل نمی شود و قائم علیه السلام خروج نمی کند تا آن که دو نوشته (قطعنامه) یکی در بصره و دیگری در کوفه، در براءت از علی خوانده می شود)

ودلایل مشترکی که از روایت امر سوم می فهمیم، آن:

اول: وجود مردی است که مدت هشت ماه شمشیر را بر دوش حمل می کند.

دوم: روایت اول می گوید که ،مردی قبل از مهدی علیه السلام از اهل بیت ایشان علیهم السلام از سوی مشرق خروج می کند.

سوم: روایت دوم بیان می کند که خداوند عزوجل فتنه ها را با خروج مردی از اهل بیت علیهم السلام خاتمه می دهد ،و امیرالمؤمنین علیه السلام در موردایشان فرمودند: پدرم فدایش فرزندبختترین زنان ،آنها را از بین می برد وجام تلخ به آن ها می نوشاند،وجوابی جزء شمشیر که بی مهابا باشد ، به آن ها نمی دهد) .

چهارم: روایت سوم بیان می کند که برای اصحاب این امر چهارسنت از چهار پیامبر است سپس آن سنتها را بیان کردو بعد از آن روایت می گوید: شمشیر را به مدت هشت ماه بر دوش می گذارد) .

و از همین جا روایت سوم با تمام روایات در یک امرمشترک است ،ولی در امری دیگراختلاف دارد،اما امر مشترک همان بیان مدت زمان حمل شمشیر در هشت ماه است. واما امر مورد اختلاف ؛ این که ؛کسی که شمشیر را به مدت هشت ماه حمل می کند همان صاحب امر است،واز این جا سوالی بوجود می آید: منظور از صاحب امر(در این روایت) چه کسی است ؟

پنجم : روایت چهارم با تمامی روایات به اینکه مدت حمل شمشیر هشت ماه خواهد بود مشترک است ،همان طور که با روایت سومدر امری که باقی روایات نداشتن اشتراک دارد و آن : کسی که شمشیر حمل می کند همان صاحب امر است، واز همین جا سوال دوباره تکرار می شود : صاحب امر چه کسی است ؟

به خصوص که روایت چهارم بیان کرده که صاحب امر کسی که : شخصی که مورد تعقیب وگریز وخورنخواه خون پدرش است، می باشد،که به عمویش ملقب شده!!

ششم : روایت پنجم بیان کرده کسی کهشمشیر را به مدت هشت ماه حمل می کند همان قائم علیه السلام می باشد،و دلیلاینهاکه از بقیه روایاتهای گفته شده مستثنی می شود، این است که حمل نمودن شمشیر در مدت زمان ذکر شده را به قائم علیه السلام نسبت میدهد.

همان طور که روایت اول بر خروج مردی در مشرق از اهل بیت مهدی علیه السلام که زمینه را برای امام مهدی علیه السلام مهیا می سازد ، تاکید می کند.

لذا از همه نکات گفته شده نتیجه می گیریم کسی کهشمشیر را به مدت هشت ماه حمل می کند، مردی است از اهل بیت امام مهدی علیه السلام که صاحب امر نیز خوانده می شود، و همچنین قائم نیز نامیده می شود، و دلیل آن نسبت حمل نمودن شمشیر به مدت هشت ماه برای همه با وجود متغیر بودن عناوین در روایات است، و گاهی نسبت حمل شمشیر به مدت هشت ماه به مردی از اهل بیت علیه السلام و دوم توسط مردی از اهل بیت امام مهدی علیه السلام و سوم توسط مردی که از مشرق خروج می کند و چهارم توسط صاحب امر، و پنجم توسط قائم علیه السلام است، و اگر نگوییم که مراد، وحدانیت شخص در تمام این روایات است، پس باید حکم به تعارض روایات بدسیم، در حالی که روایات واضح و روشن هستند و همدیگر را تفسیر و شرح می دهند، در صورتی که هر روایت به زبان تفسیر دیگری و مکمل دلایل آن آمده است .

و کسی نمی تواند این بیان تفسیری که در روایات آمده را روشن کند، و در همان زمان در سخنش تناقضی نباشد به خصوص که متکلمین یکی نیستند.

و از همین جا حکمتی که از زبان پاکان اهل بیت علیهم السلام سر چشمه می گیرد ، شناخته می شود، همان گونه که روشن می گردد برای کلامشان هفتاد وجه است و همان طور که برای هر وجه مخرجی وجود دارد.

و برای ما روشن می شود که چرا آنها علیهم السلام ما را از رد نمودن روایات نهی کرده اند.

سفیان بن سمط می گوید : قلت لأبي عبد الله علیه السلام : جعلت فداك، إنَّ الرجل ليأتينا من قبلك فيخبرنا عنك بالعظيم من الأمر، فيضيق بذلك صدورنا حتى نكذبه، قال : فقال أبو عبد الله علیه السلام : أليس عني يحدثكم؟ " قال : قلت : بلى، قال : فيقول لليل : إنه نهار، وللنهار : إنه ليل؟ قال : فقلت له : لا، قال : فقال : **رده إلينا ، فإنك إن كذبت فإنما تكذبنا** ^(۱) .

به ابی عبد الله علیه السلام گفتم : فدایت شوم ، مردی از طرف شما ، به سوی ما می آید و ما را به امر بزرگی از طرف شما خبر می دهد که به خاطر آن خبر سینه های ما تنگ می شود بطوری

که تکذیبش می کنیم، فرمودند: مگر از جانب من با شما حرف نمی زند؛ گفتم: بله. فرمود: آیا به شب، روز و به روز، شب می گوید؟ گفتم: نه فرمود: آن را به ما بر گردانید، که اگر شما آنرا تکذیب نمودید انگار که ما را تکذیب کرده اید.

ای فرزندان عزیزم تا این جا بحث ما تمام می شود به امید خدا فردا شب کامل می کنیم.

والحمد لله رب العالمین، والصلوة والسلام علی محمد وآل محمد الطاهرین الائمة و المهديین
وسلم تسليما.

قسمت هفتم:

صاحب امر همان قائم العلیه است.

بعد از پایان یافتن بحث و گفتگو در شب گذشته سؤالاتی در ذهن احمد و برادرانش باقی ماند و قصد داشتند که در این شب سؤالات خود از پدر خود پرسند، پدر آمد و به آنها سلام نمود و جواب سلامش را دادند، پدر گفت: در چهره شما سؤالاتی می بینم، سؤال کنید تا به شما پاسخ دهم.

احمد: از دیشب سوالی در مورد صاحب امر در ذهنم مانده است پدر: صاحب امر چه کسی است؟

پدر: صاحب امر را روایت چهارم توصیف کرده به این که ایشان شخصی است که مورد تعقیب و گریز و خونخواه پدرش می باشد، و به عمویش ملقب است!! و نیز آنجا روایاتی هستند که این اوصاف را بیان کردند، که برای شما در روایت ذکر می کنم:

روایت اول: عبدعلی ابن حسین ثعلبی از پدرش نقل می کند: (لقت أبا جعفر محمد بن علي عليهما السلام في حج أو عمرة (فقلت له: كبرت سني، ودق عظمي فلست أدرى يقضى لي لقاءك أم لا فاعهد إلي عهداً وأخبرني متى الفرج؟ فقال: إنَّ الشريد الطريد الفريد الوحيد، المفرد من

أهله، الموتور بوالده، المکنی بعمه هو صاحب الرايات، واسمه اسم نبي^(۱). که ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام را در سفر حج یا عمره دیدم و از ایشان پرسیدم: سنم بالارفته و استخوانهایم سست شده نمی دانم که بار دیگر شما را خواهم دید یا خیر پس با من عهدی ببندید و راهنمائیم کنید که زمان فرج کی خواهد بود؟ فرمود: کسی که مورد تعقیب و گریز و تنها و بی یاور، دور افتاده از اهلش، خونخواه پدرش و ملقب به عمویش او صاحب پرچم هاست و نام او هم نام پیامبر است.

روایت دوم: ابی جارود از ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام، نقل می کند که فرمودند: (صاحب هذا الأمر هو الطريد الشريد الموتور بأبيه، المکنی بعمه، المفرد من أهله، اسمه اسم نبي^(۲)). (صاحب این امر همان کسی که مورد تعقیب و گریز و خون خواه پدرش و ملقب به عمویش از اهل خود دور شده و نام او هم نام پیامبر است.)

و چیزی که از این دو روایت استفاده می شود:

اولا : صاحب امری که روایات ایشان را توصیف کردند سه خصوصیت دارد و آن ملقب به عمویش و خونخواه پدرش و صاحب پرچم هاست ، یعنی پرچم های سیاه مشرقی و این تنها ذهنیتی است که به فکر خطور می کند، و آن به خاطر عدم اطلاق لفظ پرچمها مگر بر آن است، همانطور که از روایات مشاهده می شود..

دوم: مراد و مقصود از صاحب امر در این روایات همان قائم است ، و قبلا روشن شد که لفظ قائم بر دوشخص، بلکه بر اشخاصی اطلاق می شود، اما چیزی که برای ما مهم است این است که الان صاحب امر در این روایات همان قائم علیه السلام است . و منظور از لفظ صاحب امر وقائم علیه السلام در اینجا محمد ابن حسن عسکری علیه السلام نیست بلکه مقصود شخص دیگریست که زمینه را برای امام مهدی محمد ابن حسن عسکری علیه السلام فراهم میسازد، که ایشان با وصف اینکه از اهل بیت امام مهدی علیه السلام است، توصیف شده ، همان طور که در قسمت گفته شده است ، در آینده بیشتر برای شما روشن خواهد شد.

۱- غیبت نعمانی: ص ۱۷۸.

۲- غیبت نعمانی: ص ۱۷۹.

واثق: پدر معنی ملقبه عمویش چیست؟

پدر: مقصود از عمویش، همان حضرت ابوالفضل عباس علیه السلام است، واین همان چیزی که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای که در کوفه بیان کرده روشن کرده و شیعه و سنی آن را نقل کرده اند که حضرت فرمود: (بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله بديع السموات و فاطرها،... ثم قال: لو شئت لأوقرت من تفسير فاتحة الكتاب سبعين بعيراً،... سبحان القديم، يفتح الكتاب و يقرأ الجواب: يا أبا العباس أنت إمام الناس، سبحان من يحيي الأرض بعد موتها وترد الولايات إلى بيوتها. يا منصور تقدم إلى بناء السور ذلك تقدير العزيز العليم) ^(۱).

بسم الله الرحمن الرحيم حمد و سپاس از آن پروردگاری که بدیع و شکافنده ی آسمان هاست ... سپس فرمود: اگر می خواستم ، به مقدار بار هفتاد شتر فاتحه کتاب را تفسیر میکردم... سبحان قدم، کتاب را باز می کند و جواب را می خواند: ای ابا عباس : شما امام (جلودار) مردم هستی، منزّه است خدایی که زمین را بعد از مرگش زنده می کند و حکومت ها به صاحبان آنها بر میگردد. ای منصور برای ساخت دیوار جلو بیا که آن خواسته خدواند عزیز و علیم است .)

پس کنیه صاحب امر همان ابا عباس است ، وعباس عمویش می باشد ، زیرا که صاحب امر از نسل امام حسین علیه السلام می باشد که در این صورت حضرت عباس علیه السلام عمویش خواهد بود، لذا لقب به عمویش می باشد.

واثق: پدر این لقب خیلی از ذهن مردم دور است، و به ذهن کسی خطور نمی کند که منظور از لقب به عمویش همان حضرت عباس بن علی علیه السلام باشد.

احمد: پدر چگونه نام صاحب امر مانند نام پیامبر می باشد؟

پدر: بله نامش نام پیامبر است، و او احمد است که در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب وفاتش ذکر شده و آن نام رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد و در روایت آمده: عبدالله ابن مسعود می

گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: (لو لم یبق من الدنیا إلاّ یوم لطول الله تعالی ذلك الیوم حتی یبعث رجلاً منی یواطئ اسمه اسمی واسم أبیه اسم أبي یملاً الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً) ^(۱) .

(اگر از دنیا فقط یک روز باقیماند خداوند آن روز را آنقدر طولانی می کند تا مردی از من را مبعوث کند که نامش هم نام من و نام پدرش، نام پدرم می باشد زمین را پر از عدل و داد می کند همانطور که پر از ظلم و ستم گشته است) .

و مراد و مقصود در این روایت امام محمد ابن حسن عسکری علیه السلام نیست، زیرا نام پدرشان مانند نام پدر رسول الله صلی الله علیه و آله نیست بلکه منظور آن احمد الحسن علیه السلام می باشد، کهان شاء الله در مورد این حدیث در آینده بیشتر توضیح می دهیم.

محمود: پدر منظور از خونخواه پدرش چیست؟

پدر: خونخواه کسی است که کشته ای دارد اما نتوانسته انتقام خون او را بگیرد و مقصود از پدر ایشان - بر اساس فهم خودم- همان امام حسین علیه السلام است .

و چیزی که مرا بر این فهم وا داشته چند امر هستند:

اول: امام حسین علیه السلام، همان کشته شده ای که برای او انتقام نگرفته شده و در زیارت آمده: (السلام عليك یا ثار الله وابن ثاره و الوتر الموتور) ^(۲) .

(درود بر تو ای کسی که خون خواه او خدا است و ای فرزند کسی که خون خواه او نیز خداوند است و یگانه کسی که قصاص او از قاتلانش گرفته خواهد شد.)

پس صاحب امر خونخواه پدرش امام حسین علیه السلام می باشد.

دوم: در این روایت قرینه ای وجود دارد که بیان می کند که منظور از پدرش همان امام حسین علیه السلام است، و قرینه همان فرموده (ملقب به عمویش) می باشد، و در تفسیر آن آمده که مراد به عمویش در خطبه امیر المومنین علیه السلام همان حضرت عباس علیه السلام است در فرموده اش: (ای ابا عباس شما امام مردم هستی)، و با این قرینه که عمویش حضرت عباس علیه السلام تفسیر شده

۱- غیبة الشیخ الطوسی: ص ۱۸۰.

۲- المزار لمحمد بن المشهدی: ص ۴۳۰.

پس قطعاً مراد از پدرش امام حسین علیه السلام است؛ زیرا صاحب امر از نسل امام حسین علیه السلام است.

سوم: روایات ذکر کرده که قائم یا صاحب پرچم های مشرقی از فرزند امام حسین علیه السلام است،

عبدالله بن عمر می گوید : (يُخْرِجُ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ لَوْ اسْتَقْبَلْتَهُ الْجِبَالُ لَهَدَمَهَا وَاتَّخَذَ فِيهَا طَرَقًا) ^(۱).

(مردی از فرزندان امام حسین علیه السلام از جهت مشرق خروج می کند که اگر کوه ها در برابرش قرار بگیرند آنها را متلاشی می کند و راه خود را باز می کند)

ابی جعفر علیه السلام می فرماید: (وَأَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لَا يَسْمَى وَلَا يَكْنَى حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُهُ فِيمَا لَهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا...) ^(۲). (بر مردی از فرزندان امام حسن علیه السلام گواهی می دهم که نامیده و ملقب نمی شود تا اینکه امرش ظهور کند و زمین را پر از عدل می کند همان طور که از ظلم و جور پرشده است ...)

و در گذشته ذکر کردیم که منظور از آن امام مهدی علیه السلام نیست، بلکه مهدی اول وقائم و صاحب امر و صاحب پرچمهای مشرقی است.

و همچنین علیه السلام می فرماید: (... إِيَّاكَ وَشِذَازٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَإِنَّ لَالَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيَّ رَايَةَ وَغَيْرَهُمْ رَايَاتٍ فَالزَّمِ الْأَرْضَ وَلَا تَتَّبِعْ مِنْهُمْ أَحَدًا أَبَدًا حَتَّى تَرَى رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَعَهُ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ وَرَايَتَهُ وَسِلَاحَهُ فَإِنَّ عَهْدَ نَبِيِّ اللَّهِ صَارَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَالزَّمْ هَؤُلَاءِ أَبَدًا وَإِيَّاكَ وَمَنْ ذَكَرْتَ لَكَ ...) ^(۳). (... بر حذر باش و نسبت به خاندان محمد عليه السلام هوشیار باش زیرا برای آل محمد عليه السلام و علی پرچم است و برای غیر آن ها پرچمهایی است پس در کمین باش و هیچکس از آنان را پیروی نکن تا اینکه مردی از فرزندان امام حسین علیه السلام را ببینی که همراه ایشان عهد رسول الله عليه السلام و پرچم و سلاح ایشان است زیرا

۱- کتاب الفتن لنعيم بن حماد المروزي: ص ۲۲۹، الملاحم والفتن لابن طاووس: ص ۱۷۹، معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام: ج ۱/ص ۳۹۳.
۲- غيبة النعماني: ص ۶۸، دلائل الإمامة: ص ۱۷۶، وسائل الشيعة طبعة آل البيت: ج ۱۶/ص ۲۳۸.
۳- تفسير العياشي: ج ۱/ص ۶۵، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۲۲۳، إلزام الناصب: ج ۲/ص ۱۰۱.

عهد پیامبر در نزد علی ابن حسین علیه السلام قرار گرفت و سپس نزد محمد ابن علی علیه السلام و خداوند هر چه را اراده کند انجام میدهد همیشه از آنان پیروی کن و نسبت به چیزی که برایت ذکر کردم هوشیار باش.

محمود: پدر از آن چه که برایمان ذکر کردید چند مورد برایم روشن شد که برایتان ذکر می کنم تا بدانم آیا چیزی که فهمیدم درست است؟

اول: مردی از مشرق خروج می کند که صاحب پرچمهای سیاهی است که از سمت مشرق می آیند، و شمشیر را به مدت هشت ماه بر دوش می گیرد.

دوم: این مرد از فرزندان امام حسین علیه السلام بلکه از اهل بیت امام مهدی علیه السلام است و در هنگام ظهورش جوان خواهد بود.

سوم: نام ایشان مهدی علیه السلام است، و منظور آن امام مهدی ابن حسن عسکری علیه السلام نیست، زیرا که پرچم های مشرقی قبل از ظهور امام مهدی علیه السلام می باشند. منظور از لفظ مهدی، همان مهدی اول علیه السلام است که در وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله، در شب وفاتش ذکر شده است.

چهارم: او خلیفه ی امام مهدی علیه السلام یا خلیفه خدا مهدی علیه السلام است، با وجود اختلاف در دو روایت؛ بر اساس هر دو تعبیر مقصود همان مهدی اول و یمانی موعود خواهد بود.

پنجم: همانا که مهدی اول، صاحب پرچمهای مشرقی است که با وصیت و عهد رسول الله صلی الله علیه و آله شناخته می شود.

ششم: تمام این الفاظ، خلیفه مهدی یا خلیفه خدا مهدی یا وزیر مهدی یا از فرزندان امام حسین علیه السلام، یا از اهل بیت امام مهدی علیه السلام، و ملقب به عمویش، همه آن ها به یمانی اشاره دارند همان طور که جدش امیرالمؤمنین علیه السلام، ایشان را طالع مشرق نامیدند و در خطبه ای فرمودند: **(وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنِ اتَّبَعْتُمْ طَالِعَ الْمَشْرِقِ سَلَكَ بِكُمْ مَنَاهِجَ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله فَتَدَاوَيْتُمْ مِنَ الْعَمَى وَ الصَّمَمِ وَ الْبُكْمِ وَ كُفَيْتُمْ مَثْوَنَةَ الطَّلَبِ وَ التَّعَسُّفِ وَ نَبَذْتُمْ الثَّقَلَ الْقَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ وَ لَا**

يُبْعِدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ أَبِي وَ ظَلَمَ وَ اعْتَسَفَ وَ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ^(۱) .

(و بدانید اگر تابع و پیرو خارج شده از مشرق شوید شمارا در مسیر سنت های رسول الله ﷺ سیر می دهد و از هرگونه کوری، کری، لالی، نا بینایی خلاص می شوید و خواسته ها یتان پایان می یابد و باری سنگین که برگردن شما بوده را بر زمین می گذارید و هیچ کس از خداوند دور نمی شود جز کسی که دوری کند و چیزی را برگزیند که حق نباشد و چیزی را بر میدارد که حقش نیست و آنا که ظلم و ستم کردند به زودی خواهند دانست که به چه کیفرگاهی و دوزخ انتقامی بازگشت می کنند.

هفتم: صاحب پرچمها خود یمانی است که با مردی از فرزندان ابی سفیان مبارزه می کند (سپس پرچمهای کوچک سیاه رنگی خروج می کنند که با مردی از فرزندان ابی سفیان مبارزه می کند و اصحابش از مشرق هستند، و اطاعت و بیعت را به امام مهدی علیه السلام می دهند.) - یعنی سفیانی همانطور که گفته شد - و قبلا بیان کردیم که کسی که با سفیانی نبرد می کند همان یمانی است .

هشتم: روایات به پیروی از صاحب پرچمهای مشرقی و بیعت با ایشان دستور داده اند، و فرمودند: (پرچم های سیاهی از سوی مشرق می آیند که قلوبشان مانند آهن است پس هرکس در بارها آنها شنید بسوی آنان بشتابد و بیعت کند حتی اگر مجبور به خزیدن روی برفها باشد.)

پدر: فرزندانم ؛ من در اینجا توضیحی دارم آن : اینست که روایات نصرت و یاری و بیعت با پرچمهای مشرقی را واجب دانسته اند، و این ممکن نیست مگر این که در میان آنها حجتی وجود داشته باشد. همان طور که روایات قبلی آن را بیان کردند، و خلیفه و حجت همان یمانی است، و گرنه هرگز به بیعت با آنان رفتن به سویشان حتی با وجود سختی خزیدن بر برف ها را امر نمی کردند، با توجه به دید اعتباری به روایتی که برای شما بیان کردم که بیان می کند : (کل رایة ترفع - أو قال: تخرج - قبل قیام القائم علیه السلام صاحبها طاغوت)^(۲) .

۱- الکافی: ج ۸/ص ۶۶.
۲- الکافی: ج ۸/ص ۲۹۵، غیبة النعمانی: ص ۱۱۵، وسائل الشیعة طبعة آل البيت: ج ۱۵/ص ۵۲، الفصول المهمة في أصول الأئمة: ج ۱/ص ۴۵۱، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۱۴۳، معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام: ج ۳/ص ۴۳۱.

(هر پرچی که قبل از قیام قائم برافراشته - یا فرمودخروج کند- صاحبش طاغوت است).
 و مشخص می شود که صاحب این پرچمها همان قائم یمانی است؛ زیرا روایات امر به پیوستن به پرچمهای مشرقی کرده اند، (بسوی آنان بشتابید و با آنان بیعت کنید حتی اگر مجبوره خزیدن بر برفها باشید) ، و آنها را با وصف طالب حق توصیف کردند (حق خود را خواستار می شوند اما به آنان نمی دهند. تا سه مرتبه آنرا تکرار می کند- پس با آنان مبارزه کرده و پیروز می شوند و در این حال باقی می مانند تا اینکه آن را به مردی از اهل بیت تسلیم کنند) ، و وصف شده اند که بسوی خود دعوت نمی کنند بلکه به آل محمد علیهم السلام دعوت می کنند ، بلکه به مردی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که زمین را پر از عدل و داد میکند، به امام مهدی علیه السلام امر حکومت راتسلیم می کنند و این همان معنای روایت یمانی است در آن آمده که به سوی حق و صاحبان (امام مهدی علیه السلام) دعوت می کند، و از آن فهمیده می شود که فرمانده پرچمهای مشرقی همان یمانی علیه السلام است و اوقائم است.

واثق: پدر مقصود و مراد از مشرق کجاست؟

پدر: برایتان روایت را بیان می کنم که منظور از مشرق را برای شما آشکار می کند، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: **(إِذَا رَأَيْتُمُ الرِّايَاتِ السُّودِ قَدْ أَقْبَلَتْ مِنْ خِرَاسَانَ فَاتُوهَا وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلْجِ فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمُهَدِيَّ)** ^(۱). هنگامی که دیدید پرچمهای سیاه از سوی خراسان به اهتزاز در آمدند به سوی آنها بروید حتی اگر مجبوره خزیدن بر برفها باشید زیرا در میان آن ها خلیفه خدا مهدی (است) .

عزیزانم توجه کنید این روایت اشتراکات بسیاری با روایات قبلی دارد اما یک چیز جایگزین شده است ، و آن بجای مشرق، خراسان ذکر شده است ، فرزندانم از آن چه می فهمید؟
 احمد: فهمیدیم که مشرق همان خراسان است به اعتبار اینکه روایات یکدیگر را تفسیر می کنند.

پدر: بله پسر. اما برای این که بیشتر متوجه شوید این روایات را برایتان ذکر می کنم.

روایت اول: احمد در مسند خود از رسول الله ﷺ نقل کرده که فرمودند: (إذا رأيتم الرايات السود قد جاءت من قبل خراسان فائتوها فان فيها خليفة الله المهدي) ^(۱).

هنگامیکه دیدید پرچمهای سیاه از سوی خراسان به اهتزاز در آمدند بسوی آنها بشتابید. زیرا در میان آنها خلیفه خدا مهدی علیه السلام است.

روایت دوم: مقریزی در امتاع الاسماع خود، و متقی هندی در کنز العمال از رسول خدا محمد ﷺ روایت می کند که فرمودند: (تخرج من خراسان رايات سود فلا يردھا شيء حتى تنصب بايلياء) ^(۲). (پرچمهای سیاهی از سوی خراسان خروج می کند هیچ چیز مانع آن ها نمی شود تا اینکه در ایلیا (بیت المقدس) منصوب گردد).

روایت سوم: سید ابن طاووس در کتاب ملاحم والفتن خود از پیامبر اکرم ﷺ روایت می کند که فرمودند: (إذا رأيتم الرايات السود خرجت من قبل خراسان، فأتوها ولو حبواً على الثلج، فإن فيها خليفة الله المهدي) ^(۳).

(هنگامیکه دیدید پرچمهای سیاه از سوی خراسان به اهتزاز در آمدند بسوی آنها بشتابید حتی اگر بر برف ها سینه خیز بروید زیرا در میان آن ها خلیفه خدا مهدی علیه السلام است).

روایت چهارم: از امام باقر علیه السلام نقل شده که می فرماید: (إنّ الله تعالى كنزاً بالطالقان ليس بذهب ولا فضة، اثنا عشر ألفاً بخراسان شعارهم (أحمد أحمد) يقودهم شاب من بني هاشم على بغلة شهباء، عليه عصابة حمراء، كأني أنظر إليه عابر الفرات. فإذا سمعتم بذلك فسارعوا إليه ولو حبواً على الثلج) ^(۴). برای خداوند در طالقان گنج است که نه از طلاونه از نقره است بلکه دوازده هزار نفر در خراسان که شعارشان احمد احمد است. که جوانی از بنی هاشم سوار بر اسبی سفید آنان را فرماندهی می کند و سربندی قرمز بر سر دارد گویا او را می بینیم که از فرات عبور

۱- مسند أحمد بن حنبل: ج ۵ / ص ۲۷۷ الجامع الصغير للسيوطي: ج ۱ / ص ۱۰۰ ، كنز العمال: ج ۱۴ / ص ۲۶۱ ، كتاب الفتن لنعيم بن حماد المروزي : ص ۱۸۸. وأورد الرواية السابقة الحاكم في المستدرک : وقال : هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه . وفيه : خرجت بدل ؛ جاءت . (ج ۴ / ص ۵۰۲) .

۲- إمتاع الأسماع للمقریزی : ج ۱۲ / ص ۲۹۷، كنز العمال: ج ۱۴ / ص ۲۶۱.

۳- الملاحم والفتن للسيد ابن طاووس : ص ۱۱۹، بحار الأنوار: ج ۵۱ / ص ۸۲.

۴- منتخب الأنوار المضيئة: ص ۳۴۳.

کرده پس هنگامی که درباره ی او شنیدید بسوی او بشتابید حتی اگر بر برف ها سینه خیز بروید) .

فرزند نام ملاحظه کنید این روایات را با روایات قبلی مقایسه کنید خواهید یافت که در برخی موارد با آنها مطابقت دارند، و جوانی را که از اهل بیت امام مهدی علیه السلام است، از آن با عنوان (جوانی از بنی هاشم) یاد کرده، و نیز روایت بر وجوب شتاب به سوی آن ذکر کرده و گفته (پس هنگامیکه آنرا شنیدید بسوی او بشتابید حتی اگر بر برف ها سینه خیز بروید) و جهت شرق که همان خراسان است را ذکر کرده و گفته (دوازده هزار نفر در خراسان) و (خلیفه خدا مهدی علیه السلام) را ذکر کرده، و تمام این ها در روایات قبلی ذکر شده بودند. و بیان کرده که او از فرات عبور می کند و به سوی عراق پیشروی می کند، (گویا او را می بینم که از فرات عبور کرده است) .

سپس برخی مواردی که سبب تمایز دیگر روایات شده، بیان کرده است، و جهت مشرقی را که آن جوانی که از اهل بیت مهدی علیه السلام است از سوی می آید، بیان کرده که همان خراسان است، و روایات کلمه خراسان را به جای مشرق ذکر کردند، و از همین جاست که جهت مشرق مشخص می شود.

و معلوم می شود که خراسان عنوانی است که به مشرق اطلاق می شود نه به منطقه ای معروف در ایران.

محمود: از آن روایات دریافت می شود که برای امام مهدی علیه السلام فرزندان است به این دلیل که آن شخصی که از مشرق خروج می کند از اهل بیت امام مهدی علیه السلام توصیف شده است.

پدر: آری پسر برای امام مهدی علیه السلام فرزندان است، و این همان چیزی که در روایات بسیاری ذکر شده که برخی از آنها را به امید خدا برایتان در شب آینده نقل خواهم کرد اما برایتان چیزی نقل می کنم که به خارج شده از مشرق و صاحب پرچمهای سیاه و یمانی بر می گردند، به این که ایشان داری اصل مجهول می باشد، به این روایت توجه کنید:

امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی می فرماید: (لا بد من وجود رحی تطحن فاذا قامت علی قطبها وثبتت علی ساقها بعث الله علیها عبدا عنيفا خاملا اصله یكون النصر معه اصحابه الطویله شعورهم اصحاب السبال سود ثیابهم اصحاب رایات سود ویل لمن ناوهم یقتلونهم هرجا والله لکانی انظر الیهم والی افعالهم وما یلقى الفجار منهم والاعراب الجفاه یسلطهم الله علیهم بلا رحمه فیقتلونهم هرجا علی مدینتھم بشاطی الفرات البریه والبحریه جزاء بما عملوا وما ربک بظلام للعبید)^(۱) (آسیابی باید بگردش درآید و همین که کاملا بر محور خود نشست و پا برجا شد، خداوند بنده‌ای شدیدبا اصل و نسبی مجهول را برانگیزد که پیروزی بهمراه او باشد یارانش با موهای بلند و لباس های بلند و جامه های سیاه ، صاحب پرچم های سیاه ، وای بر کسانی که با آنان ستیزند که بی ملاحظه آنان را بکشند. بخدا قسم گویی آنان را می بینم و کارهایشان و آنچه بدکاران و عربهای ستمگر از دست آنان می بینند در پیش چشم من است خداوند آنان را که مهری در دلشان نیست برایشان مسلط می کند و در شهر خودشان که در کنار فرات خشکی و و دریایست آنها را بی محابا میکشند جزای آنچه که کرده اند و پروردگار تو به بندگانش ستم روا نمی دارد.)

و معنی مجهول نسب این است که اصل و نسبش برای مردم نا معلوم بوده و توانایی رسیدن و کشف سلسله نسبش را ندارند؛ و دلیل آن این است که نسبش به امام مهدی علیه السلام باز می گردد، لذا روایت بیان کرده (مردی قبل از مهدی از اهل بیتش خروج می کند) ، و همان طور که معلوم است که نسل امام مهدی علیه السلام به سبب غیبت و آن چه که از شرایط بر آن حاکم است ، باعث پنهان و مجهول ماندن نسب نسلی است که به وی منتهی می شود ، و تا اینجا سخنان را به پایان می رسانیم به حول وقوه الهی فردا دوباره به بحث و گفتگو می نشینیم

والحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و علی آل محمد الأئمه الاثمه و المهتدین
وسلم تسلیما.

۱- غیبة النعمانی: ص ۲۶۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ / ص ۲۳۲، إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب:
ج ۲ / ص ۱۴۱، معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام: ج ۳ / ص ۲۵۵.

قسمت هشتم

نسل امام مهدی علیه السلام

پدر آمد و فرزندان را در حال بحث و گفتگو در مورد آنچه که پدرشان در شب گذشته گفته بود، یافتوبه آن ها گفت: فرزندانم آیا سؤالی دارید؟

محمود: پدر دیشب به ما وعده دادید که امشب بچثمان در مورد نسل امام مهدی علیه السلام باشد و آیا امام مهدی علیه السلام همسر فرزندان دارند؟ چگونه می توانیم آن را با دلیل ثابت کنیم؟

پدر: بله فرزندم ان شاء الله برایتان بیان خواهم کرد.

اما در مورد اثبات ازدواج امام مهدی علیه السلام، و این امری است که می توان آن را ثابت نمود، و بعد از آن چگونگی اثباتش را بیان می کنم مگر این که شناخت تفصیل ازدواج برای کسی ممکن نباشد، و کسی که طالب شناخت تفصیل باشد به حقیقت غیبت امام علیه السلام و شرایطی که با آن مواجه میشود جاهل بوده. همچنین این قضایا شخصی است و ربطی به آن چه که ما می خواهیم ثابت کنیم ندارد و آن همان نسل و فرزندان است، زیرا که سخن ما در مورد آن است که اینک وسیله امتحان ما قرار گرفته، همان طور که قبلا گفته شده مهدی اول علیه السلام از نسل امام مهدی علیه السلام است و ایشان همان یمانی که سرپیچی از وی موجب ورود به آتش جهنم می شود، و امتحان ما در این جا در تفصیل ازدواج امام مهدی علیه السلام که در غیبت حاصل شده نیست.

اما به نسبت اصل ازدواج می توان آن را از دو راه ثابت نمود:

راه اول: که آن براساس سخن اصولیون بنا شده است که می گوید: که امام مستحب را ترک نمی کند، و واضح است که ازدواج امری مستحب در شرع اسلامی است، پس چگونه ممکن است امام مهدی علیه السلام

از آن روگردانی کند؟! رسول الله ﷺ فرمودند: (النكاح من سنتي، فمن رغب عنه فقد رغب عن سنتي) ^(۱) . (ازدواج از سنت من است پس هرکس از آن دوری کند از سنت من دوری کرده.) .

وابی عبد الله العلیه السلام فرمودند: رسول الله ﷺ فرمودند: (من تزوج أحرز نصف دینه وفي حدیث آخر فلیتق الله فی النصف الآخر أو الباقي) ^(۲)

(کسی که ازدواج کند نصف دین خود را حفظ کرده است و در حدیث دیگری ، و در نصف دیگر تقوای خدا را پیشه کند)

و از ابی عبدالله العلیه السلام روایت می شود که فرمودند: امیرالمؤمنین العلیه السلام ، می فرمایند: (تزوجوا فإن رسول الله ﷺ قال : من أحب أن يتبع سنتي فإن من سنتي التزويج) ^(۳)

(ازدواج کنید که رسول الله ﷺ فرمودند: هرکس دوست دارد تابع سنت من باشد ، ازدواج از سنت من است.) .

وابی عبدالله العلیه السلام می فرماید: (رکعتان یصلیهما المتزوج أفضل من سبعین رکعة یصلیهما أعزب) ^(۴) (دو رکعت نماز شخصی متأهل از هفتاد رکعت نماز شخص مجرد با فضیلت تر است)

با این همه تاکید به ازدواج ، چگونه امام مهدی العلیه السلام با فضیلت ترین بناء در اسلام و سنت جدش پیامبر مصطفی ﷺ را ترک کند!!؟

آری آن ممکن است اگر دلیلی باشد که امام مهدی العلیه السلام را مستثنی کند، مگر این که ایشان در مقام مفقود باشند، بر این اساس آن روایات که فضیلت ازدواج را بیان می کنند شامل امام مهدی العلیه السلام هم می شوند، به خصوص آنچه که در علم اصول مقرر کردند به این که امام مستحب را ترک نمی کند.

۱- مستدرک الوسائل: ج ۱۴/ص ۱۵۲.

۲- الکافی: ج ۵/ص ۳۲۹.

۳- الکافی: ج ۵/ص ۳۲۹.

۴- الکافی: ج ۵/ص ۳۲۸.

راه دوم : بر مبنای روایاتی است که بر وجود فرزندان برای ایشان علیهم السلام تأکید کردند، و واضح است که فرزندان جزء از طریق ازدواج بوجود نمی آید و دلیلی وجود ندارد که امام مهدی علیه السلام را از این قاعده خارج کند مانند داستان حضرت مریم علیها السلام که حضرت عیسی علیه السلام را بدون ازدواج به دنیا آورد، یا حضرت آدم علیه السلام که خداوند ابتدا او را آفرید. و بر این اساس اثبات داشتن فرزند برای ایشان به معنی ازدواجشان می باشد.

بلکه بعضی از آنها می گویند که نسب متنبی شاعر معروف به امام مهدی علیه السلام برمیگردد.

امادر مورد نسل امام مهدی علیه السلام ، می توان از طریق روایاتی که نشان میدهند برای ایشان علیهم السلام فرزندان وجود دارند، ثابت نمود، و این روایات بر دو قسم هستند:

قسمت اول: آنچه که وجود نسل را برای ایشان علیهم السلام روشن میکند و آن روایات زیادی

است:

روایت اول: شیخ طوسی در کتاب غیبه، صلواتی که به صلوات ابی الحسن ضراب معروف است را روایت می کند، آن صلوات طولانی و دارای فضیلت بزرگی است و ما برخی از این قسمتها را بیان می کنیم: (... اللهم أعطه فی نفسه وذریته وشیعته ورعیته وخصته وعامته وعدوه وجميع أهل الدنيا ما تقر به عینه، وتسره به نفسه، وبلغه أفضل أمله فی الدنيا والآخرة، إنک علی کل شیء قدير^(۱)). (خداوندا، در مورد خودش و فرزندان و پیروانش وزیر دستانش و نزدیک ترین و دورترین و دشمنانش و همه اهل جهان، آن چه که چشمش را روشن کند و دلش را شادمان گرداند به او عطاء فرما، و او را به برترین آرزوهایش در دنیا و آخرت برسان؛ که تو بر هر چیز توانایی...)

و نیز در آن آمده : (... اللهم صل علی محمد المصطفی، وعلی المرتضی، وفاطمة الزهراء، و) الحسن الرضا، والحسین المصطفی، وجميع الأوصیاء، مصابیح الدجی، وأعلام الهدی، و منار التقی، والعروة الوثقی، والحبل المتین، والصراط المستقیم، وصل علی ولیک وولایة عهده، والأئمة من ولده، ومد فی أعمارهم، وأزد فی آجالهم، وبلغهم أقصى آمالهم [دیناً]، دنیا و آخره إنک علی کل شیء

قدیر.. (۱). (خداوندا ، درود فرست بر محمد مصطفی ، علی مرتضی ، فاطمه زهرا، حسن پسندیده ، حسین برگزیده و همه جانشینان او ، [آنان که] چراغ های روشن گر تاریکی و نشانه های هدایت و مشعل های تقوی ، و دستگیره استوار ورشته ناگسستنی و راه راست، و بر ولی خودت ، و والیان عهد او ، و امامان از فرزندانش درود فرست ، و عمر آنان را طولانی و بر مدت زندگی شان بیفزای و در دنیا و آخرت به آخرین آرزو هایشان برسان ؛ که تو بر هر چیز توانایی....)

ابن طاووس در جمال الأسبوع این امر را روایت می کند و درباره آن می گوید: (إذا ترکت تعقیب عصر یوم الجمعة لعذر فلا تتركها أبداً، لأمر أطلعنا الله علیه) (۲). (اگر تعقیب عصر روز جمعه را به خاطر عذری ترک کردی ، ابداً آن را ترک نکن ، و آن به خاطر امری ست که خدا ما را از آن مطلع کرده است)

و میرزا محمد تقی اصفهانی در کتاب مکیال المکارم خود بر آن توضیح داده و می گوید: (ویستفاد من قوله ﷺ: فلا تتركها أبداً لأمر أطلعنا الله جل جلاله علیه، صدور أمر إليه من مولانا صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه في ذلك، فهو دليل لصحة الرواية، والله ولي النعمة والهداية (۳) از گفته اش : آنرا هرگز ترک نکنید به خاطر امری که خداوند ما را از آن مطلع کرده ، استفاده می شود که که آن امر از مولای ما صاحب الزمان (عج) صادر شده ، و آن دلیلی بر صحت روایت می باشد، و خداوند صاحب نعمت و هدایت است.

روایت دوم: شیخ طوسی در مصباح منهجد در اعمال روز سوم ماه شعبان، که آن روز ولادت امام حسین علیه السلام است و دعا این است : (اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ، الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَوِلَادَتِهِ، بِكُتْبِهِ السَّمَاءِ وَمَنْ فِيهَا، وَالْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا، وَلَمَّا يَطَأَ لَابَتَيْهَا قَتِيلِ الْعَبْرَةِ، وَسَيِّدِ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكُرَّةِ الْمَعْوُضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ، وَالشُّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ، وَالْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ، وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِتْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَعَيْبَتِهِ، حَتَّى يَدْرِكُوا الْأَوْتَارَ، وَيَثَارُوا الثَّارَ، وَيَرْضُوا الْجَبَّارَ، وَيَكُونُوا خَيْرَ أَنْصَارٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَعَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، اللَّهُمَّ فَحَقِّمْ إِلَيْكَ اتَّوَسَّلُ، وَأَسْأَلُ سُؤَالَ مُعْتَرِفٍ مُعْتَرِفٍ مُسِيئٍ إِلَى نَفْسِهِ، مِمَّا فَرَطَ فِي

۱- غیبت طوسی: ص ۲۷۷.

۲- جمال الأسبوع للسید ابن طاووس: ص ۳۰۱.

۳- مکیال المکارم : ج ۲/ص ۶۸.

يَوْمِهِ وَأَمْسِيهِ، يَسْئَلُكَ الْعِصْمَةَ إِلَى مَحَلِّ رَمْسِهِ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعِترته، وَاخْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ، وَبَوِّئْنَا مَعَهُ دَارَ الْكِرَامَةِ وَمَحَلَّ الْإِقَامَةِ، (۱) (خدایا از تو خواهم به حق مولود در این روز آن مولودی که به او وعده شهادت داده شده بود پیش از اینکه بانگش در این دنیا بلند شود و به دنیا آید آسمانها و هر که در آنها است و زمین و هر که بر آن است برایش گریستند پیش از آنکه قدم در این جهان گذارد کشته اشک و آه و آقای طائفه بشر آن کس که در روز رجعت به یاری مدد شده و آن که پاداش کشته شدنش این بود که امامان از نسل اویند و درمان در تربت او است و پیروزی در زمان رجعت با اوست و اوصیاء از عترت او هستند پس از حضرت قائم و پس از دوران غیبتش تا اینکه انتقام گیرند و خونها را باز گیرند و خدای جبار را خوشنود سازند و بهترین یاران دین خدا باشند درود خدا بر ایشان در هر زمان که رفت و آمد دارد شب و روز خدایا پس به حق آنها به سوی تو دست نیاز دراز کنم و از تو خواهم خواستن شخص گناهکارو اعتراف کننده بدکردار به نفس خویش از کوتاهیهای که در امروز و دیروزش کرده و اکنون از تو پناه خواهد تا هنگام رفتن در گور خدایا پس درود فرست بر محمد و عترتش و ما را در زمره او محشور گردان و جای ده ما را با او در خانه کرامت (بهشت) و جایگاه ماندن همیشگی)

روایت سوم: در زیارت امام مهدی علیه السلام در روز جمعه خوانده می شود، که سید ابن طاووس در کتاب جمال الاسبوع آن را ذکر کرده که در قسمت هایی از آن آمده (صلی الله عليك وعلى آل بيتك الطيبين الطاهرين)، و تکررت هذه الفقرة في ثلاث مواضع، وفي آخرها قال: (صلوات الله عليك وعلى أهل بيتك الطاهرين) (۲)

(خداوند بر شما و اهل بیت پاک و طاهر شما درود بفرستد) و این قسمت در سه جا تکرار شده است، و در آخر آن می فرماید: (درود های خداوند بر شما و بر اهل بیت پاک شما باد)

روایت چهارم: امام صادق علیه السلام به ابی بصیر می فرمایند: (كأني أرى نزول القائم علیه السلام في مسجد السهلة بأهله و عياله...) (۳)

(گویا می بینم که قائم علیه السلام به همراه اهل و عیالش در مسجد سهله فرود می آیند...)

۱- مصباح المتعبد: ص ۸۲۶.

۲- جمال الاسبوع: ص ۴۲، الصحيفة الهادية والتحفة المهدية: ص ۲۰۰، آداب عصر الغيبة: ص ۶۹.

۳- مستدرک الوسائل: ج ۳/ص ۴۱۴، المزار للمشهدي: ص ۱۳۴، بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۳۱۷.

(وصل علی ولیک وولاة عهده، والأئمة من ولده، ومد فی أعمارهم، وأزد فی آجالهم، وبلغهم أقصى آمالهم [دیناً]، دنیا و آخرة إنک علی کل شیء قدير... (وبر ولیّ خودت ، ووالیان عهد او ، و امامان از فرزندانش درود فرست ، و عمر آنان را طولانی وبر مدّت زندگی شان بینفزای ودر دنیا و آخرت به آخرین آرزو هایشان برسان ؛ که تو بر هر چیز توانایی....) و روایت آنها را والیان عهد امام مهدی علیه السلام و امامان از فرزندانش توصیف می کند . همانطور که روایت دوم آنان را اوصیای امام مهدی علیه السلام بیان نموده است: (وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ عِترَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ)

(واوصیای از عترتش که بعد از قائم آنها می آیند) و بیان کرده که آنان انتقام را می گیرند و بهترین انصار می باشند: (حتی یدرکوا الاوتار ویناروا الثار ویرضوا الجبار ویکونوا خیر انصار) (تا اینکه انتقام گیرند و خونها را باز گیرند و خدای جبار را خوشنود سازند و بهترین یاران دین خدا باشند) و برای بزرگ کردن منزلت و شان آنها دعا کننده بر آن ها صلوات می فرستد و به آنان متوسل می شود : (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَعَ اِخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، اَللّهُمَّ فَبِحَقِّهِمْ اِيكَ اَتَوَسَّلُ، وَاسْتَلُّ سُؤَالَ مُقْتَرِفٍ مُعْتَرِفٍ مُسِيئٍ اِلَى نَفْسِهِ، مِمَّا فَرَطَ فِي يَوْمِهِ وَاَمْسِهِ) (درود خدا بر ایشان در هر زمان که رفت و آمد دارد شب و روز خدایا پس به حق ایشان به سوی تو دست نیاز دراز کنم و از تو خواستن شخص گناهکار و اعتراف کننده بدکردار به نفس خویش از کوتاهیهایی که در امروز و دیروزش کرده)

قسمت دوم: روایاتی که تنها به ذکر فرزندان امام مهدی علیه السلام پرداخته اند:

روایت اول: شیخ طوسی در مصباح المتهدجد دعایی از امام رضا علیه السلام درحق امام مهدی علیه السلام ذکر می کند، ودر قسمت های آن آمده است : (اللهم أعطی فی نفسه و اهله و ولده و ذریته و امته و جمیع رعیتة ماتقر به عینه و تسر بهنفسه) ^(۱) . (خداوندا در نفسش واهلش و فرزندش و نسلش و امتش و تمام پیروانش عطا کن آن چه که مایه مسرت چشمانش و خوشحالی او می شود.) .

۱- مصباح المتهدجد: ص ۴۱۰، جمال الاسبوع: ص ۳۰۹، مصباح الكفعمي: ص ۵۵۰، بحار الأنوار : ج ۹۲/ص ۳۳۲، معجم أحاديث الامام المهدي علیه السلام: ج ۴/ص ۱۷۳.

روایت دوم: شیخ نعمانی در کتاب غیبه خود از ابی عبدالله صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: (إِنَّ لَصَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ غِيْبَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا تَطْوُلُ حَتَّى يَقُولُ بَعْضُهُمْ: مَاتَ، وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: قَتَلَ، وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: ذَهَبَ، فَلَا يَبْقَى عَلَيَّ أَمْرُهُ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفْرٌ يَسِيرٌ، لَا يَطَّلِعُ عَلَيَّ مَوْضِعَهُ أَحَدٌ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا غَيْرِهِ، إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِيَّ أَمْرَهُ) ^(۱).

(برای صاحب این امر دو غیبت است یکی از آنها آنقدر طول می کشد که برخی می گویند مرده و برخی می گویند: کشته شده و برخی گویند: رفته پس هیچکس بر امر وی باقی نمی ماند جز یک نفر و از موضع ایشان کسی اطلاع ندارد جز مولای که سرپرستی امر عهد ایشان است)

این روایت را شیخ طوسی در کتاب غیبه خود با این سند و با این لفظ نیز روایت نموده است ؛ احمد بن ادريس ، از علی بن محمد از فضل بن شاذان از عبد الله بن جبلة ، از عبد الله بن مستنیر از مفضل بن عمر که می گوید از ابا عبد الله شنیدم که می فرماید : (إِنَّ لَصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غِيْبَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا تَطْوُلُ حَتَّى يَقُولُ بَعْضُهُمْ: مَاتَ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ: قَتَلَ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ: ذَهَبَ، حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَيَّ أَمْرُهُ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفْرٌ يَسِيرٌ، لَا يَطَّلِعُ عَلَيَّ مَوْضِعَهُ أَحَدٌ مِنْ وَلَدِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِيَّ أَمْرَهُ) ^(۲).

(برای صاحب این امر دو غیبت است یکی از آن ها آن قدر طول می کشد که برخی می گویند مرده و برخی می گویند: کشته شده و برخی گویند: رفته پس هیچ کس بر امر ایشان باقی نمی ماند جز یک نفر و از موضع ایشان کسی از فرزندان اش اطلاع ندارد جز مولای که سرپرستی امر عهد ایشان است) .

۱- نعمانی با این سند روایت می کند: به ما خبر دادند أحمد بن محمد بن سعید ، گفت: ما را حدیث نمود القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم از کتابش ، گفت: ما را حدیث نمود عبیسی بن هشام، از عبد الله بن جبلة، از ابراهیم بن المستنیر، از المفضل بن عمر الجعفی، از امام صادق علیه السلام . و بر آن تعلیق کردند : اگر در مورد غیبت حدیث روایت نمی شد این حدیث کفایت می کند برای کسی که در آن تامل کنید (غیبة النعمانی : ص ۱۷۶) .

۲- غیبة الشیخ الطوسی: ص ۱۶۱.

روایت سوم: شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان علیه السلام بعضی از وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام در شبی که وفاتش بوده را ذکر می‌کنند و فرمودند: (فإذا حضرته الوفاة - أي الإمام المهدي علیه السلام - فليسلمها إلى ابنه أول المقرين... الخ)^(۱).

(هنگامیکه وفات او (امام مهدی «ع»)) فرا رسید، خلافت را به فرزندش اول مقرین تسلیم کند....)

روایت چهارم: امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: (كأني برايأت من مصر مقبلات، خضر مصبغات، حتى تأتي الشامات فتهدي إلى ابن صاحب الوصيات)^(۲). گویا پرچمهای سبزی را می‌بینم که از مصر بسوی شامات می‌آیند و آن را به فرزند صاحب اوصیاء تسلیم می‌کنند)

روایت پنجم: در بشارت السلام به نقل از بحار الأنوار از سطح کاهن در خبری طولانی که در قسمت های آن حوادث پیش از قیام مهدی علیه السلام ذکر شده روایت می‌کند: (... فعندها يظهر ابن المهدي علیه السلام...) ^(۳).

(پس در آن هنگام است که فرزند مهدی ظهور می‌کند).

عزیزانم روایت اول را ملاحظه کنید که دعا به فرزند امام مهدی اختصاص داده شده با توجه به این کعبه نسل آن نیز دعا نموده است، لیکن به یکی از فرزندان اختصاص داده شده، همانطور که در روایت دوم که شیخ نعمانی آن را نقل کرده است به مولای که امر پدرش امام مهدی علیه السلام را بر عهده می‌گیرد، اختصاص داده شده و همچنین آنچیزی که شیخ طوسی نیز نقل کرده با یک فرق جزئی که در لفظ روایت نعمانی (ولی)، ذکر شده اما در روایت طوسی لفظ فرزندش ذکر شده است. اما هر دو ثابت می‌کنند کسی که در زمان غیبت مسول امر ایشان است کسی است که عهده دار امور امام علیه السلام می‌شود. و همان شخصی که در روایت سوم ذکر شده است، (آن را به فرزندش، اول مقرین تسلیم کند)؛ و او نیز در روایت چهارم است: (و به فرزند صاحب وصیتها تسلیم می‌کنند)؛ یعنی فرزند امام مهدی علیه السلام است.

۱- غیبت طوسی: ص ۱۵۱.

۲- بشارة الإسلام: ص ۱۵۸.

۳- بشارة الإسلام: ص ۱۸۶، المطبعة الحیدریة، النجف الأشرف، سنة ۱۹۶۳ م - ۱۳۸۲ هـ.

در روایت پنجم نیز فرزند امام مهدی علیه السلام ذکر شده است.

واثق : اما پدر من این روایت را در یکی از مصادر (منبع) خواندم ،اما در آن لفظ پیامبر آمده است (یعنی فرزند پیامبر مهدی) و براین اساس، روایت به امام محمد ابن حسن عسکری نظر داده نه فرزندش! واز آن جایی که ما بر متن صحیح روایت، به سبب اختلاف نوشتاری، آگاه نیستیم ،ممکن نیست از آن برای اثبات خواسته خود، استدلال کرد.

پدر: پسر من اکنون بر اساس جواب یکی از انصار که در مورد این روایات داده پاسخ را خواهم داد، به طور خلاصه در هر دو مورد روایت بر امام مهدی علیه السلام منطبق نمی شود، وآن به خاطر سلسله حوادث وارده در خبر است ،و برای شما متن پاسخ را می گویم : در آن خبر حمل نمودن لفظ بر امام مهدی علیه السلام اصلا امکان ندارد اگر به تسلسل حوادث در خود خبر توجه کنیم وآن: :

الف- خروج سفیانی بنا به گفته اش : (فیخرج رجل من ولد صخر، فیبدل الرايات السود بالحمراء، فیبیح المحرمات، و یترك النساء بالثدایا معلقات، وهو صاحب نهب الكوفة، فرب بیضاء الساق مكشوفة علی الطريق مردوفة، بها الخیل محفوفة، قتل زوجها، وكثر عجزها ، واستحل فرجها).

(مردی از فرزندان صخر خروج می کند وپرچم های سیاه را به قرمز تبدیل می کند و محرمات را هتک می کند ،وزنان را از سینه ها آویزان می کند و او صاحب غارت کوفه است ، وزنی که بدنش عریان است را در کنار جاده در حالی رها می کند که وی را با اسب آورده اند، شوهرش را به قتل می رساند و ناتوان می شود و به آن تجاوز می شود.

ب- سپس خروج فرزند مهدی یا در نوشته دیگر (فرزند پیامبر مهدی) را ذکر می کند و می گوید: (در آن هنگام فرزند مهدی ظهور می کند) و این موافق روایاتی که بیان می کنند که بر خروج یا قیام یمانی و سفیانی در یک زمان خواهد بود.

ج- خروج پادشاهی از صنعا بنا به گفته اش: ؛(ثم یخرج ملك من صنعاء الیمن، أبيض كالقطن اسمه حسین أو حسن، فیذهب بخروجه غمر الفتن) پادشاهی از صنعا (یمن) خروج می

کند که مانند پنبه سفید است اسم او حسین یا حسن است که با خروجش فتنه‌ها از بین می‌روند، و ممکن نیست کسی بگوید که این پادشاه بعد از قیام امام مهدی علیه السلام خروج می‌کند، و براین اساس ممکن نیست حمل به گفته (فرزند مهدی علیه السلام) شود براین که منظور آن امام مهدی علیه السلام باشد، و حتی اگر کوتاه بیائیم و بگوییم که لفظ همان لفظ (فرزند پیامبر مهدی) می‌باشد، آن نیز بر امام مهدی علیه السلام منطبق نمی‌شود، به خصوص اگر به گفته اش توجه کنیم (سپس پادشاهی از صنعاء یمن خروج می‌کند) و واژه سپس در اینجا همانطور که معلوم است برای درنگ بکار می‌رود زیرا پادشاه صنعاء قبل از قیام امام مهدی علیه السلام خروج می‌کند نه بعد از او.

د- و بعد از آن قیام امام مهدی علیه السلام را ذکر می‌کند (پس در آن هنگام زکی مبارک، مهدی هادی، و سید علوی ظهور می‌کند و مایه‌ی رهایی مردم می‌شود. و به آنچه که از هدایت خداوند به آنها منت گذاشته، و با نورش تاریکی‌ها را روشن کند و حق را بعد از پنهانی آشکار کند و اموال را بطور مساوی بین مردم تقسیم می‌کند و شمشیر خود را در نیام می‌گذارد و هیچ خونی ریخته نمی‌شود و مردم در خوشی و خرمی زندگی می‌کنند و با آب عدالت خود چشم روزگار را از ناپاکی غسل می‌دهد و حق را به اهل خویش باز می‌گرداند و ضیافت و مهمان‌نوازی در میان مردم افزایش می‌یابد و با عدل خود گمراهی و کوری را می‌زداید گویی غباری بیش نبود که از بین رفت پس زمین را پر از عدل و قسط می‌کند و روزها سپری می‌شوند و اوست (علم) نشانه برای ساعت (قیامت) بدون شک خواهد بود) و همهی اینها دلالت می‌کند بر اینکه سخن گذشته (فرزند مهدی) یا اگر گفتیم: (فرزند پیامبر مهدی علیه السلام) بر امام مهدی علیه السلام صدق نمی‌کند، و مصداقی غیر از مهدی اول از نسل امام مهدی علیه السلام که همان یمانی موعود است نخواهد داشت، وی نیز از فرزندان پیامبر است، زیرا از نسل امام مهدی علیه السلام است.

پدر: نتیجه حاصل از تمامی آنچه گفته شده این است که وجود نسلی برای امام مهدی علیه السلام به شکل عام، و در میان آنها فرزندی است که روایات در بیان ایشان اهتمام خاصی صرف کردند و بیان کردند که پرچمها بسوی ایشان هدایت می‌شوند و او تنها کسی است که بر موضع امام مهدی علیه السلام در زمان غیبت مطلع می‌باشد، زیرا او همان ولی است که سرپرست امور ایشان علیه السلام می‌باشد و پدر در زمان وفات (امامت) را به او تسلیم می‌کند، در غیر این صورت

تمام درها بر امام علیه السلام بسته می شوند جز از طریق فرزندش که در زمان غیبتش بر وی مطلع می شود و ایشان وصی و رسولش علیه السلام بسوی مردم می باشد، و در این امر به جدش امیر مومنین علیه السلام شباهت دارد که ایشان تنها درب ورودی بسوی مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله بودند و هرکس خواهان پیروی از رسول الله صلی الله علیه و آله بود باید از درب آن عبور کند و درب آن علی بن ابیطالب علیه السلام بود، پس هر کس خواهان پیروی از مهدی علیه السلام است باید از درب آن عبور کند و درب ایشان علیه السلام وصی و رسولشان علیه السلام بسوی مردم است و او مهدی اول و یمانی موعود می باشد.

و این چنین شیعه و سنت در کفه ترازو قرار می گیرند، به این دلیل که اهل سنت به رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان دارند همان طور که گمان می کنند، اما آنها از ایشان صلی الله علیه و آله پیروی نمی کنند و از طریقی که همان امام علی علیه السلام است، به سوی ایشان صلی الله علیه و آله نمی روند، و همچنین شیعه، به امام مهدی علیه السلام ایمان دارند، لکن از راه روشی که ایشان خواسته اند بر وی وارد نمی شوند و آن راه همان اتباع از وصی و رسولش، مهدی اول علیه السلام و یمانی موعود احمد الحسن علیه السلام است پس هر دو در یک گودال افتادند.

محمود: پدر چگونه مهدی اول همان یمانی می باشد؟

پدر: سوال مهمی پرسیدی اما پاسخ آنرا هنگام وارد شدن به بحث وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله در شب وفات ایشان ترک می کنیم، پس فرزندم منتظر باش.

احمد: پدر بین من و بعضی از دوستانم بحثی شد و به او گفتم که امام مهدی علیه السلام نسلی وجود دارد، او موضوع را نفی کرد و گفت برای ایشان هیچ نسلی نیست، وحدیثی که بر عدم وجود نسل برای امام مهدی علیه السلام دلالت می کرد، را برایم ذکر کرد، و این حدیث را شیخ نعمانی در کتاب غیبه خود روایت کرده. محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش از علی بن سلیمان بن رشید از حسن بن علی خزاز نقل می کند که: (دخل علي بن أبي حمزة علي أبي الحسن الرضا علیه السلام فقال له: أنت إمام؟ قال: نعم، فقال له إني سمعت جدك جعفر بن محمد عليهما السلام يقول: لا يكون الإمام إلا وله عقب. فقال: أنسيت يا شيخ أو تناسيت؟ ليس هكذا قال جعفر

علیه‌السلام، إنما قال جعفر العلیّ: لا یكون الإمام إلاّ وله عقب إلاّ الإمام الذي ینخرج علیه الحسین بن علی علیهما السلام فإنه لا عقب له، فقال له: صدقت جعلت فداک هكذا سمعت جدک یقول^(۱)

علی بن ابی حمزه بر ابو حسن رضا علیّه‌السلام وارد شدن و گفتنآیا شما امام هستید؟ فرمودند: آری، پس به ایشان گفتند: من از جد شما جعفر بن محمد علیّه‌السلام شنیدم که فرمود: هیچ امامی نیست جز اینکه فرزندی داشته باشد. فرمود: ای شیخ فراموش کردی یا خود را به فراموشی می زنی؟! پدرم این چنین نگفت، ایشان فرمودند؛ هیچ امامی نیست جز این که برایش فرزندی باشد جز آن امامی که حسین بن علی علیّه‌السلام بر او خروج می کند زیرا او فرزندی و (عقبی) بعد از خود ندارد. گفت، راست گفتید فدایتان شوم جدتان این چنین فرمودند.

و گفت: چگونه از اثبات نسلی برای امام مهدی علیّه‌السلام سخن می گویی در حالیکه این روایت آن را نفی می کند، زیرا امام حسین علیّه‌السلام بعد از امام مهدی علیّه‌السلام خروج می کند و رجعت آغاز می شود.

پدر: پسرم توجه کن، منظور از امامی که برای او فرزند و عقبی نیست دوازدهمین مهدی از نسل امام مهدی علیّه‌السلام است که امام حسین علیّه‌السلام بر ایشان خروج می کند و این موضوع را انشاء الله در هنگام بررسی روایات مهدیین آنرا بطور مفصل بیان می کنم، بلکه این حدیث بر ائمه بودن مهدیین دلالت می کند، و خلاف گمان برخی که بر خلاف آن می گویند و تفصیل آن را در آینده و در وقت مناسب بیان خواهم کرد.

فرزندم، پس به آن چه می گویم، توجه کنید:

اولاً: اگر شخصی از ما غائب شود و در هنگام غیبت بیست سالش بود و از زمان غیبت او بیست سال دیگر سپری شود و ارتباط او با اهلش بطور کامل قطع شود و چیزی در مورد او نمی دانند در این صورت آیا برای خانواده اش امکان نفی یا اثبات نسل، برای او وجود دارد؟

محمود: نه پدر، نمی توانند وجود نسلی را برای وی ثابت یا نفی کنند.

واثق: چرا پدرمی توانند وجود نسل راز طریق استصحاب نفی کنند، به این معنا که حال و وضعیت او را در گذشته مد نظر گرفته به اینکهدون ازدواج آنها را ترک کرده، و به این دلیل رای به عدم ازدواج وی داده و در نتیجه داشتن نسل نفی می شود.

پدر: ای واثق این چیزی را که گفتی به آن علم اصول فقه می گویند که درپیش آنها استصحاب است و آن اصل عملی است و اصل عملی نمی توان بر آن اعتماد کرد مگر با عدم وجود دلیل روایی بر خلاف آن، اما با وجود دلیل روایی، دلیل روایی بر آن مقدم می شود پس در این مسئله ما استصحاب (همراهی) جاری نیست تا وجود ازدواج و در آخروجود نسل را برای امام مهدی علیه السلام نفیکند، و آن دلیل وجود بسیاری از روایات است که در جهت اثبات نسل برای امام مهدی علیه السلام آمده است، که بعضی از آنها را قبلاً گفته ایم.

محمود: حالا ثابت شد که برای امام مهدی علیه السلام نسلی وجود دارد، اما چگونه این نسل را بشناسیم؟

پدر: نسل امام مهدی علیه السلام را تنها با اخباری از طرف ایشان علیه السلام می شناسیم، و سبب آن غیبت امام و به این که شخصیت ایشان بر مردم پنهان است، و حتی خانواده اش شاید نمی دانند که ایشان امام مهدی علیه السلام باشند، و بر این اساس نسلسش شناخته نمی شود جز از طریق اخباری که از ایشان می رسد.

محمود: داشتم با دوستم در مورد دعوت سید احمد الحسن علیه السلام صحبت می کردم و گفتم که ایشان فرزند امام مهدی علیه السلام است. از من سلسه نسب (شجره نامه) ایشان را خواست، به ایشان گفتم نمی دانم، گفت: چگونه به کسی ایمان می آوری که نسبت او را نمی شناسی، و فقط به صرف اینکه گفته فرزند امام مهدی علیه السلام است به او ایمان آوردی، نباید ابتدا نسبش را ثابت کند بعد از او تبعیت کنی؟

پدر: فرزند نام این مسئله را برایتان بیان خواهم کرد.

اولاً: یوسف پیامبر خدا در مصر بود که دعوتش را علنی کرد و قبل از دعوتش در زندان بود و اطرافیانش نسب او را نمی دانستند. پس آیا هر کس به یوسف ایمان آورد بدون آنکه نسبش را بشناسد خطا کرده است؟

جواب: خیر هرگز خطا نکردند، پس اگر ایمان آوردن بر پای معرفت و شناخت نسب بود همه ی کسانی که به یوسف قبل از دانستن نسبش ایمان آورده بودند اشتباه و خطا کرده بودند، در حالی که آنها خطا نکرده بودند ، ومعنی آن عدم توقف ایمان بر دانستن سلسه نسب است، بلکه یوسف پیامبر خدا مقصر بود که نسبش را برای قومی که به او ایمان آورند بیان نکرده بود.

دوم: احمد الحسن علیه السلام نسبش نزد خودش معلوم و آشکار بود و امام مهدی علیه السلام او را از نسبش آگاه کرد اما اگر اکنون سید احمد الحسن علیه السلام نسب خود را برای مردم بیان و آشکار کرد آیا مردم سلسه نسبی را که آورده تصدیق می کنند؟!

جواب: هرگز ، آنان در مورد صحت این سلسله دلیل و برهان می خواهند. اما اگر برای آنها ثابت شد که وی حجت است و نسبش را روشن کرد، بطور طبیعی بعد از اقرار به حجیت سخنش کلامش را قبول خواهند کرد.

سوم : اهل بیت علیهم السلام آن میزان هایی که صاحب امر با آنها شناخته می شود را در روایات متعددی بیان کردند، و بر انسان واجب است که از میزان تقلین تجاوز نکند در غیر این صورت هلاک خواهد شد . و اگر به میزان تقلین مراجعه کنیم و اهل بیت علیهم السلام که ثقل (گران بهاء) دوم ، که امت را از هر گونه ضلالت و گمراهی نجات می دهند همه آن میزانهایی که به کمک آن ها صاحب الامر شناخته می شود، را بیان کرده اند . بعضی از روایات را ذکر می کنیم:

روایت اول: حارث بن مغیره نصری می گوید : از ابو عبدالله علیه السلام گفتم: صاحب امر با چه چیز شناخته می شود ؟ فرمود علیه السلام : **(بالسکینه والوقار، والعلم، والوصية)**^(۱) . با وقار و آرامش و علم و وصیت (.

روایت دوم: از ابی عبد الله علیه السلام در روایتی طولانی فرمود: (... **يعرف صاحب هذا الأمر بثلاث خصال لا تكون في غيره: هو أولى الناس بالذي قبله وهو وصيه، وعنده سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله، ووصيته ...**)^(۱) .

صاحب امر با سه خصلت شناخته می شود که در کسی جز آن دیده نخواهد شد؛ او مقدم ترین مردم به کسی که قبل از او بوده است و او وصی اوست و نزد او سلاح پیامبر صلى الله عليه وآله و وصیتش می باشد (

روایت سوم؛ امام باقر علیه السلام می فرماید: (... **إياك وشذاذ من آل محمد صلى الله عليه وآله فإن لآل محمد وعلي راية ولغيرهم رايات فالزم الأرض ولا تتبع منهم أحداً أبداً حتى ترى رجلاً من ولد الحسين عليه السلام معه عهد نبي الله ورايته وسلاحه فإن عهد نبي الله صار عند علي بن الحسين ثم صار عند محمد بن علي ويفعل الله ما يشاء فالزم هؤلاء أبداً وإياك ومن ذكرت لك ...**)^(۲)

(... بر حذر باش و نسبت به خاندان محمد صلى الله عليه وآله هوشیار باش زیرا برای آل محمد صلى الله عليه وآله و علی فقط یک پرچم است و برای غیر آنها پرچمهایی فراوان است پس در کمین باش و هیچ کس از آنان را پیروی نکن تا این که مردی از فرزندان امام حسین علیه السلام را ببینی که همراه ایشان عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و پرچم و سلاح ایشان است همانا عهد پیامبر در نزد علی ابن حسین علیه السلام قرار گرفت و سپس نزد محمد ابن علی علیه السلام بوده و خداوند هر چه را اراده کرد انجام می دهد همیشه از آنان پیروی کن نسبت به کسی که برایت ذکر کردم هوشیار باش)

روایت چهارم: امام باقر علیه السلام می فرماید: (... **ما أشكل عليكم فلم يشكل عليكم عهد نبي الله ورايته وسلاحه ...**)^(۳) .

(... آنچه که برای شما مبهم و نا آشکار شود، آن عهد و پرچم و سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله برای شما مبهم و مجهول خواهد ماند) .

۱- إثبات الهداة ۸۸/۱ ، الكافي ۱ / ۲۸۴ .

۲- بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۲۲۳، إلزام الناصب : ج ۲/ص ۱۰۱ .

۳- بحار الأنوار: ج ۵۲/ص ۲۲۳، إلزام الناصب : ج ۲/ص ۱۰۱ .

روایت پنجم : ابی جارود می گوید: از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم: هنگامی که قائم اهل بیت علیهم السلام رفتند کسی که بعد از ایشان می آید را چگونه بشناسیم؟ فرمودند: (بالهدی، والإطراق، وإقرار آل محمد له بالفضل، ولا یسأل عن شیء بین صدفیها إلاّ أجاب)^(۱) (با هدایت و متانت و اقرار آل محمد علیهم السلام به فضیلت او و از او در مورد چیزی در میان در جهان سؤال نشود مگر این که پاسخ آنرا بدهد)

و با این موازین داعی الله و صاحب این امر شناخته می شود، اما اصل و نسب در معرفت حجج الهی نقشی ندارد. وهم چنین معجزه راهی برای شناخت و معرفت صاحب حق نیست ،آیادری بین این موازین ، چیزی در مورد معجزه گفته شده است ؟ پاسخ: هرگز.

تا این جا گفت وگویمان را امشب پایان می دهیم و با توفیق و مشیت الهی فردا بازهم به بحث و گفتوگو می پردازیم

والحمد لله رب العالمین و افضل الصلاة و اتم السلام علی محمد وآله الطیبین الأئمه و المهتدیین
وسلم تسلیما

قسمت نه

نرمینه سانری برای ذکر روایات مهدیین (علیهم السلام)

زمان بحث و گفت و گو فرارسید و برادران در مورد سخنان دیشب پدر بحث و گفت و گو می کردند، احمد به برادرانش گفت: صورت امر برایم آشکار و واضح شد و فقط یک چیز برایم باقی مانده ، و آن همان که پدرم گفت که بعد از امام مهدی علیه السلام، دوازده مهدی می آیند، و این که یمانی، اول مهدیین است، نظرتان چیست که از پدر بخواهیم امشب در مورد دوازده مهدی برایمان بگوید؟

واثق: بله خیلی خوب است.

در این هنگام پدر وارد شد و به آنان سلام کرد و فرزندان به پدر خوش آمدگفتند و پدر از احوالشان، و از گفتگوی شبهای گذشته که چه استفاده ای کردند، پرسید، آنان جواب دادند که استفاده زیادی کردیم، و به آنها گفت: آیا سؤالی در مورد بحث شب گذشته دارید؟

احمد: پدر سؤالات بسیاری داریم اما از آنجا که بچثمان تمام نشده است، شاید سؤالات ما در شبهای آینده پاسخ داده شوند.

پدر: امشب در مورد دوازده مهدی علیهم السلام که بعد از پدرشان امام محمد ابن حسن عسکری علیه السلام بر زمین حکومت می کنند و در روایات آل محمد علیهم السلام مذکور هستند، گفتگو خواهم کرد. و قبل از این که روایات دوازده مهدی که بعد از امام مهدی می آیند را بیان کنم دو نکته را ذکر می کنم:

نکته اول:

لفظ مهدیین در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده و منظور آنها ائمه دوازده علیهم السلام می باشد که اولین آنان امیر المؤمنین علیه السلام و آخرین آنان امام مهدی محمد ابن حسن عسکری علیه السلام می باشد، و گاهی اوقات منظور از لفظ مهدیین، دوازده مهدی از نسل امام دوازدهم امام محمد ابن

حسن عسکری، می باشد که اولین آنان آنان علیهم‌السلام احمد که در وصیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شب وفات ایشان، ذکرشده و آخرین آنان مهدی که روایات توصیف کردند فرزند و باز مانده ای بعد از خود ندارد.

شیخ طوسی در کتاب غیبه روایت می کند که محمد ابن عبدالله ابن جعفر حمیری از پدرش از علی ابن سلیمان ابن رشید از حسن ابن علی خزاز که روایت می کند و می گوید: دخل علی بن ابي حمزة علی ابي الحسن الرضا علیه‌السلام فقال له: أنت إمام؟ قال: نعم، فقال له: إني سمعت جدك جعفر بن محمد عليهما السلامي قول: لا يكون الإمام إلا وله عقب. فقال: أنسيت يا شيخ أو تناسيت؟ ليس هكذا قال جعفر علیه‌السلام، إنما قال جعفر علیه‌السلام: لا يكون الإمام إلا وله عقب إلا الإمام الذي يخرج عليه الحسين بن علي عليهما السلام فإنه لا عقب له، فقال له: صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول ^(۱)

علی ابن ابی حمزه بر ابو حسن رضا علیه‌السلام وارد شد به حضرت گفتند: شما امام هستید؟ فرمودند: بله، به ایشان گفت: من از جد شما جعفر ابن محمد علیه‌السلام، شنیدم که فرمودند: هیچ امامی نیست جز آنکه برای او فرزند و بازمانده ای باشد. فرمودند: ای شیخ فراموش کردی یا خود را به فراموشی می زنی؟ این چنین امام جعفر علیه‌السلام فرمودند: بلکه امام جعفر فرمودند: هیچ امامی نیست جز اینکه برای ایشان فرزند و بازمانده ای باشد جز آن کسی که امام حسین ابن علی علیه‌السلام برایشان خروج می کند، زیرا فرزند و بازمانده ای بعد از خود ندارد. گفت: راست گفتید فدایتان شوم جدتان چنین فرمودند.

پس روایات از لفظ مهدیین استفاده می کنند و مقصود آنها آئمه دوازده است، به این روایت توجه کنید:

ابن عباس می گویند: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، فرمودند هنگامیکه خداوند مرا بسوی خویش عروج داد، (..... فأوحى الله إلي: يا محمد اخترتك من خلقي، واخترت لك وصياً من بعدك، وجعلته منك بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدك، وألقيت محبته في قلبك وجعلته أبا لولدك فحقه بعدك على أمتك كحقوقك عليهم في حياتك، فمن جحد حقه فقد جحد حقك، ومن أبي أن يواليه

فقد أبي أن يواليك، ومن أبي أن يواليك فقد أبي أن يدخل الجنة، فخررت لله عز وجل ساجداً شكراً لما أنعم علي، فإذا مناديا ينادي ارفع يا محمد رأسك، وسلني أعطك، فقلت: إلهي أجمع أمي من بعدي علي ولاية علي بن أبي طالب ليردوا جميعاً علي حوضي يوم القيامة؟ فأوحى الله تعالى إلي يا محمد إني قد قضيت في عبادي قبل أن أخلقهم، وقضائي ماض فيهم، لأهلك به من أشاء وأهدي به من أشاء. وقد آتيتك علمك من بعدك وجعلته وزيرك وخليفتك من بعدك علي أهلك وأمتك، عزيمة مني (لأدخل الجنة من أحبه) ولا ادخل الجنة من أبغضه و عاداه وأنكر ولايته بعدك، فمن أبغضه أبغضك، ومن أبغضك أبغضني، ومن عاداه فقد عاداك، ومن عاداك فقد عاداني، ومن أحبه فقد أحبك، ومن أحبك فقد أحبني، وقد جعلت له هذه الفضيلة، وأعطيتك أن أخرج من صلبه أحد عشر مهدياً كلهم من ذريتك من البكر البتول، وآخر رجل منهم يصلي خلفه عيسى بن مريم، يملأ الأرض عدلاً كما ملئت منهم ظلماً وجوراً،...) (١)

(... خدا بمن وحی کرد من تو را از خلق خود انتخاب کردم و برای تو یک وصی بعد از تو انتخاب کردم و او را نسبت بتو چون هارون به نسبت موسی قرار دادم جز آن که بعد از تو پیغمبری نیست، محبتش را در دل تو انداختم و او را پدر فرزندان ساختم، پس بعد از تو حق او بر امت تو چون حق تو است بر آنها در زمان حیات می باشد، هر کس حق او را منکر شود حق تو را منکر شده، هر کس از ولایتش ابا کند ابا از ولایت تو کرده و ابا از رفتن در بهشت کرده است، من بشکرانه نعمتی که بمن داده برای خدای عز و جل بسجده افتادم، بناگاه یک منادی فریاد کرد ای محمد سرپرदार و بخواه از من تا بتو بدهم، عرض کردم معبودا همه امت مرا بعد از من در ولایت علی بن ابی طالب جمع کن تا همه روز قیامت وارد سر حوض من گردند، خدا بمن وحی کرد ای محمد من پیش از آن که بندگان خود را بیافرینم نسبت به آن ها پیش بینی ها داشتم و قضای من نسبت به آنها گذر است تا آن که هر که را خواهم بدان هلاک کنم و هر که را خواهم بدان هدایت کنم من علم تو را بعد از تو بوی دادم و ایشان را وزیر و خلیفه بعد از شما برخانواده ات و امتت قرار دادم، بر عزم من است که به در بهشت درآورم هر کس او را دوست دارد و به بهشت نبرم هر کس او را دشمن دارد و با او عداوت ورزد و بعد از تو منکر ولایت او باشد، هر که او را دشمن گیرد تو را دشمنی کرده هر کس تو را دشمنی کند با من دشمنی کرده، هر

کس با او عداوت ورزد با تو عداوت ورزیده هر کس با تو عداوت ورزد با من عداوت ورزیده، هر کس او را دوست دارد تو را دوست داشته و هر کس تو را دوست دارد مرا دوست داشته است، این فضیلت را باو دادم و بتو عطا کردم که از پشت او یازده مهدی بیرون آورم که همه از نسل تو باشند واز نسل دختر تو، آن دختر مطهر و پاک هستند و آخرین مرد از آنها کسی باشد که عیسی بن مریم پشت سرش نماز گذارد و زمین را پر از عدل کند چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد..).

و روایت از ائمه علیهم‌السلام به لفظ مهدیین یاد کرده است، و همچنین نیز غیر از آنها.

اما روایاتی که می‌خواهم برایتان بیان کنم مقصود از لفظ مهدیین دوازده ائمه علیهم‌السلام نیست، بلکه به مهدیین از نسل امام مهدی علیه‌السلام اشاره دارد.

پدر: همانا که مهدیین از نظر حجیت همانند ائمه علیهم‌السلام هستند، همان طور که ائمه علیهم‌السلام حجج هستند، مهدیین نیز حجج الهی هستند و نیز انبیاء و رسولان همگی حجج الهی بر خلق هستند، اما تفاوت آنها در مقام است خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ﴾^(۱) (برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد) ﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زُبُورًا﴾^(۲) (ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ و به داوود، زبور بخشیدیم).

از نظر حجیت همگی بر خلق خدا حجت هستند اما در مقام و منزلت باهم تفاوت دارند و به همین دلیل انبیاء از لحاظ مقام و منزلت به دو قسمت تقسیم شدند پیامبران اولوالعزم و پیامبران غیر اولوالعزم.

اما مقام و منزلت اهل بیت علیهم‌السلام از انبیای الهی بجز جدشان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بالاتر و والاتر است، لذا از ابی عبدالله علیه‌السلام روایت می‌شود که فرمودند: (إِنَّ اللَّهَ فَضَّلَ أَوْلِيَّ الْعِزْمِ مِنَ الرِّسْلِ بِالْعِلْمِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ. وَوَرَّثَنَا عِلْمَهُمْ، وَفَضَّلَنَا عَلَيْهِمْ فِي فَضْلِهِمْ، وَعَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مَا لَا

۱- بقره: ۲۵۳.

۲- اسراء: ۵۵.

یعلمون، وعلما علم رسول الله صلی الله علیه و آله فروینا لشیعتنا. فمن قبل منهم فهو أفضلهم، وأینما نكون فشیعتنا معنا^(۱)

(همانا خداوند عزوجل پیامبران اولوالعزم را به خاطر علمشان بر دیگر پیامبران فضیلت بخشید. و خداوند ما را وارث علمشان قرار داده و به فضلش ما را بر آنان فضیلت داده است، و به رسول الله صلی الله علیه و آله چیزهای آموخت که آنان علیهم السلام نمی دانستند و رسول الله صلی الله علیه و آله آن علم را به ما آموختند و ما برای شیعیان خود روایت کردیم. و هرکس از آنان را قبول کند افضل تر از بقیه است، و ما هر کجا باشیم شیعیانمان با ما خواهند بود)

اما خاندان محمد صلی الله علیه و آله نیز در مقام متفاوت هستند، و مقام اول متعلق به محمد رسول الله صلی الله علیه و آله که کسی در فضل و مقام ابدا کسی به آن نمی رسد، و هم چنین اصحاب کساء که از تمام ائمه علیهم السلام با فضیلت تر هستند، و افضل ترین اصحاب کساء علی و فاطمه علیهم السلام هستند، و امام مهدی علیه السلام (محمد ابن حسن علیه السلام) غیر از اصحاب کساء علیهم السلام افضل ترین ائمه هستند، به همین جهت به ایشان لقب طاووس ائمه علیهم السلام داده شده است، فرزندانم این روایت را ملاحظه کنید که مهدی محمد ابن حسن عسکری علیه السلام راستاره ای درخشان در میان ائمه علیهم السلام توصیف میکند.

شیخ نعمانی در کتاب غیبیه روایت می کند عن رسول الله صلی الله علیه و آله: **إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَي لَيْلَةَ أُسْرِي بِي: يَا مُحَمَّد، مَنْ خَلَفْتَ فِي الْأَرْضِ فِي أُمَّتِكَ - وَهُوَ أَعْلَمُ بِذَلِكَ - ؟ قُلْتُ: يَا رَبِّ، أَخِي. قَالَ: يَا مُحَمَّد، عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، يَا رَبِّ. قَالَ: يَا مُحَمَّد، إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا، فَلَا أَذْكَرُ حَتَّى تَذْكَرَ مَعِي، فَأَنَا الْمُحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً أُخْرَى فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَجَعَلْتَهُ وَصِيكَ، فَأَنْتَ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَعَلِيٌّ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، ثُمَّ شَقَّقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي فَأَنَا الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ. يَا مُحَمَّد، إِنِّي خَلَقْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَئِمَّةَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ عَرَضْتُ وَلايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، فَمَنْ قَبَلَهَا كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ، وَمَنْ جَحَدَهَا كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. يَا مُحَمَّد، لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي عَبْدِي حَتَّى يَنْقَطِعَ ثُمَّ لَقِيَنِي جَاحِدًا لَوْلَايَتَهُمْ أَدْخَلْتَهُ نَارِي. ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّد، أَتَحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ. فَقَالَ: تَقْدُمُ أَمَامَكَ، فَتَقْدُمُ أَمَامِي فَإِذَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَالْحَسَنُ، وَالْحُسَيْنُ، وَعَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، وَعَلِيٌّ بْنُ مُوسَى، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ،**

والحسن بن علي، والحجة القائم كأنه الكوكب الدرّي في وسطهم، فقلت: يا رب، من هؤلاء؟ قال: هؤلاء الأئمة، وهذا القائم، محلل حلالي، ومحرم حرامي، وينتقم من أعدائي. يا محمد، أحبه فإني أحبه وأحب من يحبه^(۱).

که رسول الله ﷺ؛ فرمودند، خداوند در آن شبی که مرا به معراج برد وحی کرد ای محمد چه کسی را خلیفه ی خود در زمین در امت خود قرار دادی- و خداوند به آن آگاه است - گفتم: پروردگارا برادرم: فرمود: ای محمد علی بن ابیطالب را قرار دادی؟ گفتم: آری یا رب، فرمود: ای محمد براستی من یک نظری بزمین کردم و تو را از آن برگزیدم و تو را پیغمبر نمودم و از نام خودم برای تو نامی باز گرفتم من محمودم و تو محمد هستی، سپس دوباره نظری افکندم و علی را از میان آن ها انتخاب کردم و او را وصی تو قرار دادم و تو سید انبیاء و علی سید اوصیاء است، و برای او هم نامی از نام های خود برگفتم من اعلامم و او علی است. ای محمد، من علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را از یک نور آفریدم، سپس ولایت آنها را بر فرشتگان عرضه داشتم، هر کس پذیرفت نزد من از مقربین شد، و هر کس سرپیچی نمود از کافران گردید، ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند تا بریده شود و مانند مشک پوسیده گردد و منکر ولایتش نشود من او را در جهنم جای می دهم. سپس فرمود: ای محمد دوست داری آنها را ببینی؟ عرض کردم آری پروردگارا خدای عز و جل فرمود سر بلند کن سر بلند کردم و ناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن قائم را دیدم و قائم در وسط آنها مانند ستاره درخشنده بود، عرض کردم پروردگارا اینها چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان ائمه هستند، و این همان قائمی که حلال مرا حلال کند و حرام مرا حرام کند و بوسیله او از دشمنانم انتقام می گیرم. ای محمد، او را دوست بدار که من او را و کسی که او را دوست داشته باشد را دوست دارم.

به طور کلی مقام مهدیین از مقام دوازده ائمه علیهم السلام، پایین تر است و مقام و منزلت مهدی اول از مقام مهدیین دیگر افضلتر و بالاتر است. و به خاطر بزرگی مقامش اهل بیت علیهم السلام ایشان را در عدد ائمه علیهم السلام بعنوان سیزدهمین امام قرار دادند و این تفسیر به جز صاحبش به ذهن

كسى نرسيد و اوهمان يمانى و مهدي اول احمد عليه السلام است و اين روايت به اين امر اشاره مى كند: سليم در حديثى طولانى روايت مى كند كه در آن آمده است : (قالت فاطمة عليها السلام : يا رسول الله، فأبي هؤلاء الذين سميت أفضل؟ فقال رسول الله ﷺ : أخي علي أفضل أمتي، وحمزة وجعفر هذان أفضل أمتي بعد علي وبعديك وبعدي ابني وسبطي الحسن والحسين وبعدي الأوصياء من ولد ابني هذا - وأشار رسول الله ﷺ بيده إلى الحسين عليه السلام - منهم المهدي. والذي قبله أفضل منه، الأول خير من الآخر لأنه إمامه والآخر وصي الأول...) (1). (حضرت فاطمه عليها السلام، فرمودند: يا رسول الله از ميان كسانى كه نام برديد کدام يك افضلتر است؟ رسول الله ﷺ فرمودند: برادرم علي از امتم افضلتر است و حمزه و جعفر از امتم افضل تر هستند بعد از علي و تو و بعد از فرزندان و سبطانم حسن و حسين و بعد از اوصياء از اين فرزندان - رسول الله ﷺ با دست مبارك خويش به امام حسين عليه السلام اشاره مى كنند- كه از آنان مهدي است. و كسى كه قبل از اوست از او افضل تر است، اولى بهتر از آخر است زيرا او امامش است و آخرى (ديگرى) وصى اول است).

و شاهد اين عبارت (مهدي از آنان است. و كسى كه قبل اوست از او افضل تر است. اولى بهتر از آخرى است. زيرا او امامش است و آخرى (ديگرى) وصى اول است...)

و مراد از مهدي؛ همان مهدي اول است، و مراد از كسى كه قبل از اوست امام محمد ابن حسن عسكرى عليه السلام مى باشد. و ايشان از مهدي اول افضل تر است. و فرموده اش: (اولى بهتر از آخرى (ديگرى) است؛ زيرا - يعنى اولى - امامش و آخرى وصى اولى است...)

و مراد از اول همان امام مهدي محمد ابن حسن عسكرى عليه السلام كسى كه از آخرى بهتر است و آخر همان مهدي اول است، و دليل آن به اين كه امام محمد ابن حسن عسكرى عليه السلام امام مهدي اول است، و فرموده اش: (و آخرى وصى اول است) مقصود از آخر مهدي اول است. و مقصود از اول همان امام محمد بن عسكرى عليه السلام است و معنى (و آخرى) يعنى مهدي اول (و وصى اول) ، يعنى مهدي اول وصى امام مهدي محمد ابن حسن عسكرى عليه السلام است كه اوهمان مقصود به لفظ اول خواهد بود.

و از رسول الله ﷺ که می فرماید: (یا سلمان، مهدی اُمّی الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً من ولد هذا. إمام بن إمام، عالم بن عالم، وصي بن وصي، أبوه الذي يليه إمام وصي عالم. قال: قلت: يا نبي الله، المهدي أفضل أم أبوه؟ قال: أبوه أفضل منه. للأول مثل أجورهم كلهم لأن الله هداهم به) ^(۱). (ای سلمان؛ مهدی اتم کسی که زمین را پر از قسط و عدل می کند بعد از این که پر از ظلم و ستم شده از فرزند این است. امام فرزند امام، عالم فرزند عالم، وصی فرزند وصی، پدرشکه بعد از او می آید امام وصی عالم است. گفتم: یا رسول الله ﷺ مهدی افضل تر است یا پدرش؟ فرمودند: پدرش از او افضل تر است. برای اولی پاداشی مانند تمام آنان عليه السلام است. زیرا خداوند آنان را با او هدایت کرد)

شاهد روایت این قسمت است: پدرش که بعد از می آید امام وصی عالم است. گفتم: یا رسول الله ﷺ مهدی افضل تر است یا پدرش؟ فرمودند: پدرش از او افضل تر است. برای اولی پاداشی مانند تمام آنان عليه السلام است. زیرا خداوند آنان را با او هدایت کرد)

همچنین در این روایت منظور از لفظ مهدی، همان مهدی اول است و مقصود از پدرش که بعد از او می آید همان امام محمد ابن حسن عسکری عليه السلام است وگرنه چه کسی از ائمه پدرش بعد از او می آید؟!

سپس سلمان در مورد افضلیت از رسول الله ﷺ می پرسد و می فرماید: (پدرش از او افضل تر است) ، و مقصود از پدرش همان امام محمد ابن حسن عسکری عليه السلام است ، و ایشان از فرزندش مهدی اول افضل تر است، امام مهدی اول از تمام مهدیین بعد از خود افضل تر است ، لذا روایت میگوید: (برای اولی - یعنی مهدی اول عليه السلام - مانند پادش همه آنهاست ، زیرا خداوند با آنها ایشان کرد) .

پس فرزندانم تفاوت بین حجج الهی در مقام و منزلت است، نه از نظر حجیت بودن آنان، همانطور که ائمه حجج الهی هستند، مهدیین هم حجج الهی هستند ، همانطور که رویگردانی از ائمه عليه السلام موجب دخول دوزخ می شود. همانطور نیز رویگردانی از مهدیین باعث ورود به دوزخ

می شود؛ به همین دلیل امام باقر علیه السلام در مورد یمانی فرمودند: (رویگردان از او از اهل جهنم خواهد بود) و دلیل آن همان حجت بودن ایشان بر خلق است.

به طور کلی بخاطر اینکه مهدیین از ائمه علیهم السلام مقام کمتری دارن، اهل بیت علیهم السلام از آنان بعنوان قومی از شیعیان خود یاد کرده اند، چیزی که سبب شده بسیاری گمان کنند که آنها ائمه نیستند که خداوند اطاعت آنها را واجب کرده است، در حالیکه بسیاری از روایات بیان کردند که آنان ائمه هستند، که آن را توضیح خواهم داد.

نکته دوم:

اگر روایات اهل بیت علیهم السلام را مورد مطالعه قرار دهیم آنها را از لحاظ عدد ائمه و مهدیین به پنج قسمت خواهیم یافت:

اول: روایاتی که دلالت می کنند عدد ائمه دوازده نفر هستند، و با لفظ مختلفی آمده اند: (دوازده خلیفه)، (دوازده امیر)، (دوازده امام)، (دوازده محدث)، (دوازده مرد)، بلکه با لفظ مهدیین نیز یاد شده اند که منظور آن همان دوازده ائمه است، که همگی بر ائمه دوازده گانه اشاره دارند.

دوم: روایاتی که دلالت میکنند به این که ائمه علیهم السلام سیزده نفر هستند.

سوم: روایاتی که دلالت دارند به این که مهدیین که بعد از امام مهدی علیه السلام بر زمین حکومت می کنند دوازده نفر هستند.

چهارم: روایاتی که دلالت می کنند که مهدیین یازده نفر هستند. و آن فقط یک روایت است.

پنجم: روایاتی که بر وجود دوازده امام و دوازده مهدی دلالت می کنند، و آن روایت وصیت است.

تقابلی بین قسم دوم و چهارم پیدا می شود، و آنهم در مورد مهدی اول است که گاهی در شمار ائمه علیهم السلام قرار می گیرد و عددشان سیزده تن می شود و مهدیین یازده تن می شوند و

گاهی در شمار مهدیین قرار می‌گیرد و عددشان دوازده تن می‌شود، و همان‌طور که روشن است ائمه دوازده تن علیهم‌السلام و نه سیزده تن می‌باشند.

و چیزی که سبب می‌شود که مهدی اول با ائمه قرار می‌گیرد به خاطر بالا بودن مقامش است، همان‌طور که در نکته گذشته به آن اشاره شده است.

و این روایات را در وقتی دیگر بیان خواهم کرد اما آنچه را که می‌خواستم الان برایتان بیان کنم این است که روایتی وجود دارد که می‌گوید به این که مهدیین یازده نفر هستند و جواب را در موردش فهمیدید و روایت می‌گوید: ابی‌عبدالله علیه‌السلام در حدیثی طولانی فرمودند: (یا ابا حمزه إنَّ **منا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين علیه‌السلام**) (۱).

(ای ابا حمزه از ما بعد از قائم علیه‌السلام یازده مهدی از فرزند حسین علیه‌السلام خواهد بود).

فرزندانم در اینجا تأکید می‌کنم که تنها روایتی که تمامی روایات را جمع کرده همان روایت وصیت مبارک است، و آن مادری خواهد بود که همه بسوی وی باز می‌گردند.

و تا اینجا به بحثمان پایان می‌دهیم و در شب آینده با حول و قوه الهی بحثمان را کامل می‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین والصلاه والسلام علی آل محمد الأئمه والمهدیین وسلم تسلیما

قسمت دهم

در بیان روایات مهدیین علیهم السلام

شبی دیگر فرا رسید و پدر با فرزندان ملاقات نمود و با هم سلام و احوال پرسی کردند؛ پدر گفت : فرزندانم اکنون روایات مهدیین را برایتان بیان می کنم.

روایات از آنان علیهم السلام با الفاظ مختلف یاد کرده اند گاهی با لفظ مهدیین ، گاهی با لفظ قوامین و سوم بعنوان والیان عهد امام مهدی علیه السلام و ائمه بعد ایشان علیهم السلام و چهارم بعنوان این که آنان شیعه ائمه علیهم السلام هستند، از آنان تعبیر کرده است ، و برایتان روایاتی بر حسب عناوینی که از ائمه اطهار علیهم السلام از آنان یاد می کنند ذکر می کنم.

اول : روایات مهدیین ؛

روایت اول : در وصیت شب وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله که بعداً در مورد آن سخن خواهم گفت این عبارت آمده : (... یا علی انه سیکون بعدي اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثنا عشر مهدياً ...)^(۱) . (یا علی بعد از من دوازده امام و بعد از آنها دوازده مهدی خواهند بود ...) .

روایت دوم : امام سجاد علیه السلام می فرماید : (یقوم القائم منا ثم یكون بعده اثنا عشر مهدياً)^(۲) . (قائم از ما قیام می کند سپس بعد از او دوازده مهدی می باشد .)

روایت سوم : امام صادق علیه السلام می فرماید : (أنّ منا بعد القائم علیه السلام اثنا عشر مهدياً من ولد الحسين علیه السلام)^(۳) . (از ما بعد از قائم دوازده مهدی از فرزند حسین خواهند بود .)

روایت چهارم : عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که رسول خدا فرمود : (:) (ابشروا فیوشك أيام الجبارین أن تنقطع ، ثم یكون بعدهم الجابر الذي یجبر الله به أمة محمد صلی الله علیه و آله ، المهدي ،

۱- غیبة الشیخ الطوسی: ص ۱۵۱.

۲- شرح الأخبار: ۳/ص ۴۰۰، علق علیه القاضي النعمان المغربي في شرح الأخبار، فقال: (یعنی من الأئمة من ذریته) .

۳- بحار الأنوار: ج ۵۳/ص ۱۴۸.

ثم المنصور ، ثم عدد أئمة مهديين^(۱) . بشارت دهید که پایان حکومت جباران نزدیک است ، سپس بعد از آنان خداوند جباری بر امت محمد ﷺ مسلط می کند ، که آن مهدی است ، سپس منصور سپس تعداد مهديين ﷺ را برشمرد) . یعنی پس از امام مهدی ﷺ مهديين هستند که تعدادشان به همان تعداد دوازده ائمه ﷺ خواهند بود.

دوم : بعنوان قوامین بعد از پدرشان:

أبی جعفر و أبی عبد الله ﷺ در ذکر کوفه فرمودند : (... فيها مسجد سهيل الذي لم يبعث الله نبياً إلا وصلّى فيه ، ومنها يظهر عدل الله ، وفيها يكون قائمه والقوام من بعده ، وهي منازل النبيين والأوصياء والصالحين)^(۲)

(... در آن مسجد سهله است که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که در آن مسجد نماز خواند . عدل الهی از آن جا ظهور می کند و در آن قائم او و قائمان بعد از ایشان ﷺ خواهد بود، و آن منزلگاه انبیاء و اوصیاء و صالحین است.

سوم : به این که مهديين ائمه و والیان عهد امام مهدی ﷺ .

روایت اول : در دعای امام رضا ﷺ در حق امام مهدی ﷺ آمده است . : یونس بن عبد الرحمن نقل می کند که امام رضا ﷺ به ما دستور داده بود که برای صاحب الامر این دعا ، دعا کنیم- که آن دعا طولانی است که از آن مورد نیاز را بر گزیدیم: (.... اللهم ! صل على ولاية عهده والأئمة من بعده وبلغهم آمالهم وزد في آجالهم وأعز نصرهم وتم لهم ما أسندت إليهم من أمرك لهم وثبت دعائهم واجعلنا لهم أعوانا وعلى دينك أنصارا فإنهم معادن كلماتك وخزان علمك وأركان توحيدك ودعائم دينك وولاية أمرك وخالصتك من عبادك وصفوتك من خلقك وأولياؤك وسلالات أوليائك وصفوة أولاد نبيك والسلام عليه وعليهم ورحمة الله وبركاته)^(۳)

۱- شرح الأخبار: ج ۳/ص ۴۰۰ .

۲- وسائل الشيعة الإسلامية ۳ / ۵۲۴ .

۳- مصباح المتهدد : ص ۴۰۹ ، مختصر بصائر الدرجات : ص ۱۹۲ ، جمال الأسبوع: ص ۳۰۹ . يقول السيد ابن طاووس - بعد أن أورد هذا الدعاء :- وقد تضمن هذا الدعاء قوله ﷺ : (اللهم صل على ولاية عهده والأئمة من بعده) ، ولعل المراد بذلك أن الصلاة على الأئمة يرتبهم في أيامه للصلاة بالعباد في البلاد، والأئمة في الأحكام في تلك الأيام، وان الصلاة عليهم تكون بعد ذكر الصلاة عليه صلوات الله عليه بدليل قوله: (ولاية

(.. خداوندا ! بر واليان عهد وائمه بعد ايشان درود بفرست وآنان را به آرزو هايشان برسان و عمر آن ها را زيادوبه پيروي آنها را عزت بده وآن چه كه از امرت به آنان وعده دادى به آنان برسان ويارى دهندگان آن ها را ثابت نگه داروما را اعوان ويارى دهنده آنها قرار بده وانصارى براى دينت قرار بده كه آنها معادن كلمات ومخازن علم واركان توحيد و پشتوانه دينت هستند وواليان امرت وخالصان بندگان وپاك شده گان خلقت واولياء وسرچشمه اولياءوپاك شدگان فرزندان پيامبرت هستند.والسلام عليه وعليهم ورحمة الله و بركاته) .

روایت دوم : حبه عرنى مى گوید ، امير المؤمنين على عليه السلام بسوى حيرة رفتند و فرمودند :
(لتصلن هذه بهذه وأومى بيده إلى الكوفة والحيرة حتى يباع الذراع فيما بينهما بدنانير وليبين بالحيرة مسجد له خمسمائة باب يصلي فيه خليفة القائم عجل الله تعالى فرجه؛ لأنّ مسجد الكوفة ليضيق عنهم، وليصلين فيه إثنا عشر إماماً عدلاً،)^(١) .

(اين به اين متصل مى شودوبا دستش به كوفه وحيره اشاره نمود؛حتى در آنها ذراعى با دنانير خريد وفروش مى شودودر حيره مسجدى ساخته خواهد شد كه براى آن پانصد در خواهد بود

عهده) لأن ولاية العهود يكونون في الحياة، فكأن المراد: اللهم صل بعد الصلاة عليه على ولاية عهده والأئمة من بعده. وقد تقدم في الرواية عن مولانا الرضا عليه السلام: (والأئمة من ولده) ، ولعل هذه قد كانت: (صل على ولاية عهده والأئمة من ولده) ، فقد وجدت ذلك كما ذكرناه في نسخة غير ما رويناها، وقد روى أنهم من أبرار العباد في حياته ووجدت رواية متصلة الإسناد بأن للمهدي صلوات الله عليه أولاد جماعة ولاية في أطراف بلاد البحار على غاية عظيمة من صفات الأبرار، وروى تأويل غير ذلك مذكور في الأخبار . ووجدت هذا الدعاء برواية تغني عن هذا التأويل وما ذكرها لأنها أتم في التفصيل، وهي ما حدث به الشريف الجليل أبو الحسين زيد بن جعفر العلوي المحمدي قال: حدثنا أبو الحسين إسحاق بن الحسن العفراني ، قال: حدثنا محمد بن همام بن سهيل الكاتب ومحمد بن شعيب بن أحمد المالكي، جميعاً، عن شعيب بن أحمد المالكي، عن يونس بن عبد الرحمن، عن مولانا أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام أنه كان يأمر بالدعاء للحجة صاحب الزمان عليه السلام فكان من دعائه له صلوات الله عليهما: اللهم صل على محمد وآل محمد، وادفع عن وليك وخليفتك وحثك على خلقك ، إلى أن يقول: اللهم فصل عليه وعلى آبائه وأعطه في نفسه وولده وأهله وذريته وأمه وجميع رعيته ما تقر به عينه وتسر به نفسه وتجمع له ملك المملكات كلها ، إلى أن يقول: اللهم وصل على ولاية عهده، وبلغهم آمالهم وزد في آجالهم وانصرهم وتم لهم ما أسندت إليهم أمر دينك، واجعلنا لهم أعواناً وعلى دينك أنصاراً وصل على آبائه الطاهرين الأئمة الراشدين،) .

وقال أيضاً بعد هذه الرواية: فهذه الرواية قد اشتملت على ما لم تشتمل عليه الرواية الأولى من الرواية فادع إن شئت أن تكون من أهل السعود، وأحفظ فيها جانب المعبود، وتأدب بين يديه كما كنا قدمناه وأشرنا إليه.

١- تهذيب الأحكام : ج ٣/ص ٢٥٣، بحار الأنوار: ج ٥٢/ص ٣٧٤، معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام: ج ٣/ص ١١٢.

که در آن خلیفه قائم علیه السلام نماز می گذارد . زیرا مسجد کوفه بر آنان تنگ می شود . و دوازده امام عادل در آن نماز می خوانند)

واضح است که روایت در مورد زمان ظهور امام مهدی علیه السلام سخن می گوید زیرا فرموده : (در آن خلیفه قائم نماز می خواند) سپس آنان چه کسانی هستند (دوازده امام عادل) مگردوازده مهدی ، که اولین آنان خلیفه امام محمد بن حسن علیه السلام که در وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله نام ایشان ذکر شده است.

چهارم: به این که آنان اوصیای امام مهدی علیه السلام هستند .

شیخ طوسی در مصباح مجتهد در اعمال شب سوم ماه شعبان که روز ولادت امام حسین علیه السلام است روایت می کند که در این دعای شریف آمده: (**اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ، الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَوِلَادَتِهِ، بِكُتْبَةِ السَّمَاءِ وَمَنْ فِيهَا، وَالْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا، وَلَمَّا يَطَأُ لَابْتِيهَا قَتِيلَ الْعَبْرَةِ، وَسَيِّدِ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكُرَةِ الْمُعْوَضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ، وَالشَّفْعَاءَ فِي تُرْبَتِهِ، وَالْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ، وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ عَثْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَغَيْبَتِهِ، حَتَّى يَدْرِكُوا الْأَوْتَارَ، وَيَثَارُوا الثَّارَ، وَيَرْضُوا الْجَبَّارَ، وَيَكُونُوا خَيْرَ أَنْصَارٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَعَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، اللَّهُمَّ فَبِحَقِّهِمْ إِلَيْكَ اتَّوَسَّلُ، وَأَسْأَلُ سُؤَالَ مُتَعَرِّفٍ مُعَرِّفٍ مُسِيئٍ إِلَى نَفْسِهِ، مِمَّا فَرَطَ فِي يَوْمِهِ وَأَمْسِهِ، يَسْأَلُكَ الْعِصْمَةَ إِلَى مَحَلِّ رَمْسِهِ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَثْرَتِهِ، وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ، وَبَوِّنَّا مَعَهُ دَارَ الْكِرَامَةِ وَمَحَلَّ الْإِقَامَةِ،)^(۱)**

از این که بانگش در این دنیا بلند شود و به دنیا آید آسمانها و هر که در آنها است و زمین و هرکه بر آن است برایش گریستند پیش از آنکه قدم در این جهان گذارد کشته اشک و آه و آقای طائفه بشر آن کس که در روز رجعت به یاری مدد شده و آنکه پاداش کشته شدنش این بود که امامان از نسل اویند و درمان در تربت او است و پیروزی در زمان رجعت با او و اوصیاء از عثرت او است پس از حضرت قائم و پس از دوران غیبتش تا اینکه انتقام گیرند و خونها را باز گیرند و خدای جبار را خوشنود سازند و بهترین یاران دین خدا باشند درود خدا بر ایشان در هر زمان که رفت و آمد دارد شب و روز خدایا پس به حق ایشان به سوی تو دست نیاز دراز کنم و

از تو خواهم، خواستن شخص گناهکار اعتراف کننده بدکردار به نفس خویش از کوتاهیهای که در امروز و دیروزش کرده و اکنون از تو پناه خواهد تا هنگام رفتن در گور خدایا پس درود فرست بر محمد و عترتش و ما را در زمره او محشور گردان و جای ده ما را با او در خانه کرامت (بهشت) و جایگاه ماندن همیشگی)

پنجم: به این که آنان بعنوان شیعه اهل بیت علیهم السلام معرفی شدند .

ابی بصیر می گوید: از صادق جعفر ابن محمد علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول الله از پدرتان شنیدم علیه السلام که فرمودند: (یکون بعد القائم اثنا عشر إماماً فقال الصادق علیه السلام : إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل: اثني عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى مولاتنا ومعرفة حقنا) ^(۱) .

(بعد از قائم دوازده امام می باشد پس امام صادق علیه السلام فرمودند: پدرم فرمودند دوازده مهدی و نفرمودند: دوازده امام، ولی آنان از شیعیان ما هستند که مردم را به مودت و معرفت حق ما دعوت می کنند)

تمام این تعابیر به فرزندان امام محمد ابن حسن عسکری علیه السلام و خلفای ایشان علیهم السلام که بعد از ایشان بر زمین حکومت می کنند و دولت آنان دولت امام علیه السلام می باشد و آنان علیهم السلام جانشینان و اوصیای امام علیه السلام هستند، اشاره می کند.

فرزندم به این روایاتی که به وجود دوازده امام و دوازده مهدی دلالت دارند، توجه کنید، وائمه با امامت دوازدهمین امام (محمد ابن حسن عسکری) منتهی می شود، و بعد از آنان علیهم السلام دوازده مهدی علیهم السلام می آیند که دورشان بعد از امام مهدی علیه السلام خواهد بود و آنان حجج الهی بر خلق هستند که بعد از امام مهدی علیه السلام، حکومت می کنند.

احمد: اما پدر روایت آخری، آنان را بعنوان شیعیان تلقی کرده که مردم را به مودت معرفت حق اهل بیت علیهم السلام دعوت می کنند، آیا مستلزم آن نیست که آنان انسانهای عادی باشند؟

پدر: نه فرزندم مستلزم نیست بعد از آنکه دانستی که روایات آنان را بعنوان والیان محمد امام مهدی علیه السلام و ائمه وقائمان بعد از ایشان علیهم السلام معرفی کرده است، واما به خصوص این تعبیرکه روایت یاد کرده، که آنان قومی از شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند که مردم را به ولایت و معرفت حق آنها دعوت می کنند، و آن مانند جریان تعبیر قرآن در مورد حضرتابراهیم است که در آن می فرماید: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾^(۱)، (و از پیروان او ابراهیم بود؛) واین روایت را ازرسول الله صلی الله علیه و آله برایتان نقل خواهم کرد تااین آیه مبارکه برایتان واضح شود.(لما خلق الله تعالى إبراهيم الخليل، كشف عن بصره، فرأى نوراً إلى جنب العرش، فقال: إلهي ما هذا النور؟ قال: يا إبراهيم هذا نور محمد صفوتي من خلقي - إلى أن ذكر أنوار الأئمة علیهم السلام ثم قال - فقال إبراهيم: إني أرى أنواراً قد أحدقوا بهم لا يحصي عددهم إلا أنت، فقال: يا إبراهيم هذه أنوار شيعتهم، شيعة علي بن أبي طالب أمير المؤمنين علیه السلام، قال إبراهيم: فيما تعرف شيعة علي بن أبي طالب علیه السلام؟ قال: بصلاة إحدى وخمسين، والجره بيسم الله الرحمن الرحيم، والقنوت قبل الركوع، وتعفير الجبين، والتختم باليمين، فقال إبراهيم: اللهم اجعلني من شيعة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب علیه السلام، قال تبارك وتعالى: قد جعلتك منهم، فلهذا أنزل الله تعالى فيه في كتابه: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾^(۲) .

هنگامی که خداوند تبارک و تعالی ابراهیم خلیل را خلق کرد پرده را از مقابل چشمانش برداشت، و نوری در کنار عرش دید و فرمود: خدایا این چه نوری است؟ خداوند وحی کرد: ای ابراهیم این نور محمد بر گزیده ی من از خلقم است - تا این که انوار ائمه علیهم السلام را ذکر کرد سپس فرمود - ابراهیم علیه السلام فرمود: انواری را دیدم که دورشان را احاطه کرده اندکه قابل شمارش نیستند جز آنکه تو-خدایا-براین کار توانا هستی ؛خداوند فرمود: ای ابراهیم این انوار شیعیان آنان علیهم السلام است ، شیعه ی علی ابن ابی طالب علیه السلام، ابراهیم فرمود: شیعه ی علی ابن ابیطالب علیه السلام با چه چیزهایی شناخته می شوند؟فرمود: با نماز پنجاه و یک، و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم، و قنوت قبل از رکوع و پیشانی را در سجده برخاک گذاشتن وانگشتر نهادن در دست راست است ، پس ابراهیم علیه السلام فرمود: خدایا مرا از شیعیان علی ابن ابی طالب قرار بده. خداوند

۱- الصافات : ۸۳.

۲- مستدرک الوسائل: ج ۴/ص ۳۹۸.

تبارک و تعالی فرمودند: همانا تورا از آنان قرار دادم پس به این دلیل آیه شریفه در قرآن کریم نازل شد و از شیعیانش ابراهیم بود). .

و امام صادق علیه السلام ، در صددفنی مطلق امامت از نسل امام مهدی علیه السلام نیست، بلکه در صدد تصحیح اشتباه گوینده بود، و از جهت دیگر توجه کردن به این که مهدیین ائمه‌های مانند امامت آبایشان (دوازده امام) نیستند، بلکه در مرتبه ای پایین تر از آنان علیه السلام قرار دارند، و گرنه آنها ائمه ای هستند که مردم را بعد از پدرشان امام مهدی علیه السلام هدایت و رهبری می کنند، همانطور که کمی قبل گفتیم . پس این مهدیینی که تعدادشان به تعداد ائمه علیهم السلام هستند همان دوازده مهدی از نسل ی امام مهدی علیه السلام هستند.

و اثق: پدر در کتاب بحار الأنوار برخی از این روایات را مطالعه کردم و دیدم که شیخ مجلسی این روایات را بر رجعت حمل می کند، و آنچه که شیخ مجلسی ذکر کرده را یادداشت نمودم، که بعد از ذکر این روایت گفتند: (این اخبار خلاف آنچه که مشهور است و تنها راه تأویل آنها دو جهت است:

اول: به این که منظور از دوازده مهدی، پیامبر صلی الله علیه و آله و بقیه ائمه غیر از قائم علیه السلام خواهد بود، به این که حکومتشان بعد از قائم علیه السلام خواهد بود. و قبلا گفته شده که حسن ابن سلیمان آن را به تمام ائمه تأویل نمود، و به رجعت قائم بعد از مرگش گفته است، و به کمک آن نیز می توان بین بعضی اخبار مختلفی که در مدت زمان حکومتش علیه السلام آمده اجتماع نمود.

و دوم: ممکن است این مهدیین از اوصیاء قائم باشند که مایه ی هدایت خلق در زمان بقیه ائمه علیهم السلام باشند کسانی که بازگشتند تا اینکه زمان از حجت الهی خالی نباشد، و اگر چه اوصیای انبیاء و ائمه نیز حجج الهی هستند و خداوند متعال اعلم است؛ (بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۴۸).

پدر پس چگونه با مشهورات مخالف است و آیا تأویل آن صحیح است؟

پدر: زیرا آنچه که مشهور است اینست که آنان به رجعت بعد امام مهدی علیه السلام اعتقاد دارند، در حالی که این روایات آن را ثابت نمی کند، بلکه ثابت می کند که بعد از امام

مهدی علیه السلام دوازده مهدی علیه السلام خواهند بود. و بر این اساس شیخ مجلسی خواست آنها را بر اساس موافقت چیزی که مشهور است، تاویل کند، و در حقیقت تاویل آن بهتر از رد کردن و سقوط آن (روایت) از حجیت است آنطوری که فقهای امروز انجام می دهند؟؟

پس توجه به یک نکته مهم، حائز اهمیت است. و آن: این که شیخ مجلسی و غیره تصور می کردند که روایات مهدیین مخالف روایاتی که بر رجعت دلالت می کنند، است در حالی که این طور نیست؛ پس بین روایات مهدیین علیهم السلام و روایات رجعت تعارضی وجود ندارد.

بلکه مهدیین علیهم السلام بعد از امام مهدی علیه السلام می آیند و تا دوازدهمین مهدی علیه السلام بر زمین حکومت می کنند و هنگامی که دوازدهمین مهدی علیه السلام وفات نمود امام حسین علیه السلام خروج می کند و مرحله رجعت شروع می شود. شاید سبب توهم و گمان در مورد این روایات، همین روایت باشد: علی ابن ابی حمزه از امام رضا علیه السلام نقل می کند که به ایشان علیه السلام گفت: شما امام هستید؟ فرمودند آری، گفت: من از جد شما جعفر ابن محمد علیه السلام شنیدم که فرمودند: هیچ امامی نیست مگر اینکه برای ایشان فرزندی باشد. حضرت فرمود: فراموش کرده ای - ای شیخ - یا خود را به فراموشی می زنی؟ جدم امام جعفر علیه السلام چنین نفرمودند، بلکه ایشان فرمودند، هیچ امامی نیست مگر اینکه برای او فرزندی باشد بجز آن امامی که حسین ابن علی علیه السلام بر او خروج می کند، زیرا فرزندی بعد از خود ندارد. گفت: راست گفتید فدایتان شوم اینچنین جد شما فرمودند.

همان طور که هر عاملی به آن اشاره کرده، زمانی که لفظ امام در روایت را بر امام مهدی علیه السلام حمل نمود و گفت: (وقد تقدم في الحديث السادس والتسعين من الباب السابق ما هو صريح في أنّ المهدي علیه السلام ليس له عقب)^(۱). و در حدیث ۹۶ از باب گذشته اعلام کرده که، مهدی علیه السلام بعد از خود فرزند و بازمانده ای ندارد.

و چیزی که سبب توهم و گمان شده، همین روایت است و گفته می شود: مقصود از مهدی در این روایت امام محمد ابن حسن عسکری علیه السلام نیست، و چگونه ممکن است که مقصود آن امام محمد بن حسن علیه السلام خواهد بود و آن روایت وجود نسل را برای امام مهدی علیه السلام نفی می

کند، در حالیکه روایات بسیار وجود دارد که وجود نسل را برای امام مهدی علیه السلام ثابت می کنند، پس حتماً بر حسب قواعدشان بین این روایت که وجود بازمانده را نفی می کند و آن روایاتی که وجود نسل و بازمانده را ثابت می کنند، تعارض و تناقض حاصل می شود.

در این جا سوالی مطرح می شود: انسان در تعارض یکی را باید انتخاب کند، - طبق مبانی آنها - یا دو دلیل متعارض را ساقط می کند، که بر اوست دلیل دیگری را نیاورد و یا یک دلیل را بر دیگری ترجیح دهد، صورت واقعی ترجیح در این روایت که وجود نسل را نفی می کند بر آن روایاتی که وجود نسل را ثابت می کنند، چه خواهد بود!!

بلکه ترجیح دادن روایاتی که وجود نسل را ثابت می کنند مشخص است و آن به خاطر زیاد بودن آنهاست. و در حقیقت هیچ تعارض بین روایت نفی نسل امام مهدی علیه السلام و روایات اثبات ذریه برای ایشان علیه السلام وجود ندارد. پس روایت نفی کننده (نافی) وجود ذریه ای برای امام مهدی محمد ابن حسن عسکری علیه السلام رانفی نمی کند بلکه وجود ذریه ی برای دوازدهمین مهدی از مهدیین که بعد از امام محمد ابن حسن عسکری می آیند را نفی می کند. بلکه نهایت چیزیکه میشود گفت که شیخ مجلسی (ره) و غیره به وجود مهدیین بعد از امام محمد ابن حسن عسکری علیه السلام اعتقاد نداشتند، لذا هم هر روایات مهدیین را سعی کردند، یا از میان بردارند و یا تأویل کنند، و لذا مجلسی (ره) آنها را تأویل کرده است. و سید محمد صادق صدر (ره) وجه تأویل شیخ مجلسی را مورد بررسی قرار داده و بعد از ذکر کلام شیخ مجلسی می گوید: (دوست داریم اول در مورد کلام شیخ مجلسی تعلیق کنیم: او اعتراف کرد که هر دو وجه در مورد تأویل فرق می کنند و همواره تأویل بر خلاف ظاهر است، و نمی توان بر آن اصرار نمود مگر در مواقع ضروری و نمی توان به مجرد امکان یا احتمال آنرا ثابت کرد. در هر حال وجه اول: مجلسی سعی کرده بود که بگوید: اولیای دوازده بعد از مهدی علیه السلام همان ائمه معصومین هستند، پس تعارض بین روایات اولیاء و روایات رجعت بر طرف می شود، و مقصود از همه آنها خود ائمه معصوم علیهم السلام خواهد بود.

مگر این که این وجه به دلیل چند وجه دیگر قابل مناقشه است، که از آن ها دو تا را ذکر می کنیم:

وجه اول: تعدادی از روایات اولیاء - منظورش مهدیین - که آنها را شنیدیم ، که بیان می کنند که اولیاء دوازده نفر از فرزندان امام مهدی علیه السلام هستند... تا اینکه گفتند: باوجود اینکه ائمه معصومین علیهم السلام خود پدران امام مهدی علیه السلام هستند.

وجه دوم: ما در میان روایت هرگز به روایتی بر نخوردیم که در مورد بازگشت دوباره ی دوازده معصوم سخن بگوید. نه به شکل معکوس و نه به شکل مبهم، اما تنها به بازگشت امیر المؤمنین علیه السلام - بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله - و فرزندش امام حسین علیه السلام تاکید شده است. پس اگر رجعت تمام ائمه معصومین علیهم السلام ثابت نشده است پس چگونه این اخبار را اینگونه تفسیر نمود.

امام وجه دوم: که مجلسی آن را ذکر کرده در حقیقت به وجود ائمه معصوم و اولیای صالح در اجتماع بعد از امام مهدی علیه السلام خلاصه می شود، اما حکم عام برای معصومین علیهم السلام خواهد بود. و اما اولیای صالح تنها هادیان مردم در مرتبه ی پایین تر خواهند بود. و به این شکل تناقض بین روایات رفع می شود.

و واضحترین چیزی که سبب رد آن وجه شده همان: به این که روایات اولیاء - منظورش مهدیین - به صراحت بیان می کنند که آنان حکومت می کنند، در حالی که کوتاه آمدن از این دلایل تاویل باطل خواهد بود، مانند فرموده اش: (مردی از ما اهل بیت علیهم السلام حکومت می کند) ، و فرموده اش: (هنگامیکه وفات ایشان رسید آنرا- یعنی امامت و خلافت - به فرزندش اول مهدیین علیهم السلام تسلیم کند.) و فرموده اش: (خداوند بر والیان عهد و ائمه بعد از او درود فرست) . مانند دعای آخری تا این که گفتند: بعد از این همه توضیحات و قبل از اعطای فهم کامل برای حکومت اولیای صالحین، بر ماست که به این سؤال که در ذهن خواننده خطور می کند، پاسخ دهیم. و آن این که ما چگونه توانستیم به حساب بیاوریم که روایات اولیاء برای اثبات تاریخ کافی هستند در حالی که روایات رجعت برای اثبات کافی نمی دانیم، در حالیکه تعداد آن روایت (رجعت) بسیار است تا جاییکه می گوید: اما از جهت کافی بودن روایات اولیاء برای اثبات تاریخی، و آن طبق منهج و راه ما در این تاریخ روشن است؛ زیرا آن ها زیاد و پیوسته و دارای راهنمای متشابه در حد دور است.

اما از جهت تعارض آن با روایات رجعت ، بعد از این شکستی که آن دو وجهی که مجلسی از اجتماع کردن بین اخبار آنها ذکر نمود، روشن خواهد بود ؛ به این که اگر امر در مورد این که امر حکومت بعد از امام مهدی علیه السلام به معصومین و یا به اولیای صاحبین عطا می شود، بچرخد. و ما در حالی که یافتیم اخبار رجعت غیر قابل اثبات هستند - همان طور که فهمیدیم - و اخبار اولیا را قابل اثبات می یابیم - همان طور که شنیدیم - به طور طبیعی راه گریزی نداریم مگر اینکه دلالت اخبار اولیاء را قبول کنیم.

و علا رغبمان که قبول آن در سیر برهانی کافی است ، مگر این که دوست داشته باشیم که آن را به شکل گسترده توضیح دهیم.

نکته اصلی و اساسی که در اخبار اولیاء است در اخبار رجعت گم شده ، و آن این است که اخبار اولیاء دارای مضمون مشترک هستند ، و بیشتر از اخبار رجعت ، می توان بر آنها اعتماد کرد ، حداقل به ده دلیل ، که برای هر دلیلی عدد کمی از اخبار که گاهی وقتها از یک خبر تجاوز نمی کند ، وجود دارد. و از همین جا به کسی که اخبار مربوط به رجعت را بیشتر قبول دارد ، می گوئیم : آیا شما اخباری که که دارای یک دلیل معین هستند را برتر می دانی ، مانند رجعت امام حسین علیه السلام ، و یا مجموع اخبار مربوط به رجعت را برتر می دانی .

و اگر قسمت معینی از اخبار رجعت را برتر می بینی ، در آن شکی نیست که عدد آنها کمتر و سندشان از اخبار اولیاء ضعیف تر خواهد بود ، بلکه شهرت و معروفیتشان نیز کمتر است ، و حتی هر قسمت معین از آنها ، به طور یقین خارج از این قاعده نیست ، غیر از رجوع امام علی علیه السلام که به آن نیز اشاره خواهیم نمود .

و اگر مجموع اخبار رجعت را برتر از اخبار اولیاء می بینی ، که در این صورت اخبار رجعت با این دیدگاه متعارض و دارای دلیل های مختلفی خواهند بود همانطور که فهمیدیم (کلامش (ره) به پایان رسید . و بر گفته هایش دو ملاحظه وجود دارد :

اول: شهید صدر (ره) گمان می کرد که بین روایت صالحین و روایات رجعت تعارض وجود دارد ، همان طور که آنها را نام برد ، و عدم وجود تعارض قبلا بیان شد ، و این تعارض از تصور این

که رجعت بعد از وفات امام مهدی محمد ابن الحسن علیه السلام صورت اتفاق می افتد نشأت گرفته است. و این چیزی است که روایات مهدیین برخلاف آن را ثابت کردند.

دوم: گفته ایشان که امر (حکومت) بعد از امام مهدی علیه السلام به اولیای صالحین یا معصومین موکول می شود..

می گویم: حکم بعد از امام مهدی علیه السلام؛ همچنان از آن معصومین خواهد بود، و این در حالی است که اولیای صالحین- همان طور که آنها را نام گذاری نمود - همچنین حجج و اوصیای امام مهدی علیه السلام خواهند بود و آن‌ها معصوم هستند، و هیچ دلیلی بر این که این امر (معصومیت) مختص دوازده ائمه علیهم السلام باشد، وجود ندارد تا این که این امر از اولیای صالحین نفی شود.

فرزندان عزیزم جلسه امشب را تا اینجا به پایان می رسانیم و امیدوارم که فردا شب به مشیت واراده ی الهی دوباره باهم ملاقات و به بحث و گفت گو پردازیم. والحمدلله رب العالمین و افضل الصلاه والسلام علی حبیب اله العالمین محمد وآله الطاهیرین الأئمه والمهدیین و سلم تسلیما

۱۱ محرم ۱۴۳۳

تدقیق ربیع الثانی ۱۴۳۳

پایان

فهرست

۵	مقدمه :
۱۱	پیش درآمد:
	مقدمه ی اول
۱۷	در نهی از تکذیب روایات ورد آنها
	مقدمه دوم:
۲۵	چگونگی راهبرد این بحث :
	قسمت اول
۳۳	عمر وصیت رسول الله (ص) را زد می کند
	قسمت دوم
۴۱	گفتگودرموردلفظ یمانی وسفیانی
	قسمت سوم
۵۵	توضیح لفظ (مهدی) و (قائم) :
	قسمت چهارم
۷۰	اول: وحدت الفاظ مهدی و یمانی و قائم بر یک شخصیت
۷۱	دوم: روایاتی که در آن لفظ یمانی ذکر شدهاست:
۷۸	سوم: روایاتی که قائم(ع) را از نشانه های محتوم ذکر می کنند:
	قسمت پنجم
۸۴	بررسی روایت یمانی(ع)
	قسمت ششم
۹۱	یمانی صاحب درفش های مشرقی
	قسمت هفتم:
۱۰۱	صاحب أمر همان قائم(ع) است
	قسمت هشتم
	نسل امام مهدی (ع)

۱۱۲.....

قسمت نه

۱۲۸..... زمينه سازي براي ذكر روايات مهديين (عليهم السلام)

قسمت دهم

۱۳۸..... در بيان روايات مهديين (عليهم السلام)